

4345

Acc. No. = 4345

طاهر و صید 4398

چون صنایع مکینان فضل خلق زمینان

طاهر و صید



درین نامی نشی نوکش و انعام کان زمین طبع

اطلاع

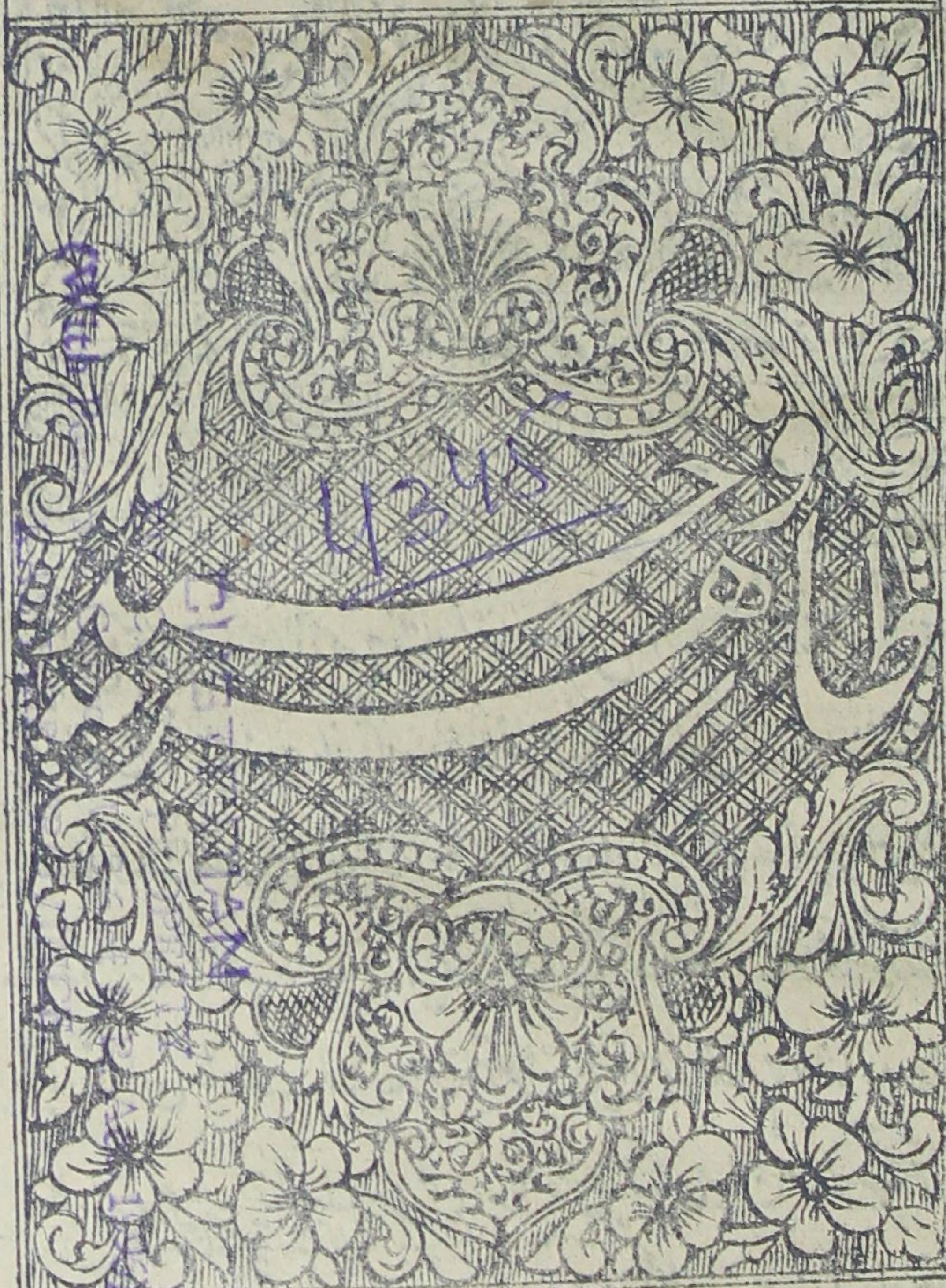
اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتاب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کر لیتے ہو جو دہے اور فہرست مطبوعہ اسکی ہر ایک شائق کو چاہیہ خانہ سے سول سکتی ہر حکم معائنہ ولاحظہ و تالقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی از زبان ہر اس کتاب کے مثل پرچہ کے تین صفحہ ساوہ میں کتب منشات وغیرہ فارسی و کتب متفرقات طرح کرتے ہیں تاکہ جس فن کی کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب موجود ہوں۔
کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب منشات ہر قسم

انشائی بہار مجسم -
انشائی فیض سان -
انشائی خلیفہ - خط نستعلیق -
ایضاً - خط شکستہ -
انشائی نمبر -
انشائی ماوراء ارام - خط نستعلیق -
ایضاً - خط شکستہ -
شیراز معروف لکھنؤ نامہ نمبر -
انشائی بہار ہند -
انشائی جامی -
انشائی فائق -
انشائی دولت رام -
انشائی صفدری -
انشائی گلزار مجسم -
دستور الصبیان - مصنفہ منشی نونہ ہمدانی -
انشائی دلاور - ملازمہ شہسوار -
انشائی فیض جمالی -
انشائی شیر خط نستعلیق -
ایضاً - خط شکستہ -

مجموع انشائی - خط شکستہ -
انشائی عجیب -
ظہر الانشائی -
انشائی صفیر بلبل - مع صحت نامہ -
لوناوہ نمبر - از منیر صفائی لاہوری -
انشائی ہر سہا -
انشائی دلکش - جلی قلم -
ایضاً - متوسط -
انشائی بے لفاظ -
انشائی لطیف -
انشائی راحت جان -
رقعات عالمگیری -
رقعات غفری -
رقعات حبیب -
رقعات الفضل -
انشائی الفضل - ہر سہ دفتر محشی -
بلخیص الفضل - کاغذ سفید و کندہ -
انشائی خیالات نامورہ -
سہ شہر ظہوری -
شرح سہ شہر ظہوری - صہبائی -

بجوں صنایع مکرمہ کا فضیلت نامہ روزنامہ



درج نامہ نویسی نوکشتہ و نامہ گاہ پرنٹنگ



انامل تقدیم محبت قدیمی مفتاح کنجینه مقال تواند بود که مانند انفاس جدید که بر سبیل
تعاقب عالم کاغ وجود انسان وجود انسان خاکی بنیان میگردد و ذوات سلاطین الامت
بعد از رحلت سلاطین کرام انتشار انتظام و نظام مهمام نام میگردد و نیز شمای معلی مالک الملک
پروده اختفا و نقاب انخفا از جمال مخدرات از بار اظهار مطلب تواند کشود که نص هستی عقاب
بادشاهان سلطنت قباب را بر خاتم فرزان وانی آبابی عظام می نشانند و در واضح جان بخش
گلزار محمدی حدیقه نصبت بر روی مهر خاموشی از زبان بیان عندلیب شمع الحان خائمه وستان
محمدی نام کلیست که اینجا بطور پیام خوب است
طرا تواند برداشت که برشته شناسانی یکتا بی همتا کلیست نه استحاد مذاهب مختلفه
گردید و تنق تبائن از چهره آرمی شتی زیر دشتی معجزات با برکت کشید صلوات الله علیه
و علی ابن عمه و اخیه اسد الغالب علی کل غالب المطلوب لکل طالب منظر العجائب

[illegible]

[illegible]

از سكون بوی خوش خدا
 که بهشت شود پس شد و اینجا
 کنایت از خلق باشند
 و عباد الله خزان خویشین نام
 است که نامی بیدوی
 ظاهر خالق یعنی زنده
 و خفته و بخت هم کرده شده
 ازادی بهشت و نعم
 بهشت از آنها و همی
 از بیقراری چون
 بختین حسن و حسن
 زدن کنایه

[illegible]

رقیب با فتح مجب
شرب اب فرس
شراب شکر شیرین
شرابی بنوعی و شیرینی
در اول قوس کشنده
کینه است نشانی لغات
است شراب سیمیه
بلبلت فارسی
بنفیس تاج و تخت
ارغید فی تعالیب
ادوار زمان کردین
زمانه

[illegible]

فخرنگار
جامه آینه بین
مشرب عذیب
دوشن منیر
صبا آفتاب
وجاب ابرام
اینکه وقوع سکوت
هم از زبان حاصل
بسوس لفظ
راج است
ضمیر ششین
ملافتش

درایت کبریا در آیت طراز و سادۀ سعادت جهان بینی در نیت بخشش از ملک و مال
 سادۀ جنت و نیت در آیت طراز و سادۀ سعادت جهان بینی در نیت بخشش از ملک و مال
 سادۀ جنت و نیت در آیت طراز و سادۀ سعادت جهان بینی در نیت بخشش از ملک و مال

خورشید طلعت مشرقی در آیت طراز و سادۀ سعادت جهان بینی در نیت بخشش از ملک و مال
 سلطنت خاقانی تیزی تیغ ظلم و داس غزوات و جهاد حافظ و ناصر بلاد و عجب باد
 مستقل زنگرداس آئینه حقیقت نامی ملت چمن سیر احرار قیام همیشه بهار و دولت
 بهار عالم افروز بوستان عدالت هر بر دشمن شکار غایبات شمس است و بسالت حار
 گوهر مخزن اوامر حضرت خالق حارث تخم مطالب و آمل افزا و خلافت سلطان البحرین
 و خاقان البحرین ثانی سکندر روز و انصرتین خادم الحرمین انشرفین باسط بساط عدل و امن
 ناشر الویه بر و انتنان لازال کاسمه محمد و رساعتی بسعادات ارضی سما و شجون زمانی
 بقیضات الهی مقرون ابواب بیت المور حصول مقاصد و تارب بمقالید الشفا خالق آسمان زمین
 بروی اولیاد دولت ابد قرین کشوده وز نگار عوائق و سوانع بالکلیه بمقتل توقیعات گوناگون
 از مرآت جمال شاید مرام زدوده و دور گردان بساط دوستی از در عجز و انکسار و آرد طالب
 رخصت یار و باوه کشان محفل طاعت از دلام و دام بندگی باوه گسار بودند بساطت بان و ن
 رموز و دوا و ساقی رحیق یکیتادلی و اتحاد زبده الامثال و عمدة الاقران اسمعیل آقازید
 توره نشر و اسح مصادقت و موافقت نموده مشام کجبتی را عنبر آگین و بزم دوستی
 و لا ارا رم تزمین گردانید و بزارش کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باشت
 تشبیه صداقت محکم نبا و تر صیص اساس دوستی و لا اگردید چون از رواج از اهریر
 آن گلستان خلعت و منبت تخم محبت و سودت چنین استشام شد که حال
 آن صحیفه عجاز طراز لازم الا غار بعلت کثرت نشیب و فراز طریق دوری و صعوبت

کبریا در آیت طراز و سادۀ سعادت جهان بینی در نیت بخشش از ملک و مال
 سادۀ جنت و نیت در آیت طراز و سادۀ سعادت جهان بینی در نیت بخشش از ملک و مال
 سادۀ جنت و نیت در آیت طراز و سادۀ سعادت جهان بینی در نیت بخشش از ملک و مال

نام و نام خانوادگی: ...
 تاریخ: ...
 مکان: ...
 امضا: ...

ششم بربارستان حدائق دوستی جاودانی شمع انجمن افروز را بد فروغ الفناظر و معانی
 خلف الصدق آباست و دانش و احصای فرسنگ فروغ بخشید و بهشت درک اعنی نامزد
 ختامه در وقتیکه ابواب فیوضات الهی بر چهره آمانی آمال باز و از بار حدائق کامجویی در استرا
 بود فیض رود از زانی داشته بزم کجیتی را عنبر شمیم محفل کانگی را غالیه نسیم گردانید آنچه در باب
 قضیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد آسگاه زبان زودخانه گارشده بود و موجب طلال
 ضمیمه آسمان اساس قدر شناس گردید آری بنا کاخ فرم خال نشین سستی ابر بستان
 عمر کند بان نهاده اند و اندر موجودات احاطه کنونی را صلاح عام ارتحال انتقال داده و هرگاه بنظر
 بنظر تحقیق و دیده آمل ملاحظه کرده شود این بود که در گاه خانه حکمت بانه مصلحت بنجر امور
 و محض صلاح است چه اگر بیان کدام است نسائم بهار چاک گرد و دانه از اوج غرت بسیار
 حارثان بر معاکر و دشکوفه را اکیلی اعتبار بر گردانیده و سبزه را علم نبر از خاک بر خاک بنه میگرد
 و از آمدن نفاس می پیداکرد و وجود نسیم حواش مثلاً و متفرق لباس سستی که رشته بی بقا
 و بی ثباتی دوخته شده متفرق میگردد و درین حال شیوه بیدار دلان و انشاندن است که در صیق
 و قوع انیقسم امور منهل غلب نسایم و رضای سبب اضطراب شوریدگی گچ آل بود و کدورت اند
 نساخته غرمان حضرت نیروان بل جان اذعان و زبان بحد سگالی و سپاساری جناب کبریا
 کشانید اشعار یک در باب مراعات سیانی صداقت و تعین کمک و مدد کرده شده بود
 بعون عنایت الهی بنوعیکه همت و الا تکفل آن گشته شاید مدعا عنقریب کسوت قبح می پوشد
 قبل از ورود و الا قریبه بودت عنوان جمعی از عساکر نصرت بسر کردگی فدویان جانفشان

[illegible]

بالکسر خانہ ۱۲۰۱
بالفتح و کسر خیال
اشارہ و جابجا
گمان بیدون انتخاب
۱۲۰۱ اشتغال بالفتح
بمغنی کاملہ ۱۲۰۱
نظام ہرست و حفاظت
ہر دو و مصدر باب
مفاعلاتہ بمغنی ثبوت
و مدد ۱۲۰۱

فتوت رفته مروی از رقبه اطاعت خصم غالب خدیعت کشیده بقلم تیغ زمر و قام
جوهر خود را بر اوراق خلود و دام و لیالی و ایام و شهر و اعدا و ثبوت مرقوم گردانیدند بصروف
و سطوف با نظام امور سلطنت انوالا تبار و تدبیر و نگون ساز و شمنان بد کردار عذار
می بود خاطر عقیقت مناظر با لطاف بیکار و کثرت کلمات ملائک حسات ایران
خوشوقت ساخته در نیوقت که اورنگ سلطنت داری هندوستان باند کشتی طوفان
رسیده و بنای ملکداریش از اقطار اقطار تعاقب حوادث گل نهیده است فرصت که گوهر
گران به بل ثانی شنین کیماست منتقم شمرده چنانچه آبابی کرام انوالا مقام در تحصیل کائنات
غزیه شہرت تام با فرمانروایان کن باند اوتار سازیم سنگ از قبیل خجالب شاهین و شہبار
رفیق جنگ بودند اتحاد و یگانگی را شعار دود و دمار ساخته دست همت را از زمین واجب الوداد
تلافی و تدارک سبکیار سازند چو در نیوقت سلطنت پناه موالیه محرک سلسله دوستی قدیم
گردیده بودند و فلان از طرف قرین الشرف نواب کامیاب بهایون محبت ترخیص ترین کن
بنامی مشید با فرایش سببی مجد و روانه اند و گشته چنان تصور نمایند که از طریق دوستی و یگانگی
مومی الیه سالک شاه راه اتحاد و اتیلاف این بنظر از نظار عنایات کردگار گردیده اند و جلالت
اشار واری حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام مطلب انی اکثر سلاطین ایران شیرین
گردیده بر پیرو جوان پنهان و پوشیده نیست یقین حاصل است که به نیر و س عنایات
جاعل ارضین و سموات و بخشنده مقاصد و مرادات عسا کر بشمار نیز از نیجانب در
در اطفال شہراره دولت اشرا را خاکسار کار بر دوار و سیلاب بهار خواهند نمود

که بختیگر از کز دل بند
شعالب جمع ثعلب
تعلیم تیغ از خنجر بی بدو
تیغ زمر و قلم خود را از اطاعت
باز داشتند در ذنب
ندیم یک بوزن یکبیرین
باز کز دل بند
بید و مال

غدار فتح و قتل
 بختی بیوفاء
 بالکسر و تشدید و کلمات
 بیخوش شمار
 زخم کاف تازیان
 که بر دوش افروخته
 جانمزد و دلگیر
 حامی بیخوش

۱۱
 نگارنده از بدی ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

در گاه که وقت محتاج
 بودن دوستان
 سنگ امتحان بهره
 دنا سره بودن نقود
 دوستی می باشد
 بقول شیخ سعدی
 که دوست آن باشد
 در دست دوست
 در پیریتان حالی
 در اندکی بهمناسب
 ظاهر و صمد
 ۱۲
 خیال بود که اوقات
 غلبه دشمنان کمال
 نمک بود و دست
 از دست که دست
 نشانست عساکر
 یکسانی عساکر
 نبوده و دشمنان
 به صورت دشمن
 از انداز و جاک
 در دست دشمنان

پیوسته ابواب خویش مدعیات را بمقتل اسنه اقلام عنبر فام و واقفان موزر سالت
 و پیغام مفتوح داشته کنونات ضمیر محبت تخمیر و مخزنات خاطر دوستی ذخائر ابرموقت
 ابلاغ و اعلام در آورند که ایستادگان پایه سرگردون نظیر بانجاش و اسعاف
 آن سبادرت نمایند همواره لباس کامجویی تازه وصیت نیکنامی بلند آوازه بود

مسوده مکتوبیکه یوالمی دکن نوشته شد

از بار اظهار موافقت و مخالفت و انوار اعضا یگانگی و موافقت اغنیای محبت آغاز
 سووت انجام و مکنون اتحاد اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخش عرائس و سابق
 و مشید میانی معاضدت و یکتا دلی لاحق است در حینیکه باوه کامیابی کامرانی بوسا
 ساقی عنایت سبحانی در جام زیور شاد مطلب ای تمام بود نشر و راج مطالب و سلاجه بنا
 دوستی قدیم و بهتر از بخش کلمه استانسای خاطر عنایت شیم کردید چون از گلهای
 حروف و نقوش انگلستان و قاتل حقائق رواج استقامت مزاج و لاج استشام شد
 موجب بساط خاطر علی طبع و آلا آسمان باگشت از انجاک زمان حاجتمندی و ستان محک عیار
 نقود و دوستی می باشد مناسب این معنی چنان می نمود که در اوقاتیکه عادی باو پیای تیغ غیاث و فیه
 نموده بدست قنات پر ز خسار و گویان افغان شست کشیده بودند بلال استمداد و اعانت مسو بان و دمان
 خلافت نشان گردنشان غبار کرد و رت و سپهر واری قنات حمایت عساکر نصرت آثار پرده پوش
 آن با خوش منظران که الیه نیت کردند بلکه سینه زاندر بر سو الفت و یکجبهتی سلاطین باعث که حقیقت
 تا سیر اساس بر ترمی شرفست انتساب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرات کشید و بساط اسات

در گاه که وقت محتاج بودن دوستان سنگ امتحان بهره دنا سره بودن نقود دوستی می باشد بقول شیخ سعدی که دوست آن باشد در دست دوست در پیریتان حالی در اندکی بهمناسب ظاهر و صمد ۱۲ خیال بود که اوقات غلبه دشمنان کمال نمک بود و دست از دست که دست نشانست عساکر یکسانی عساکر نبوده و دشمنان به صورت دشمن از انداز و جاک در دست دشمنان

و درین ایام که قیام
از تو ایام که قیام
و درین ایام که قیام
از تو ایام که قیام
و درین ایام که قیام
از تو ایام که قیام
و درین ایام که قیام
از تو ایام که قیام

[illegible]

۵۱ نشانی قدم ۵۲ خطوات قدم معنی
 ۵۳ علی مر الزمان ۵۴ ایستایم معنی خلاصه اینکه
 ۵۵ اگر فوج این نهاد را به یاد آوریم
 ۵۶ صلواتی بر آن نهاد میسر است
 ۵۷ ثمرات بوستان اتفاق میسر است
 ۵۸ مثلان ذوقانند بهر که باطن
 ۵۹ بکسر کان عربی و سیم ابروهای
 ۶۰ و از همین معنی بالافاده
 ۶۱ و خطوات قدم معنی
 ۶۲ لفظ محب صفت اتحاد و شید معنی افراشته معبر ۱۲

۱۵
 از وقت بیعت قوت
 نظر ترک نیست
 ۱۶
 استغاث بالکسر
 بلند شدن و بفرار
 ۱۷
 منتخب طالع مبارک
 بقیه کم از مملکت بر
 ۱۸
 جمع کسب
 ۱۹
 خنک است
 ۲۰
 الیحدای جمع
 ۲۱
 الیحدای جمع
 ۲۲
 الیحدای جمع

نور ابرار القاصح

منهج و المثلث

محرور و سید

سید

۱۰۰

کتابخانه

شماره ۱۰۰

کتابخانه

مجلس

تاریخ

وقائع را در مقام ابلاغ و اعلان در آورده کشور و دار که از در و سپاه کشورستان ببالک
هندوستان بار و طفر قرین آن شالسته تاج و نگین ملحق خواهد گردید یا بطریق انفراد از هم
به فرجام انتقام خواهد کشید آنچه در هر باب قرین جواب می یابد با سایر مغویات خاطر والا
علی اسیر حال جلوه ظهور خواهد نمود که همین تاسید برآزنده ماسوا شایده مدعا پیرایه حصول
پوشد کواکب مراد از افق حصول طالع و نجوم نیز مدعی بخش کامرانی درخشان و ساطع باد

نامہ کہ بہادر شاہ والا جاہ اور رنگ زیب نوشتہ شدہ

جواهر و ابر نیایش پیش از قیاس لای متلائی ستایش نامتناهی ساس که کف زبان بیزان بیابان
از کشیدن آن قاصد و بازوی توان از تعقل آن قاتر باشد تا کبرای مالک الملکی که مقرر است
چرخ کبود از شهرستان عظمت جلال او کاخی و سوره بدیع الازهار وجود و گلشن وسیع انفضاس
قدرت او شاد و دیده دقیقه شناس سوز افروزش و زینت بصیرت بینه تا قدرتش کشاده و روشنی
از جان انشمنان چراغی ست در راه معرفتش نهاده و در گردان صدور از جامه خانه خلعتش لباس
اتحاد تالیفی خلعتی ست شایسته بردوش و میکساران میکرده عرفان از فروغ مهر نیر بافته است
دام در جوشن بان شیرین سخنان شکرستان شکر طرازی از خوان نوازش انگشت شست دست
بکام کشیده و نگاه سرستان گاهی باوه ایست بد عار سیده نظم ساخته از لطف پی خاکیان
چار صد باغچه کن فکان و دیده ام این باغ پر از رنگ بو یک گل عناست شیب و زاو و نقود
در و نامحدود و صلات نامحدود و بدیه جناب سید کوین سرور تعلیم و شهر یا خافقین غنی و شجر
گلشن ایجا و تیه صغری و کبری مبارک و معاد افتاب جهان تاب همان بدایت اب بقا چشمه بار لطف

وہیں مقصود کیا
کرایہ العالم

از تو یک صفاست و تو مطهر

که چون از این مطلق نام و وصفین

و منزه به اصطلاح صوفی
و شافعی بنویسند

نظمین شریف

عطاء
لال

و ثابت شدن
علاقمه
اجابت یافتن
علاقمه
درای که میزگان
از نندگان
فی الجمله
زین برای خدمت
المناسبت
ان الارض
و بر سرش قاعد

اسباب حصول مرام آمده و ابواب اطمینان بر دس دل صداقت منزل کشاده بود
و مانع الفت را بنشر رواج مودت عنبر آگین مشک اند و گردانید و باعث ابراق نخل
خوش تهر دوستی جاوید شد شریک و رباب ایفا عهد و ار سال جیش منصوبه بصوبه کابل وقوع
موالعی که عرفت الله بفسخ العزم منفسر آن تواند بود و قمره خامه موالفت گردید بود صورت نگا
مرآت اطلاع شد یقین حاصل است که سلاطین ایشان که بهین شهره و وجه اسکان و شکست
سحاب میسازند و موافقان در یافته و قائل توافق گفتار و کوار خصوصاً و سبزی کردن حریفی که
از پیوند دوستی خیر و دشمنی نیک باشد بخل جبر می نمایند و شاه این منی قبل رود و الازیمه
مودت عنوان بهیاب نخی مترودین صحیح البیان پیرایه عیان پوشیده بود و بهاضرت یقین را
بعیت المحمود قلب محبت اساس بر خیل شکوک و شبهات مسدود گشته چون ظاهر است که شمر
ازینکه سالی بزیاد نقص در خاصیت برو سندی بهم نمیرسد انشاء الله تعالی هر وقت که این تخم محبت
آبیاری سحاب لطف الهی ببار آید جلالت بخش مذاق صداقت خواهد بود و آنچه در باب آشنائی
با دشمنان که بیگانه رسم آشنائیست نگاشته صحیفه ابلاغ و اعلام شده بود بران ممتاز اقلیم
دقیقه شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه مومی الیه اردو مالک محمد سرگود
بنابر رعایت خاطر همان که بر دست میربان فرض عین عین فرض می باشد آنچه شایان سوم
و آداب همان پروری باشد بتقدیم رسید و با وجود آریه و انیکه در خاطر داشتند بنابر خاطر آن
والا جاه که محرک سلسله دوستی شده بودند عطف عنان غربیت از ان وادی نموده ملک
طریق اسعاف آن گردید بعد از آن که نوشته و الاله اثر روی خواستش کلمه سلطنت پناه هر دو

عاجت کی بمعنی کارکن است و بلکہ شود ^ع غیر ہم اداس کیلواست ^ع از حق کی غلبه ^ع بنیلا و ^ع غیر اداس نشود ^ع کیلواست ^ع غلبه ^ع

از دین است کارگاه رفیع مراد باشد و فاک و بار دانش عناصر درج که آب است از چشم جان بگفت و اینهاست اما نیک آقا بگوید

اسرار امی آن خدا
همدوشناست و از او
ابتداء انشا و درویش
اوست مهر است
هر چیز و دوست کلامه
وسلام نازل شود
بر رسول آید خدای قبیله
قام اند زمین و آسمان
و برآل و اصحاب
حضرت زین العابدین

انما في احوال عموم خلایق و رضا جوئی حضرت خالق قبول این خیر اتم دینیت اہم نموده امارت پست
 مدیخان سلطان حاکم ترندراجست ترخیص این بیت الامان جہانیان کہ بمعاریالت
 سلاطین فییشان سر رفعت باوج کیوان افراشته روانه ساخته اند در وقتیکہ منتخب و آرد قرون
 و خلاصہ حرکات سپہر نگارگون تواند بود شانہ اذکان اتالیقان و امرا و اعیان و صاحبان
 اختیار این دولت در پایہ سر سیاطنت و اوزنگ شہمت و شوکت جمعیت و شہنشاہان و
 پیرایہ حصول پوشیدہ و این شیعہ انیقہ نگاشتنہ خانہ و ثوق در سوخ گردید کہ تا انقضای زمان
 و انصراف دوران دستور العمل سلاطین فییشان توران ایران بوده باشد تا با ہم در مقام
 تواضع و تصادق باشند و در تخریب بنیان این دولت عظمی و دو ملک فیج الفضا و غلام
 انوف دشمنان خاکسار با دپیما باشدستی معاخذت مظاہرت یکدیگر کوشش نمایند و در
 آوان دولت و زمان سلطنت این دو و الا جاہ قدرت الی آخر الا زمان این
 دو ملک سیع از رفت و آسیب قتل و غارت و نہیب یغمار یکدیگر در مان بوده مراحم عایا
 و بر یا ہم نگردند و اگر کی از طرفین را دشمنی رونماید در مدار و اعانت او بقدر توان طاقت
 خود را مصاف ندارند و این شیعہ را منشور الادب دستور العمل منستہ متعرض محال متعلقہ ہم نشوند
 ہر کس در نقض عہد و پیمان سعی نماید زمرہ الذین یقضون عہد اللہ من بعد میثاقہ داخل بود
 سور و لعنت الہی باشد و ثواب این خیر مستقر و این مرستم بروز کار خندہ آثار این و برگزیدہ حضرت
 پروردگار و ملاذ و کما صغار و کبار و ادام اللیل و النہار و اصل گرد و من بد کہ بعد ما سمعہ فائنا
 ائتمہ علی الذین یبدونہ و الصلوۃ و السلام علی محمد و آلہ طاہرہ و باطننا *

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بیت اول نام

۱۶
 بکشفه پیر زینب کاکان
 اتقیا بالفلاح
 بالکفایت لگان
 اصفیا بالقبحین
 موج ۱۶
 خاد بعبه بعبه
 وفای بفتح و نون
 لکسته ۱۶

جست و طرف
کندانی کشف اللغات
۱۱ مؤسس
پانجمین
استوار
۱۲ اسامی بالفتح
۱۳ جمع اسمی
۱۴ اطفال
۱۵ بالفتح جمع غلف
۱۶

قاتل با برادرش برون
 خاقان بادشاه چوین
 گویید که با شمشیر
 بکشتن قاتل
 در غم جمع و عاصه
 بابلیک که بیغی تنیون
 در غم جان مرادان
 خالق کائنات غیبیان
 در غم روان گشتن
 گشتن از غیب ثبات
 در غم

بنای سلسله چنگیز خانی و خاندان عظیم الشان تا آنی از وجود سلطنت پناه عبد الغفر خا
استوار و اساس این دولت والا بدعائم اقبال خسر و الا تبار پادیر باد بعد از طی طریق
انظار محبت بیکران مروت بی پایان که کاتب و ستار عنوان بدان اشکلی سید و روح
بلاغ و اعلام مینگار و که از آنجا که بنیان بدان نسا را شمار و جودانش و جان آید ان
عمر که این گذارشته و خیمه هستی بدان فراش صانع لطیف شریان و ستون استخوان
برافراشته پیوسته این بنا رفیع اساس از تیر و انقاس منزال و این خیمه گردون
عناصر از بسوب و سیم حوار شد در اختلال می باشد اگر با فکندین اندک اندیشه با خدقت
پیشگیستی هیات انسانی از صد نه چار و جبارین بحر طوفانی ایمن توانستی شدت استی
انبیا و سلیمان و ائمه راشدین و سلاطین با ضیق غرق بحر و خاریستی میگردید و در آنرا و این
کاس ناگوار را بر سر می کشید چون منزل انیسین جا کو قف و شالسته تصرف زمین پسندیده
ارباب هوش آن تواند بود که از طرافت این کان پزیرب منرم مردم فریب دل خود را
که بهین تحفه استماع بی پایان آن منزل نیست نشان است برشته بقدر معین مستقیم از و بار
زرق انش جان بدان موقوف است قناعت نموده بر فوت مطلوبی و لذت شدن مرغوب
شکوف و ستاسف نگریده شربت مراد است و غیبتی از پیشین و بسیار قناعت حیات با چنگ
در چندی و اندامیت از رشته نفس پاره پاره معلوم است که دل هستی را پادیر نتوان است
و گریه سیکه بعلی لطف نیردانی شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار لال اندیشه های باطل
از دامن ضمیر افشاده انداز گران خوابی و این دنیا بر دل بار و زهره آسای علوی بر خاطر غبار ندارند

[illegible]

سلطنت عظمیٰ و جلالی سر بر دارای کبری نمود و در صیص سبانی خلعت و صفت قدیم
گرفتار نماید و تشیید این بناس گردون اسامی که بعضی اقتضای تاسی نسبت سینه
سلاطین بلف و در ابط دوستی با غفلت از متفرضات و تحت بود و بنا بر حکم ذات نمود و صفات
آن بادشاه و الا تبار نیز بر صفات حمید و زیاده بر آنچه بر کو در خاطر بود واجب گردید و گوی از جمله
صفات حجت و اطوار پسندیده آن محمی مرا هم صاحب قمرانی که محمود و همکنان محسوس و خاطر شریف
گشته نوازش سلطنت پناه اندر محمد خان قزوینی ملک بلخ و سائر محال ترکستان است
که با آنکه آن ملک و لشا از کتاب محنت و مشقت و محیط تصرف و تسخیر نمود و سود و آید بنا بر
رعایت سلطنت پناه مشارالیه را اطهار نواز رفعت و فساد از سطلب عظمی به نیر و همت والا
بر خاسته آن ملک و سید را بر سلطنت پناه فرمود و تسلیم و شتند نهادن بده اقران و الا مثال
شاقلی بیگ که مقصود بیک الم سابق بیوات را که از طرز و انان سوم سفارت است و این خدمت والا
و محفل معلی فرمود و یکم که بندگی از مراتب و سستی و یکتا ولی که پیش نهاد باطن جید و موافق است
زبانی گزارش دهد و سلسله جنیان سوالات و مصداق قدیم که بد و طلوع و ظهور این دولت عظمی
مانند خورشید و ماه چهارم به نیر و معاضدت یکدیگر قرین ضیاء بهادار شده اند و چون حجت
سفارت و توفیق سفارت تحریر یک نسیم و فاق و اتفاق بالکلیه رفع گردید و بهر جهت طریقی
و بیگانگی مسدود و در شید همیشه است والا بر استیفاء و استعدادت این معنی که استر ضار خالق خدا
و ضمن آن بنده بر دست مرصع و سطون پیوسته مراعات این مراتب که موجب فاه حال کافه رعایا
و بر ایست مطلق نظر خیریت اساس و سناسب چنان میداند که شطرنج از مخزنات طر و مرض الطهار

عالمی تشنیدہ
افتخار الکبر
مغنی پروی و دیگر
سلف ایچینجی آئینده
توحیات سمبلی قوراس
وادیات و فووانی مقوم
کار صطی سمبلی آت
کردن

کہ اس کا حکم
 بہت ہی نازک ہے کہ جس نے
 صاحبِ قرآن
 منسوب بہ صاحبِ نظران
 کی کتابیں لکھیں
 کہ یہ کتابیں
 بہت ہی نازک ہیں
 وہاں سے جو حد و فوٹا
 لکھنے والے کے

بمعنی آغازده **ع**
بضمین بمعنی حجاب
اسپرده مراد است
تحت بضمین **ع**
سنا زنت از محمد که
نصرت کردند **ع**

در کتب معتبره
 جنانندین ۱۳
 وفاق بالکسر ۱۴
 مواظقت ۱۵
 تفحص بالغیر ۱۶
 بودار شده ۱۷
 معهود و معطوف ۱۸
 برآوردن ۱۹
 کاف و تشکیک ۲۰
 معنی هر یک ۲۱
 شرطی بالغیر ۲۲
 بعضی ۲۳
 بعضی ۲۴
 بعضی ۲۵

بمجلس شریعت الفضا
از ان ملک

و این صفت ملاست
و موصوف با هفت
مضات البیه دوستی
باضافت بیارینه ۱۲
بضمین بکمی گذشتن
روزگار ۱۲
تصاریف ایام بعضی
گذشتها ۱۲
پناه داده شده ۱۲
از زین تقدیم
معهل معجبه
از صله و استوار
گرزنامه و استوار
از صله و استوار
بمغنی و استوار
جوهر افراشته
نوا و باضافت

سید
فیاض بن ابی حمزہ
صاحب

مفضل و اکون حاجت
بمقدم جم بر حارط
با کسر با کسر اول
کردن «
مضائق بام تنگی
و نیست دنیا
دیوانه ای هست
در بود و نبود
حرک بمعنی غلبه مانده
میاد و مانده

[illegible]

پادشاهی محمود دوستی دوستان بی نیل مملکت را جمع گردیده مشاهده و ریافت الا
 خواهد بود که جزو اخیر طاعت تمامه است و او ملک دار القزاقند چهار سلوک آن تیره روزگار کردار
 باستغرق بکار رحمت حضرت آفریدگار اعنی سرشهره محمد و برتری آن منظور انظار لطافت کردگار
 بود که بعد از وقوع دوستی فیما بین خان عظیم الشان الاسکان و این نیازمند و نگاه بنیاد
 که ریاض و لکشای ایران را از فیض قدیم رشک گلستان ساختند غلبه نقصان
 آن خان لاشان بنو مکان برین امر سلسله جنبان گردید و بعد از آن ترغ ان ملک متزینه الارباع
 سرشته آمد و شد و خورد و خور و چنانچه فیما بین نور و ظلمت شب روز قائم ست تا غائب کشید
 حالا که آن گم کرده راه تدبیر اندیشه را تباد و دست اسید از چاره کار کوتاه دیده کرده با
 تا بهنجار خود و نسبت بان و دومان و الا تیار بر کنار گذاشته و آنچه در آوان سیاهستی اقتدار
 بترجیحی کرده بود و نسیانسیا انکاشته در کشایش یاب بگل بر آورده و دوستی او عالی می شود
 و فروغ افعال خود را که مانند آتش و شب نار نمایانست پیروده تدبیر می پوشید
 در دیده خرو خرو به بین و ریغ و بعید نماید که منهل دوستی با وجود شوریدگی چنان
 و دیگر باره صاف و طبع و الا تجربه اند و زلفجواس حدیث لا یلدغ المؤمن
 من جحر قرطین فریفته لاف و گراف تواند شد اسوال مرحوم بند که گوش یلنگتوش
 که زبان خامه با شرجاع آن گویا شده بود و مصحوب ملاز ملازمان آن سفر گزین ملک بقا
 من حیث لایشد منه شیء من الاشیاء ارسال شد چون یکی از او را حقوق
 حضرت یزدان و خدای بیکران بندگان ایراث سوار گشت اولاد ایشانست

پاسداری محمود دوستی دوستان بی نیل مامل راجع گردیده مشاهده درایت والا
خواهد بود که خبر اخیر علت تمامه است و ادملک دار القزاقند هار سلوک آن تیره روزگار کردار
باستغراق بجای رحمت حضرت آفریدگار اعنی سرشده مجدد و برتری آن منظور انظار انطانی کردگار
بود که بعد از وقوع دوستی فیما بین خان عظیم الشان الاسکان و این نیازمند درگاه بیه نیاز
که ریاض و لکشای ایران را از فیض قدیم رشک گلستان ساختند غلبه نقصان
آن خان لاشان بنو مکان برین امر سلسله جنبان گردید و بعد از انزع انملک متزله الارباع
سرشته آمد و شد و خورد و چنانچه فیما بین نور و ظلمت شب روز قائم ست تا غائب کشید
حالا که آن گم کرده راه تدبیر اندیشه را تباد و دست اسید از چاره کار کوتاه دیده کرده با
ناهنجار خود در نسبت بان و دومان والا تیار بر کنار گذاشته و آنچه در آوان سیاهستی اقتدار
بترجیحی کرده بود و نسیانسیا انکاشته در کشایش یاب گل بر آورده و دوستی او عالی می شود
و فروغ افعال خود را که مانند آتش در شب نار نمایانست بپرده تدبیر پیوسته
در دیده خرو خرو بین دروغ و بعید بنماید که منهل دوستی با وجود شوریدگی چنان
و دیگر باره صاف و طبع والا تجربه اندوز بفجواسه حدیث لا یلدغ المؤمن
من جحر قرطین فریفته لاف و کراف تواند شد اسوال مرحوم بند که کوشش بلیگتوش
که زبان خامه با شرجاع آن گویا شده بود و محبوب ملازم ملازمان آن سفر گزین ملک بقا
من حیث لا یشد منه شیء من الاشیاء ارسال شد چون یکی از اداسه حقوق
حضرت یزدان و خدای بیکران بندگان ایرات سوار ریث اولاد ایشانست

ای که سایندهن میرانشا
موسسه ۱۲

ای بار خاندان ۱۶
مفتین ای مفسدان ۱۶
آنوال مکان ۱۶
اشارت است ۱۶
بسیار عید العزیز خان ۱۶
مشید نصیبی ۱۶
بافزارنده ۱۶
فلانست اشارت ۱۶
بسیار است ۱۶

تا امروز با آنکه بعضی اوقات از منسوبان آنوالا شان بلند مکان بعضی امور که منافی
 و متناقض صدقت باشد بمنصه ظهور رسیده نواب همایون نظر بر رعایت این امر
 ابرام کرده حرکات آن گروه خزان پژوه مقرون بعفو و اغماض فرموده عساکر نصرت با اثر
 با وجود نهایت آراستگی و استعداد و عدم اشتغال بامر از امور سایر بلاد فرصت تملک
 و تدارک نیافته اند درین اوقات نیز بعضی رسید که بعضی از منسوبان سلطنت
 و شوکت پناه سبحان قلی خان از و خامت عاقبت نیندیشیده بفحواسه العاده
 کالطبیعه الثانیه دست غارت و غنایم جمع از فقر و عجزه و راز نموده پاز حد
 مراعات دوستی بیرون نهاده اند چون یقین حاصل که این امر شنیع و شعل فطیع بدون اطلاع
 و آگاهی آنوالا جاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نموده حقیقت این امر منصفه اعلام
 و اظهار رسد که اگر آن گروه بیس و پا بدون اذن و رضا سلطنت و جلالت پناه مومی الیه
 از کتاب آن نموده باشند مقرر دارو که در صد و منع و تنبیه نگرد و در آمده سن بعد ایشانرا
 بنوعی ضبط نماید که احدی این خیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر سلطنت پناه سابقا لایق
 ازین معنی مطلع بوده بفرمان آن گردون جناب مالک قاپ مستقامه نشود یا متفتنین
 بفرموده سلطنت پناه مزبور عمل نمایند شکر نصرت اثر تدارک و تلافی که بطریق
 دزدی و راهزنی نخواهد بود و ماسور گرد و آن والاسکان علی الشان این
 معنی را منافی و دوستی و یگانگی دانسته موکد مودت و مشیید بیایمی استوار
 یکتادلی شناسند باقی حالات رجوع بقصر فیلانست اعتماد خواهند نمود

این کتاب در دو مجلد است
 از بهار و در دو مجلد است
 بهار است
 فصل اول
 فصل دوم
 فصل سوم
 فصل چهارم
 فصل پنجم
 فصل ششم
 فصل هفتم
 فصل هشتم
 فصل نهم
 فصل دهم
 فصل یازدهم
 فصل بیستم

نامه که عبد الغفر چرخان نوشته شد چمن پیری گلشن استیلا و محبت
 و صدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مصطفی زنگار
 و حشمت و بیگانگی اعنی نامه سودت ختامه و مکتوب عنبرین شامه عبد الغفر چرخان شکفته
 نقوش بدریجه بانی و ریاض خلوت دوستان ثانی اشرف بر نیسان نیست مصحوب عمده الامثال
 و زبد الاشباه فارس مضمار سخنرانی کیه تاز عرصه دقیقه یابی و نصیح بیانی چمن پوری
 حاجی میر انور در حینیکه ابواب فیوضات بهار از ریاضین از بار بر و روزگار کشاده
 و ساقی فروز دین همگیساران لاله و گل در دوده اسباب حصول مرام آماده از و در و
 چهره کشانی بهاری تازه و طرح نگار عشرت بی اندازه گردیده باعث از و یاد سواد و خورشید
 شد شمع حیکه در باب استیصال اهل ضلال که بر نهائیه گمراهی سالک طریق کمال بود
 سر زرقه اطاعت پیچید بود و دستا لعت و مطاوعت عموم جنود و از کلبه قزو قلم و الا
 شده بود چون شکر تشدید سبانی دولت و اعتلا مدارج سلطنت آن ممتاز شیوه ستوده بود
 باعث ابتهاج لا متناهی و مسرت لا تعد و لا تحصر شد یقین است که بنا عمود اهل کذب
 و نفاق مانند ضیای طبع نخستین زاده بر کنیفس خواهد بود و چراغ اقبال سبز و نیک سمرنجانی
 از باب نفاق است و فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت آنچه در باب نصرت بصوب کابل
 زبانه و خامه صادق البیان شده بود و متیقن شخص تصدیق و اذعان است که تخم بر و سبزه
 سخن سلاطین که سطر بطراز کلام الملوک ملوک الکلام است از آبیاری حجاب نفاق
 عمود سر سبز و بیان خواهد گردید و ملائم شیوه اتحاد و مناسب شیمه و اوانک پیوسته

این کتاب در دو مجلد است
 از بهار و در دو مجلد است
 بهار است
 فصل اول
 فصل دوم
 فصل سوم
 فصل چهارم
 فصل پنجم
 فصل ششم
 فصل هفتم
 فصل هشتم
 فصل نهم
 فصل دهم
 فصل یازدهم
 فصل بیستم

این کتاب در دو مجلد است
 از بهار و در دو مجلد است
 بهار است
 فصل اول
 فصل دوم
 فصل سوم
 فصل چهارم
 فصل پنجم
 فصل ششم
 فصل هفتم
 فصل هشتم
 فصل نهم
 فصل دهم
 فصل یازدهم
 فصل بیستم

२

نظامیہ قادیانہ

جی

من

مجلس

مضللان

نور

۵۲

ن

کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵

فاتح ابواب ممالک بود باعلام فتوحات تازه و ترقیات بے اندازه مسرت افزای
قلوب دوستان گریز پیوسته گلشن دولت و اقبال سبزه اثمار حصول مقاصد پرتیاض بار

نامہ کہ بابوالغازی خان الی اور کج نوشتہ بود

نامہ دوستی طراز و مکتوب لازم الاغراض سلطنت پناہ ابوالغازی خان کہ مستملہ فتح بہین
نگو سار کفر و قلماق بیدین رقمزودہ خاتمہ موالات ختامہ شد و رعیت مسعود کہ ابوالفتح صاحب
غیبی برچہ نخت طفر فرجام باز و دست اقبال بر سائر گلزار مال و از بود صحو فلان فیض
ور و وارزانی داشته چون بنی از خدایان اعداد اند دولت مرصوۃ الدنیا و بنی
بر ترصیص مہانی سودت و ولا بود باعث مزید ابہاج خاطر محبت خار گردید بنابر شیوہ
مراعات ارتباط دوستی و ایقان آبا می کرام آن سلطنت پناہ اے یونانہ نسبت
باین دو دمان والا پیوستہ ہمت والا نہمت بران مصروف است کہ آن سلالہ سلسلہ جنگیہ
را تسلط و فیوری و قاصدان اند دولت والا راندلت تیرہ روز بصیرت باد شالیہ شیوہ
اتحاد و ملائیم شیمہ کریمہ و داد آنکہ ہموارہ باعلام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تحمیر اوردید
فتح ابواب مکاتبات و مراسلات شہد لایزال کو اکب اقبال بر بق کمال باد نامہ
کہ بقطب شاہ والی و کن نوشتہ شدہ اعضاء شجرہ ریاض الفت
و داد و شمر فرخندہ اثر یکتادلی و اتحاد اعنی صحیفہ سودت طراز و مفاد صفت
انجام محال صفت آثار حضرت سلطنت و جلالت پناہ بہت و نصفت دست گاہ
شہامت و بسالت انتباہ عالیجاہ نقا وہ و دومان سلاطین کا نگار خلاصہ خاندان خواجہ تاجدار

بمقام

نقد و بررسی

مجموعہ

مفتوحه

الحمد لله

کے لیے شہنشاہ

تتميز

آن سافران عالم قدس
اشارت است بکبر
سلاطین باضیاع
این دو سلسله
اشارت است بکبر
نمود و کند با بکبر
و ارجح و در ده اند
زیر این است بیخ
که سلسله و سلسله
در راه ایشان

کامیاب بوده اساس مصادفت و موافقت هر یک از آن سافران عالم قدس
بدوام خلوص عقیدت اخلاص مندی محکم و بنیان دولت شان بانتظام اسباب آسایش و
التیام دائمی مشید و مستحکم میبود همچنین نمایان آن دو سلسله در فیه نیز شیوه شایسته وفاق
و طریق کجاستی و حسن اتفاق بحدی سلوک مرعی میباشند که یا جوع فتنه را در عرصه ملکات
هر یک از ایشان خیال مرور و عبور محال و خصم بدانندیش را بدان نسبت مستطاب اندیشه
تسلط و اقتدار در ضمیر بیاصل چون نقش بر آب میبود با وجود ظهور و شیوع این معانی
حقیقت طرز چون بچندان محبت کشش عقیدت اندیش از شاهراه الفت و ارتباط قدیم
تقاعد و زریده سالک سالک بیگانگی تارک مراسم اتحاد و یگانگی میبود و البواب رسل
و رسائل از هر جانب بموانع نامرغوب سد و گشته مرایای حسن عقیدت و یکتادلی
قدیم غبار آلود مغارت و بیگانه نشیمن نظر عالمیان جلوه ظهور نمیدادند اعدا که فرصت
که در تهاست مدید نبیروی موافقت معاضدت این دو مان معالی است حرارت از دامان احوال
خیر مال ایشان بریده و پای جسارت از تاختن انمملکت کشیده بود مجال تسلط و سقیلا
اتفاق افتاده به بنیاد غارت هوای مسلمانان شیعیان سرگرم بوده بدو و لیری ست
اکنون که فرمانفرمای ممالک دکن پرده کشای سواخ آنحد و دو سائل سائل مرغوب
مجدد و اساس و ابط قدیم گردیده اند از آنجا که خاطر مرآتین حقیقت گزین متوجه انتظام
احوال خیر مال و افزونی اسباب کامرانی و کامروائی و اقبال ایشان میباشند بحجت
تشید سبب نمود و تحقیق احوال عاقبت محمود آن زریده اخلاص کیشان بنده زاده قدیم

در راه ایشان
استطاب است
این نسبت
پس نسبت
متحقق است
نقش بر آب
از کار بیانش
شیوع فضیلت
۳۹
لایا بافت
بسیار است
اعادی
دشمن
بفتح و هم تازی
قدرت و طاقت
شکر

دال و مسعود
بافتن نمود
انعام
اشارت است
مکتوب الیه
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

عبدالمومنی علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

زود و ده نوعی نمایند که آهنگ قانون موافقت و دینداری سامعه فرزند جهانیان گشته
بسیار حسن کجی و اتفاق بعد ایوم مخالفین اکیال عرب هر اس حاصل و راه خیال تسلط
و احتیال چون ابواب قتل در سید و باطل گردد و استحکام و رابط و توافق طرفین علاوه و موجب
و اعتقاد این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده در طی طریق کامجویی و مطلب وافی مطالب
لازم الاظهار را با مرغوبات و کمونات ضمیر مخالت است تخمیر میرای آنها و اعلام پوشند که کارکنان
درگاه سلطنت همایون بعد از انجام مقرون گردانند و درین سواد ابوالاجاه مشارالیه نیز سفارشات
مشفقانه رفم پذیر خاتمه التفات گشته ظاهر است که لای مضامین حقیقت آیین بنیور حسن قبول
خواهند ساخت همواره مقام دولت و مقرر سلطنت بحکیمه کامرانی بنیور نصرت و مانی آراسته محلی
نامه که بعد الغر زخاں نوشته شده تماشایان بستان نصر اسرار نهان و ستیاران
خیابان حدائق بنیور بنیور جهان که باده کشان میکرده از ولدت شناسان رسائی حقیقت
و مجاز اند در گلشن نشاء عصری بوستان عالم سیولانی گلید رنگ ثبات و بود و ام داشته باشد
بغیر از موافقت و صداقت نشان نداده اند و گروهی را بنوی بهار شنائی بشام قدر دانی رسیده
همواره ازین باده بی خار سرشار و بانهایت مستمانند عند لیب از وفائق سر رشته محبت
خیر و در میباشند لهذا همگی خاطر محبت و خاثر و ضمیر صداقت آثار مصروف پاسداری این
والا و کنجوری این گوهر گرین بهاست و تقریبات و سائل مستحسنة جنبان این امر
واجب الرعایت میگردد و درین ایام خجسته آغار فرخنده فرجام که به نیروی عنایت بیعایت بیعت
از جانب الطاف بنیایت خالق زعین آسمان ابواب کمال و خوشدلی بر چهره آمال و آمانی کشاوه اسباب حصول

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب
این امر و الاشارات
ست بسوس
جست و مصافقت
صیفه مفعول بعینه
این ام

واجب الرعایت
بالفهم صیغه
فعل بمفعول بعینه
این ام

شاهنشاهی ایران
 در شهر تهران
 در روز ...
 در سال ...
 در ماه ...
 در روز ...
 در سال ...
 در ماه ...
 در روز ...

پیوسته خاطر دریا مقاطر خورشید ضیاء ضمیمه سیر اعتدال استوچه انتظام احوال و حصول
 موجبات جاه و جلال خود دانسته مطالبی را بریکه داشته باشند معروض دارند که صورت حصول
 و پیرایه قبول باید افتاب سلطنت و اقبال از افق سعادت اجلال طالع باد قشایر قلعه
 قندهار چون سلطان دارالملک ایجاد و تکوین و شهر یار عرصه فسیح الفضای شهور و
 سنین پیوسته نواب همایون مارا باین حضرت خیر البشر مبعوث بر اسود و احمر خاتم النبیین
 سید المرسلین خلاصه الهام و الطین که مشکوه چراغ این دولت بد ضیاء سعدن این گوهر
 عالم است بمقتضا ای که می آید مجنود کم تر و ما بسپاه آسمانی و جنود مسعود نهانی
 مظاہرت و معاخذت سیفر باید اندازد و جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت الا و خلافت
 که حدیقه همیشه بهار ایران باب تیغ درخشان ماطر اوت دارد اکثر اوقات اثمار فتوحات
 غطر قبل از شکفتن از این علام نصرت فرجام مبار آمده در و سب اعدای چون پیوه با
 رسیده پیش از جلوه کمیت باورفتار در پائے افتاده هر کس از تیره و زبان را که راوه
 دامن افشانی برین شمع اید فروغ بوده پروانه و از خرمن هستی با آتش نیستی سوخته
 و نهال زندگی اشرار خصوصت شعار مانند چنار از شرار کمونوات خلط خوار و خسته بین
 و مقوی انیمقال که دین آوان از کمر خنقابه پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظاریان
 گردیده است که والی خدایان تو امان هندوستان از تارنجیکه نواب همایون ابواب
 مغلقه قلعه دارالقرار قندهار را بمقاله سید سیوف جانکشا باز نمودند مضطرب و در فکر
 طمانی و اندیشه تدارک میبود قبل ازین نیز اورنگ زیب لدر شید و سعد افند خان اعتماد والد دولت

شاهنشاهی ایران
 در شهر تهران
 در روز ...
 در سال ...
 در ماه ...
 در روز ...
 در سال ...
 در ماه ...
 در روز ...

شاهنشاهی ایران
 در شهر تهران
 در روز ...
 در سال ...
 در ماه ...
 در روز ...
 در سال ...
 در ماه ...
 در روز ...

اوتارخان و سائر
 مستحقان جانی و مالی
 اشارت بسو فوج خود
 از ان قوم گننام
 فوج هندوستان
 اراده کرده اند
 طلبه یوزن خفیه
 مقتدر لشکر را گویند
 اناس یاد
 کرده شد
 از اسب و اسلحه

زیورش لشکر بعنوان مشرعی نموده او تارخان و سار مستحقان جانفشانی نیز او جلالت
 و مروانگی داده بسیار از آن قوم گمنام را آواره طلعت باو مدغم گردانیدند و بعد از اضمحلال توجیه
 ریات منصوره مانند شام و بخیر که از طلوع صبح عالم افروز قبل از طلوع نیز طلعت سوز رخسار بی عالمیستی
 میکشد محض آواره توجیه ریات جاه و جلال بفرمود حدیث نبوی علیه السلام که نصرت بالرب عجب
 مسیره شهر آواره دشت و بان کمال گشته با نهایت پریشانی و کمال بیبانی سالک طریق فرار
 گردیدند میباید که چون بر مضمون رقم اشرف مطالع گردند بشکرا نه این فتح حسین سجدات شکر تقدیم
 رسانند نامه فتح که بعد از استیصال داراشکوه نوشته شده آنکه سلطنت سناه
 فلان بنوازشات خسروانه غزواتیاز و شرف افتخار یافته بداند که هر سواد خواند و خوانج سوز
 صحیفه امکان و تماشا سائیا عاقل هر هفت کرده اشخیان ظاهرست که چراغی را که دست
 حضرت عزت جل شان بر فروخته باشد از بال و پرافشانیدن پروانه طینت که طبع فروغ
 این چراغ انداز نشیند و از گداز ختن پید دیده و روغن دل حاسدان گزند نه بیند
 و با مرآت صافید و لایحه که مصقل حکمت بالغه جناب کبریا زنگذاری آن نموده باشد
 هر کس معارضه نماید هر آینه از راه نادانی با خوشیترین مقام ریخاش و ستیز و آمدن شمس بدین مقام
 آنکه بعد از آنکه والی هندوستان و دینوبت در مقام استرا و دارالتقارر قند حار و آمده بپای
 نیل بد نامی بر حسین احوال خود کشیده خائب و خامس چون بخت سیاه خود برگزیده بود
 بتکلیف مشک مغزی و پریشان دماغی که در ویست بید و او یگر باره هوس انمعنی نموده
 داراشکوه و لیصد خود را که از سائر اطا و برعم آن بادشاه حسرت و دستگاه اقیاز دار واکثری تمام و عدلی

در رخسار
که از عصاره برگ
زینک
خاک تابک
بزرگ
الکافور
سین
موم
خشک مغزی
پوشیدنیان و باغ
سنگامیت از سودا و
جنجون باشد

१८११

۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بحر سیت بیکران و دریانیت بحد و پایان
 جمعیت نمایند آن قوم پریشان کردار مشغول بکار میبودند بعد از اصفیای نزدیک شدن
 لشکر قیامت اثر جمعیت تمام یورش نموده از طلوع فجر تا زمان استوار شمع بزم فلک چهارم
 بر لکن وسط آسمان زلزله جدلی و قتالی اشتعال داشت تا آنکه قریب به هزار نفر از آن بران
 طعمه ثعالبین توپ و فاعی تفنگ سنگین تیغهای ابدار بکروار گردیدند بنا کامی و خجالت
 سر از تنگ نام بار و بار بر مطایای رسوائی بسته بشیوه نخست در رسم سابق آورده و شست
 فرار گشتند و نظر علیخان متان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آن گروه مخدول نموده
 جمعی کثیر از آن بیعاقبتان را طعمه تیغ اردو ها کردار و سنان اردو شعار نمودند و در تخریب
 بدست آورده آنقوم ثعالب خدایت را آواره صحارای فرار وادار نموده بعد الحمد و المنة
 که مجد و فتحه چنین بدین قرین حال و لیار دولت و دین گردیدند نواس کوس بلند
 قدر و الا بمسامع ساکنان صواحه گردون رسید چون بر مضمون رقم شرف مطلع گرد
 بمشوره این فتح بدین سجدات شکر الهی بتقدیر سانیده بدعای استقامت دولت ابدیت
 مواظبت نماید فتحنامه استیصال حجتا سلطنت پناه فلان بشفقت شاهانه و
 مرحمت بانهایت خسروانه مستوسق و اسید وار و مستظهر و مستمال بود بدانکه از
 روزیکه راضی قضا تو سرج دولت را رام نواب همایون مانموده و ابواب انجام مطالب
 تارب بر روی آمال ماکشود پیوسته شاهد مقصود و راغوش حصول و وصول مقاصد
 شمر پیشرس حدیقه ماسولست از آغاز اقباسام صبح دولت بهتر از روح افزای سلطنت که

۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

ایک بیت سابق

۱۶
بار دو کیست
سازند از خلاف

و از انقرار هر یو نهوده بمحاصره استغمال نمودند قلیح خان را تا دوازده هزار نفر روانه بست
 گردانیدند که بمحاصره قلعه فرمود قیام نماید و در ایام محاصره که سن اول آنی آخره چهار ماه متدا
 داشت در بیرون جبهه نقب سیله نداشتن توپ تفنگ و لازم قلعه گیر س قیام نموده
 بدل جدید نمودند و ایالت پناه محراب خان سیلگر سیلگر در و از انقرار قندهار پای ثبات و
 قرار فرستاده بر روز جمعه از غازیان نصرت توامان را بر سر آن گروه خسران شده فرستاده
 خرمین حیات آن تیره کوبان را با آتش تیغ درخشان بباد فنا سید او و لوبزب توپهای
 صاعقه بار و زخ شتر تعبان آثار که زمین از خروش ایشان بجز تزلزل و جبال انصدات نشان
 در تحویل و تبدیل بود بمضون صدق مشحون فاخذتهم الرجفة فاصبحوني و اریهم حاشین و سنابل
 و مضاجع کافراش المثلوث مشغول خواب بد سیر و اندتا آنکه سپاه نصرت شعاع
 و لشکر قیامت آثار سیر کردگی قورچه چسبیده و قولار اقا شری جمیعت و آراستگی
 که خورشید از کثرت و از دحام تابیدن بر کره زمین میسر میگردد و غر و غروده بین از ملاحظه
 آن سپاه بتکرار این بیات مشغول بود و غنومی گرفته باقبال صاحبقران زمین
 سپاه آسمان را سنان و نه آن لشکر و نیزه و تیر بود و جهان میستانه پر از شیر بود و
 بدفع و دفع آنجماعت بیعافیت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که امیر آخو باشی و
 نظر علیخان سرور و جنود مسعود بود بر سبیل اینغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه
 منصور جمیع از سنان صوابا غفلت که پا از کلیم احتیاط بیرون نهداده بامول
 و اسباب عایا و فقر دست درازی نموده باشند و تقصیر بادی تسلط ایشان تقصیر نمایند

مانند پروانه
چراغی باشی در ترکه
باسلام ۱۲
غلابان لفظ ترکی است
پیشانی دست ۱۲

به کتب اس پیدا
 ساخته شده
 در دو لخت اس
 در دوازده دو باره
 که با الفتح
 و تشدید و مصلحه
 اول به معنی حله
 بنده ۱۱ اک
 به صدق این
 اسلام از
 ۴۲
 به بنده این
 سر کجاست
 در یک باب
 افلاک بدست
 حضرت مدوحت
 علیه السلام
 گذاشته اند
 مداح و منتهای
 خاص برای
 خلقی تعلق

اوزنگ نریب شدند اوزنگ از ملا انحال در غرقاب اندیشه شاست عاقبت سو مال
 افتاده مخلصی بجز از شیوه ستوده هندوستان که عبارت از گریز باشد ندیده با کل اسباب
 و عساکر خائب خاسر دست خواہش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بفحو جارا الحق
 و زریق الباطل بتاریخ ہشتم شہر رمضان المبارک آوارہ دیا گمنامی گردیدند چون بر مضمون
 رقم اشرف مطلع گردید سجدات شکر تقدیر سانسید تقارہ شادی بلند آوازہ گردانند۔

ارقمی کہ بدولتخان در ایام محاصرہ قندھار نوشتہ شدہ

ایالت پناہ دولتخان بدانکہ چون از روزیکہ معمار قضا و قدر قلعہ ذات بر موج چرخ احضرا
 رنگ ہستی ریختہ و از لیل و نہار در دو لخت بر این حصار استوار آوختہ مفتاح البواب
 متعلقہ این حصار بدست کارکنان کشور شود و برگزیدگان ملک سح انفضائی جوہ
 یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطہار گذاشتہ اند چنانچہ کشاکش در پچہ پاہ بکلیہ انا مل
 اعجاز کامل خیر البشر دیدہ و ران و مدین را بصدق و انیمعنی شاید بدست روشن بر یاقین
 قفل آفتاب از باب وضع مقرر بدست قدرت قاہرہ ساقی کوثر بر بند عا و لیلی ست
 سیرین شد الحمد والمنة کہ انیمفتاح جہانکشانی از آبار عظام و اسلاف کرام دست بدست
 بنوا کجا میاب ہمایون مار سیدہ دین گل ہمیشہ بہار از حدائق آمال ما بیکار سخاب لطف آئے
 و سیدہ آغاز طلوع نیر اقبال و تنم نسیم جاہ جلال البواب مرام بر چہرہ نخت لطف فرجام ما باز و دست تیغ
 قلیکم گمیری جہان ستا ما بر عالم و از دست و با وجود سیر و صا جعفر و قوت باز و اقبال سلیمانی پیوستہ
 ہمت و الاذیت معلما بمقتضای عدالت کاملہ و مروت شاملہ بران مضر دست کہ موخر ضعیفی بغفلت

سند و احسان
 بنامہ بنیاد
 بنامہ بنیاد
 بنامہ بنیاد
 بنامہ بنیاد

پس پیر مر کب مسعود و جنود نامی و نوشته نخست بر شحات لال نعلی و موعظ چشم
عنودگان خواب غفلت را سرایه انتباه و آگاهیه که است فرمایم و ابواب جمل و السلام امان
بر و آشنا و بیگانه کشایم که هر کس که راه نمانی دیده بیدار خود را باین امن جهانیان رساند
از تصادم خلل و تعرض خواری زلال مصون و محروس ماند و اگر باغوا تیر و نجاتی و برگشته روزگار
ازین سعادت محروم ماند اسیر سر نخ استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه گرد و در یوم النشور
که عدالت پیشگان از زمان عیش و سرور و ظلم اندوز آنرا ظلمت شب بچورست امان اعمال
غبار آلود و بال و کمال نباشد آمد و در حینیکه الویه دولت و اعلام فتح و نصرت بنصرت
در حرکت می آمد تیره روزان بست را که کوکب اقبال شان از ظلمات جهل مرکب
در محاق بود بعضی رضا جوئی خالق و رفاه حال خلایق از روز باری شوق و شکر و شکر
فتح و نصرت آگاهیه فرمودیم و آنکس که غفلان برده مستانت و صار و رصانت و یار را
برده دیده آگاهیه و قفل زمان عجز اندوزی و عذر خواهی خود ساخته فرمان اجب الاوعان
ملکی قبول نمودند تا که به مقتضای نوایس سلطنت عظمی و خلافت کبری صیحه جنود
مسعود را بهدم آن بنیان و افنا و اعدام آن گم گشتگان تیره غوایت و عصیان نامزد
فرمودیم و چنانچه حامل حکم و الا و فرمان معلا که یکی از محصورین و متقوین است مشر و حا
تقریر بنیاید ابواب انحصار تو بر تو بمقتضای سیوف و در نشان سپاه جنگ
باز و دست تسلط است که قیامت اثر بر انقوم بے سرو پا دراز گردیده بنیان
وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر ازین سبیل بے امان ویران و کاخ حرارت و جبارت

باب الحجة الأولى مفتوح
 وثالث مفتوح يا
 مضوم يا مال
 دار السلام
 استاذ السلام
 بالفتح والضم والحد
 نذير السنين
 زلال نفحات
 الحجة نفحات
 مصون
 و من اراد وجع
 و من اراد وجع

[illegible]

رفیق ۱۲ م
 نوا میس ۱۲ م
 که عزت و حرمت باشد ۱۲ م
 به معنی پوشیدن و پس ۱۲ م
 کردن ۱۲ م
 غایت یعنی گزینی ۱۲ م
 غایت یعنی گزینی ۱۲ م
 قید بیان ۱۲ م
 مفصل ۱۲ م
 با لفظ جمع مفید ۱۲ م
 و با کسر معنی کلمه ۱۲ م

ابن تیمیہ رحمہ اللہ
خود لای الہ الا انت
لا اله الا انت
کاف جمع ساکن
بمعنی بضم و تشدید
سنوات یعنی سالها گذشتہ
و ازین
یعنی بمعنی در وقت

غنوده زنگ تفرقه از خاطر ستودین سالکین سبیل ز دوده بفرغبال کسب معاش
و سرانجام اسباب نتعاش قیام نمایند و چون بعضی از انسان صورتان بلبیس سریت
و بشرنمایان شیطان سریت در لباس آویست و مردمی با اعمال شنیعه گروهی قیام نمایند
و اندوخته سنوات را با نقد حیات از تجار خیردار که سر رشته شیرازه رفاهیت سگان
بر دیا سیر نمایند بزم است بهمت طرفین رقبه فرافروشی جانبین که حلقه پیرایان مال
خلایق و چمن آریان رضا خلق و خالق اند واجب و لازم است که اگر آب غنود رانی و
خود سرانی خارج گمانه مردم آزاری از ریاض همیشه بهار مصالحه سر بالا کشد باز آید و شد
خیزد نشان آن خار بن افکنده و آن نخل جفا از ریشه برکنده گردد و بدین انبوه عاوا حاصل
این متمنی آنکه مسروع مسامع جاه جلال بگیرد و که بعضی از احکام ولایات متصله بولایات ملک محرو
باز منهای مستقیم حسن سلوک بیرون نهاده نسبت بر عایا و ستودین منسوبان دولت بدترین
سالک طریق تعدی بگیرد و یکی از جمله آن یا جوج صفقان که در بهم سد سکند
مصالحه و دوستی طرفین سعی نمایند فلان سنت که بر سر جمعی از مسلمانان ریخته
اموال ایشانرا عرضه یغما و دمار ایشانرا بسیار فساد نموده و بدین یک شیوه
نابیندیده اکتفا نموده پیوسته سلسله جنابان شرارت و فساد و مهیج
موا و بغی و عناد است و منسوبان ایک دولت محکم بنا بر رعایت مراتب
صداقت و خلعت و صفادر صد و تلافی و تدارک در نیامده متعرض
احوال ایشان نمیکردند و اگر چنانچه آن بد اختر تنبیه نیافت مکرر ارتکاب

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

اقصای نظم و قیاس
 فدا و مجتهد
 پیشکش
 داد و باک
 حق و کذب
 سیاه و سفید
 استغفار و توبه
 حق و باطل
 کرم و کینه
 کرم و کینه

بسیار نفیست
بسیار نفیست
بسیار نفیست
بسیار نفیست
بسیار نفیست

بسیار نفیست و ضعیف ملکوت ناظر الیهام تخمیه متعلق انتظام قواعد سلطنت و جلاله موسمی الیه
میباشد اگر انمقرب حضرت بزودی رخصت انصاف حاصل نموده روانه میشده باشد
فیما والاخبار صحت مزاج و حقائق سامی و دستکامی جلالت و سلطنت پناه موسمی الیه
تفصیل عرض داشت نموده روانه پایتخت سرخیلافت مصر نماید و در حین خص شدن پادشاه
والاجاه موسمی الیه اظهار نماید که حسب الامر علی دوزنجیر فیل ماده نرم و خوش جلوباد و نفر
فیلان خواجہ سر اطلب شده و بعد از آنکه تحصیل نموده تسلیم نمایند همراه پیاد و و وسط
که داشته باشد عرض نموده بجز انجاح و شرف اسعاف مقرون شناسد رقم
سیور غمال محمد سیک اعتماد الدوله چون قابلیت مواد و حصول استعداد
در طلب آثار انتظار تربیت و جذب فوائد و عواید عنایت خاصیت است که بر توهم و تخیل
آن کل از درک شاخ رنگین و قیمت لعل و یاقوت را در صلب کان سنگین بنیاید و همین معنی است
که انسان را از زمره اسکان و معشر اعیان تاج امتیاز بر سر سگیدار و و تقالید جل و عقد
اسور بکفت و قبضه و تراش بسیار و نقد قابلیت گوهر شدند که در هر گره قطره باران
نیسان بسته است و عروس حمله نشین تھیاست که طرازنده پیرایه وجود و انتظارش
نشسته در کارخانه اسکان تاثیر فاعل به شایستگی ماده قابل تاریست به بود
خیال ایوان رفیع الارکان بر یک روان سودا نیست بسو اگر آئینه قابلیت نباشد
صورت مقبول طبع جلوه نمی نماید و اگر مرآت آمادگی واسطه نگردد و حسن و قبح اشیا نقاب
حجاب از چهره ظهور نمیکشاید سیم و زر را از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید و ماه در برست

بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن

بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن

بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن

بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن

بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن
بزرگ شدن

از خود است
ذات حق است بیرون از
شهر و بضمین سالکان
از حقیقت است
در ذات خود و یا بخوار
هو فیه یافتن ذات مدار
و در یافتن سالکان
در خود یافتن سالکان

۱۲ فعل در آتش بودن ۱۳ بسیار لغت و ممتد
 ۱۴ قطره زدن بکس
 ۱۵ اشتناقتن
 ۱۶ غصان بخت
 ۱۷ جمع غصان بخت
 ۱۸ شادمانی
 ۱۹ شادمانی
 ۲۰ شادمانی
 ۲۱ شادمانی
 ۲۲ شادمانی
 ۲۳ شادمانی
 ۲۴ شادمانی
 ۲۵ شادمانی
 ۲۶ شادمانی
 ۲۷ شادمانی
 ۲۸ شادمانی
 ۲۹ شادمانی
 ۳۰ شادمانی

و نحوای قدرت کامله هر فری از افراد کائنات و هر جزو از جزئیات ملکوتات امارت صفات
 کمال مع آئینه پید آفات عدیم المثال خود نموده از ذره تا خورشید جهان را در قطره تادریا آنچه
 مشاهده دیده دریافت بنیان رموز انفس و آفاق که چشم بصیرت شان از کمال الجواهرات روشن
 سنت گرد و بگمی فرخنده سرایه که از انعام عام آن از فضل شعام یافته اند سرگرم این گنج پود و ب آرام
 این حبست و جویند و خورشید را فعل در آتش است که لعل در کان غنچه در گلستان خامه رنگ
 پوشانند و بر در بهار پیرای پی ترد در قطره زدن ابله درست که عریان تنان غصان اشجار را
 بخلاص زنگار رنگ نور و رساند و ظهور اینچنین و حصول این عوین را باد شامان فی ایشان خسران
 نافذ فرمان که ظل حضرت پروردگار و افتاب فلک اعتبار انداز سازا افراد کائنات بیشتر تواند بود
 که طلال امحاکات اشخاص امر لازم و سایه راستا بعثت کات کار سیست تختم و چنانچه قابلیت مواد
 در سانی استعداد و مقناطیس جن عینایات صیقل فیاض میباشد شالیست که خدمت و خلوص نیست
 بندگان نیز جالب عطا یا خسران و ایشان میگردد و لهذا بنا بر ظهور اخلاص و بندگی و حق
 اختصاص و کاروانی عالیجاه محمد بیگ و زردیوان علی شمه از عنایات شامانه و شرف سازان
 باد شامانه شامل حال فرخنده مال مشارالیه فرموده از ابتدای فلان هر ساله مواز پنج و ست
 از انواب پوشیده نواب همایون ماکه در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شرفیه بانعام مشارالیه
 شفقت مرحمت فرموده بودیم بدستور بوزارت پناه سومی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام
 رقم این عطیه را در دفتر خلوت ثبت نموده از شامانه تغییر و تبدیل مصنون محروس و اندوخته جمعا
 بیوتات هر ساله و اصل ساخته در عمده شناسند رقمیکه حبت خلعت مرزا محمد شفیع

۱۲ فعل در آتش بودن ۱۳ بسیار لغت و ممتد
 ۱۴ قطره زدن بکس
 ۱۵ اشتناقتن
 ۱۶ غصان بخت
 ۱۷ جمع غصان بخت
 ۱۸ شادمانی
 ۱۹ شادمانی
 ۲۰ شادمانی
 ۲۱ شادمانی
 ۲۲ شادمانی
 ۲۳ شادمانی
 ۲۴ شادمانی
 ۲۵ شادمانی
 ۲۶ شادمانی
 ۲۷ شادمانی
 ۲۸ شادمانی
 ۲۹ شادمانی
 ۳۰ شادمانی

۱۲ فعل در آتش بودن ۱۳ بسیار لغت و ممتد
 ۱۴ قطره زدن بکس
 ۱۵ اشتناقتن
 ۱۶ غصان بخت
 ۱۷ جمع غصان بخت
 ۱۸ شادمانی
 ۱۹ شادمانی
 ۲۰ شادمانی
 ۲۱ شادمانی
 ۲۲ شادمانی
 ۲۳ شادمانی
 ۲۴ شادمانی
 ۲۵ شادمانی
 ۲۶ شادمانی
 ۲۷ شادمانی
 ۲۸ شادمانی
 ۲۹ شادمانی
 ۳۰ شادمانی

محلوم السند و كذا

[illegible]

مشهور عیاریت شایان و عواطف خسروانه فرمایم لهذا شفقت شایان شامل حال فلان شد
 و بیاجبه رهم شخصه چون خاطر دریا مظاهر سلاطین با تمکین که مجمع البحرین مروت و سخا
 و جامع السعاداتین اولی و آخری ست پیوسته و بر جزو آثار فکر و دریای بی انتهای
 تدبیر جو با سگوهر مقصود که عبارت از تحصیل خصایص ربی و دوست میباش
 و نیل انیم و اختطافات این کام منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بنندگان اخلاص شعار
 و علامان فدویت و ثار که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بحکام امتحان و قبول سینه
 تعیین فرمایم که از نتایج سلوک ایشان رعایا و برپایان شرح البال و صلاح و اقیام فو الحال
 باشند لهذا فلان را تعیین فرمودیم و بیاجبه رهمی چون آب هوا ریاض دولت والا
 و حدیقه همیشه بهار سلطنت معلی مقتضی آنست که دو خدمت خدمت در و بار
 در و نهال بندگی شمر سایه گستر بوده غار سائر کام سطلب ابی از آثار آن شیرین حدیقه طراز را
 بزم طرب از الوان از بار و انوار آن رنگین باشد لهذا از ابتدای فلان خدمت فلان را
 مرحمت فرمودیم و بیاجبه رهمیکه جهت القاب محمد بیگ اعتماد الدول
 نوشته شده بر بنیایان رموز النفس و آفاق و خوانندگان نقوش حکمت
 این پیشطاق پوشیده نیست که شناسائی طراز پر فاسته و دانستن پیرایه
 بر اندامی کار هر دیده و رسته و پیشه هر صنعتگری نیست چنانچه آراستن قابلیت
 قابلیت سلاطین و ایشان بلباس و دام نیکنامی که از عدالت و سیاست ابره
 و استر و در مخصوص پیشکاران کارگاه تدبیر و کارکنان کارخانه تقدیر است همچنین رایت

له مثل بفتح
 دریا مفتوح
 اختطافات بالکسر
 بضم ز بودن
 منوط و مربوط
 آویخته شده و بسته
 شده
 بکسر همیشه
 در و باره و در آفرین
 کاروان ریاض حدیقه
 بار و گرد و دریا
 غار سائر نشانه در دست
 الوان بفتح
 بنی بکسر
 انوار بفتح
 نور بفتح
 این پیشطاق
 کنایت است از عالم
 شناسائی طراز
 آفرین و بی معرفت
 و بی خبر و بی خبر

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

طائر نور نظر را در میخانه بیضی و قفص شب که قوت آسمان پرور و نیروی عرش تازی
کرامت فرمود چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن انواع و حیات را از اعتدال مزاج
شیرازه بند اتحاد گردیده همچین اوراق پریشان فرود آسمان از رشته عدالت باو شاهان
ذوی الاقتدار صورت التیام و اتحاد بخشید و درین کارگاه قدرت و کارخانه حکمت اوتار
که بحجت قوام خیام ابدان از عروق اعصاب به هم تافته است قواش را در داری و ملک آرائی
از رشته احسان سلاطین و پادشاهان تار احتیاج بندگان صورت التیام یافته و در آنکه باو شاه
کشور بدین و فرمانبرامی معموره تمناست اگر نسبت فیض با جزای اعضا فرق و قدم کین
نباشد احوال عایا حواس مختل و محرومه کالبد از دست انداز شکر بیکانه اراض و حلال معطل
سیک و دور اگر رفت و دروب انفس که فراش دولت سر سلطان است دست از کار
کشد معاملات تعیش ضائع و حمل میشود و از نیجاست که فرمانروایان اقلیم صورت کرده به اتفاق
معنی برده اند همواره در تعمیر باطن بندگان صانع نهاد و اخلاص مندان درست اعتقاد
کوشش سفیر نمایند و در الحمد که نواب بهایون مارا از ابتدا اسرار تفاع بهایج سلطنت
پیوسته منظور نظر اصابت اثر است که هر یک از بندگان فرا خود قابلیت مواد و کسب
استعداد و از افتاب حسان و سحاب قنار و استیضات استغاضه نمایند
امداد فلان از زبور احسان سر بلند ساخته و پیاده رفته آنکه خسروان و پادشاهان
و رموز خوانان لوح اسکان که در دبستان و علم آدم الا شمار گلهای بنصب خلیفه
سر فرار اند بجزای صد انتهای سن عرف نفسه نقد عرف ربه ازین کتاب

الحمد لله الذي جعل
الحق بسمائه تعالى
والتاريخ
الحق جمع وترى بالسر
بسم الله الرحمن الرحيم
والبدين انسان
وعدوق اعصاب
الحمد لله الذي جعل
الحق بسمائه تعالى
والتاريخ
الحق جمع وترى بالسر
بسم الله الرحمن الرحيم
والبدين انسان
وعدوق اعصاب
الحمد لله الذي جعل
الحق بسمائه تعالى
والتاريخ
الحق جمع وترى بالسر
بسم الله الرحمن الرحيم
والبدين انسان
وعدوق اعصاب

که در میان جسم
آدمی باشد در تمام
تافته ۱۱
مخروطه کالبد
یک مخروط کالبد
انسانی ۱۲
استحضارت باشد
دون ۱۳

طلب نور کردن
و عالم آدم
انراى اموست
حق سبحان و تعالى
آدم عليه و
عليه نبيا الصلوات
والسلام زانما
جبره ع
بن حوالى انچه
اى اى که شش
نصص حلقه
که شش
نصص حلقه
نصص حلقه

२

مدرسه انجمن کتب

...

سید محمد علی

مکتبہ اسلامیہ

بجای صلیبی
صفتی است

هذه

...

مستخرج من

مکتبہ اسلامیہ

در این کتاب

عبدالله بن محمد

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

سماوی رموز و استارامرا رسیخوانند و غوامض این مشکلات را بواجبه سیدانند
 چه خوانای این قدر حکمت را علم با مورد ضرورت حضوری او بر آئینه حضور معلوبات و دیده تحقیق
 ضروری میباشد از قسمت عدل نعمت بعیدیل روح و منبسط بودن آن در اعضای
 کالبد بیگ نسبت معلوم است که احسان انعام با دشایان نظر بکارکنان بندگان نیز عام
 میباشد و از اعتدال مراجع شاهین میزان صحت است ظاهری میگردد که ریاست عامه
 به نیروی خصیفت نوازی تمام میگردد و از تردد و انفاس که در خواب و بیداری بر یک قرار
 است بمقیار می پرستاران بشوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نفس که سطر خوانا
 این صحنه قدر تست پیوستگی دست امیدواران بامان دولت سلاطین مفهوم است
 ازین منشورالادب الهی سلوک رئیس بامروش پیدا و احتیاج سلطان قلوب بتبر و
 انفاس و جوش و شوش احوال خدمت سگالان بر مایای ضامن خسروان هویداست
 و در الحمد و المنة که از بد و جلوس بر اورنگ سلطنت اقبال و ابتداء انکار و ساد و عظمت
 و اجلال سگی است و الا نهست مصروف و معطوف بر آنست که بندگان این درگاه
 آسمان پیشگاه عمو و اوباریافتگان بزم قرب حضور خصوصاً از فوائد احسان انعام مخطوط
 و بهره مند گردند از انوار شفقت شاهانه در باره فلان فرمودیم و بیجا چه تمسکه حبت
 وزارت شخیص نوشته از روزیکه در دارالعبادت اسکان صفوف وجود
 آخشیان بقیام بندگ و سجود و اذعان کیتانی ملک منان اشتغال
 نموده از طوع بندگ طوق اطاعت بر گردن از دعا و عبادت الی الله مطلق

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

افضال مزین و محلی ساخته باشند از امثال و اقوال بجز بدلیط و احسان ممتاز ساخته
 بمناسب بلند و مراتب از جبهه ارتقا و اعتلا فرایم و مصداق این مقال صورت حال
 فلان که دوخته خاطرش در گذار همیشه بهار سیادت و نجابت با اثر علوم عقلیه و نقلیه
 شیره و نهال طبیعتش بانوار کمالات صوری و معنوی از بهر سرست لهذا از ابتدا افغان
 رزمیکه بهر جمله نوشته اند میر جمله خانه دل خلاص منزل را پیوسته بضایه
 آفتاب ابدی الا شراق عنایت و اقبال بادشاهانه که در وسط اسماثر باید و ترستی
 نشر فروغ نماید روشن حدیقه بندگی و کجستی را بر شحات سحاب بذر الطمان باوشامانه
 که از بحر فخر سلطنت ابد مدت مایه بر میدارد گلشن دانسته بدانند که عرضه اخلاص مضمون
 مذر یه بندگی و کجستی مشحون که درین وقت بار سال آن خود را در سلک باریافتگان
 ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب فطیر منخرط و نسلک گردانیده بود و بنظر کمیاب اثر رسیده
 خدایان آن اخلاص قرین بندگی آئین بمنصه ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض
 انظار در یافت والا و ضمیر خورشید ضیا گردانیده بود و تیر بانوار ملاحظه و مستغنی
 بضایه مشاهده شد آن اخلاص شعار بکس و تار و کافه فرق ناجیه اثنا عشریه بمرام
 بیکران خسروانه و نوازش بی پایان خدیوانه بفرج واسع الامور هر گونه باوقایه مستظهر
 و مستوثق نخواهند بود چون خلوص نیت و صفات طوبیت سلاطین صداقت آئین سلسله
 جلایه قطب شاهیه نسبت بدین دو دمان خلافت مکان اتحاد مذہب تسبیح طریقین
 بر عالیشان عیان و مستغنی از شرح و بیان است اراده خاطر والا و طبع معلما متعلق بدان میباشد

۸۱
 منصفه بختیجین و تشدید
 صادر مصلحه جاس جلوه
 دادن و دوس
 کانه فرق ناجیه اثنا
 عشریه ای همه گرد و سپا
 نجابت با بندگی امامیه
 که شیشه غیر نامند
 لا سحر و جادو
 کار مار و دوزخ و غیره

عزت اوراق
 آثار یکدیگر
 عزت است و شکوفه
 آن سلسله است
 تبلیغ این در عالم
 رسانیدن این برون
 دوستی است و یار
 اشارت کرده شده
 بگویند و بگویند
 ۸۵
 عزت اوراق
 آثار یکدیگر
 عزت است و شکوفه
 آن سلسله است
 تبلیغ این در عالم
 رسانیدن این برون
 دوستی است و یار
 اشارت کرده شده
 بگویند و بگویند

که صفت این تمام بود وقوع ایستادگی تازه بلند آوازه گشته از شمار این پیوند و دوستی عزت
 اوراق سعادت انوار کام مطلب روانی و سوبان این سلسله جلیلا شیرین گردد و تبلیغ
 ایند عا در عمارت تقریر منیر استقیم کتابدار شده بود و مقرب حضرت سوسه الیه تا همین
 صد و این فرمان علی الشان واجب الاذعان معروض داشته که تقدیم آن قیام نموده یانه
 و چون این سیادت پناه شالسته آن هست که از آستان ظلمت بنیان بر جمع خدمات بین اوراق
 سرازیر کرد و میباید که شاید فرمان را با اتفاق مقرب حضرت مرپور در محفل اطلسار و اعلان
 پیرایه تقدیر و بیان پوشیده اگر صد و نامه والا تعیین معتمدی از بندگان درگاه معطی
 جهت انجام این امر لازم باشد بموقف عرض رسانند که در آن باب بیان چه امر فرماییم
 بندگان و سوبان این دولت ابد مدت دوران عدت تقدیم رسانند خاطر بندگی
 و خائرتا بعنایت بیغایت شاهنشاهی مطلق داشته حسن خدمات و بندگی
 خود را بیشتر از بیشتر بنده طرور رساند و مطالب بدعیات خود را بموقف عرض
 رسانند که بزور قبول و حصول محال گردد و در آنکه به بود اوراق سلطان
 تفت گچی اقا سے در ایام المپیکری پسند نوشته شده
 امارت پناه بود اوراق سلطان بعنایت بیغایت شاهانه و مرحمت به نهایت
 بادشاهانه سفی و سرازیر و ممتاز بوده بدانند که عریضه که در بنوقت مصحوب
 رفعت و عوا لے پناه علی قلی بیگ بدرگاه جهان پناه و آستان
 خلافت اسیدگاه شتاب خوشنودی از الطاف بادشاه والا جاه گردون بارگاه تبار

این دولت را
 بیایان سلطان
 بیچینکچینک
 ۸۵

نیز به بیان الیه بخان
موصوفت
الرقام مطا عبد لغه آفره
دفعتم سیم اسس نوشتهای
و ناینز داری کرده شده
فیسندیده
و نرا با لضم و فتح دوم
و ثالث جمع و نیز بر
مشار الیه
یعنی بر بیان الدوز

حصول پوشیده و بیوقت که بجا افتد تعالی آن عبارت از برگزیدن خاطر گرفته و گلهای کمیته بر شاخسار
سودت شکفته است زبده الاقران معوی الیه را مخصص فرموده ارقام مطامع لازم الاطاعت
باسم بکر بگیان عظام و امر اکرام و وزیرای خودی الاحترام ممالک محوسه شرف صدور یافت
که مانع و مفرح مشارالیه نشده او را در کمال فاء حال و فراغبال بانسوبان و متعلقان و احوال
و اقبال روانه نمایند و علی قلی بیگ مشمول عنایات شاهانه و انعامات خسروانه شد چون از تاریکی
آن غلامزاده بر برین ازیرم ارم زمین و از مجلس خلد آئین مجبور شده بمیاسن ابطان ازسے
و عنایات لمزنی فتوحات بیابان قرین حال و کیا دولت قاهره و انقدوی اخلاص شعار
تشنه زلال اخبار سرست آثار میباشند عنایت شامله متوجه شرح اندک از بسیار آن میگردد
و تفصیل این اجمال سلطنت جلالت و شوکت پناه شہاست و بسالت امتیاد و ابست
و خلافت کتبه عالیجاه عمده الولات المنشیة نظام الجلاله و الشوکه و الشہامه و البساله مشهور خان
فرمانفرما ملک و سبع الفضا کرستان و کاخ که در زمان دولت سلطنت نواب گیتی ستان
نزد و سرسکان علیین آشیان با وجود چیره دستی قوت قاهره و اقبال باهره آن باو شاه گردون بارگاه فردوس
جایگاه که سلاطین اطراف و خواقین اکناف مغلوب و مقهور باس سطوت آن سلطان خضر توانان
بودند بمطاهر کثرت لشکرت و معاضدت او و سپاه و مشر و تشابک اشجار و احوال و تضائق عمر
و مدخل اعلام همواره طریق مرکشی و نافرانی مسلک داشته تا آخر عهدین باو شاه غفران پناه
چندین مرتبه محاربات عظیمه فیما بین صورت وقوع یافته ماده فساد و نافرانی او منقطع و منقطع
نشده بود و در زمان رانی و جهان آرائی نواب خان خوان مکان خلد آشیان نیز بدستور سابق سالک طریق

[illegible][illegible]

از کسب
۱۲ کفایا با ۱۲
۱۲ بیفتن به نهمسران
۱۲ ارجاع به کس
۱۲ غرض به غرض
۱۲ کردن ۱۲
۱۲ مصداق با کس
۱۲ است گفتند
۱۲ دین زدند
۱۲ است گفتند
۱۲ است گفتند
۱۲ است گفتند

2

۱۲
 مذکور شده
 آخره سابق
 لاسکی یک
 لای مبتدا
 کلمه
 المخرجه
 چندین
 و گیا و سر
 سابق و غیر
 ۱۳

[illegible]

۱۲
 بگویم بگویم نشوید بودن
 سلام ز شمع بودن
 گویا آید از دست
 فعل راجع به سوسا
 شده باشد ضمیر این
 سوسا گویا ۱۳
 مفعول راجع است
 التي و شین ضمیر
 اینجا نشوید بودن
 ۱۴
 بگویم بگویم نشوید بودن
 سلام ز شمع بودن
 گویا آید از دست
 فعل راجع به سوسا
 شده باشد ضمیر این
 سوسا گویا ۱۳
 مفعول راجع است
 التي و شین ضمیر
 اینجا نشوید بودن
 ۱۴

۱۲ محله محل گرفتن
 ۱۳ بقیه
 ۱۴ بقیه
 ۱۵ بقیه
 ۱۶ بقیه
 ۱۷ بقیه
 ۱۸ بقیه
 ۱۹ بقیه
 ۲۰ بقیه
 ۲۱ بقیه
 ۲۲ بقیه
 ۲۳ بقیه
 ۲۴ بقیه
 ۲۵ بقیه
 ۲۶ بقیه
 ۲۷ بقیه
 ۲۸ بقیه
 ۲۹ بقیه
 ۳۰ بقیه
 ۳۱ بقیه
 ۳۲ بقیه
 ۳۳ بقیه
 ۳۴ بقیه
 ۳۵ بقیه
 ۳۶ بقیه
 ۳۷ بقیه
 ۳۸ بقیه
 ۳۹ بقیه
 ۴۰ بقیه
 ۴۱ بقیه
 ۴۲ بقیه
 ۴۳ بقیه
 ۴۴ بقیه
 ۴۵ بقیه
 ۴۶ بقیه
 ۴۷ بقیه
 ۴۸ بقیه
 ۴۹ بقیه
 ۵۰ بقیه
 ۵۱ بقیه
 ۵۲ بقیه
 ۵۳ بقیه
 ۵۴ بقیه
 ۵۵ بقیه
 ۵۶ بقیه
 ۵۷ بقیه
 ۵۸ بقیه
 ۵۹ بقیه
 ۶۰ بقیه
 ۶۱ بقیه
 ۶۲ بقیه
 ۶۳ بقیه
 ۶۴ بقیه
 ۶۵ بقیه
 ۶۶ بقیه
 ۶۷ بقیه
 ۶۸ بقیه
 ۶۹ بقیه
 ۷۰ بقیه
 ۷۱ بقیه
 ۷۲ بقیه
 ۷۳ بقیه
 ۷۴ بقیه
 ۷۵ بقیه
 ۷۶ بقیه
 ۷۷ بقیه
 ۷۸ بقیه
 ۷۹ بقیه
 ۸۰ بقیه
 ۸۱ بقیه
 ۸۲ بقیه
 ۸۳ بقیه
 ۸۴ بقیه
 ۸۵ بقیه
 ۸۶ بقیه
 ۸۷ بقیه
 ۸۸ بقیه
 ۸۹ بقیه
 ۹۰ بقیه
 ۹۱ بقیه
 ۹۲ بقیه
 ۹۳ بقیه
 ۹۴ بقیه
 ۹۵ بقیه
 ۹۶ بقیه
 ۹۷ بقیه
 ۹۸ بقیه
 ۹۹ بقیه
 ۱۰۰ بقیه

ما نزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها احيا فرموده و از هر آتیه مینو طبع
 حکمت و چشمه معرفت بجای لق قلوب از باب عرفان کشوده و حراست پاسبانی این گلستان
 جنت آثار شریعت اعصارا بمقتضا حدیث انی تارک فیکم لتقلین کتاب الله و عترته
 حواله بال اظهار و فرقان مجید بعد از سر راست نموده و از آنجا که نواب کامیاب همایون بانور
 آن افتاب و پرتو آن چراغ اند و امر و حراست و حفاظت مدینه الاسلام ملت بیضا
 و دارالامان شریعت غرمانند ماه النور که بنیابت افتاب جهان تاب عالم افروزی مینماید نواب
 همایون مالتعلق دارد و همواره مطمح نظر حق شناس و مطلع افتاب ضمیر منیر ملکوتی اقتباس است
 که دارالملک شرع النور و دین مظهر از دست انداز مخالفت و مانع از مانی مصون محروس باشد
 و تحصیل انسید عا و حصول این متمنی موقوف بر آنست که جمعی از متدینان شریعت شعار
 که نهال وجودشان از این وحی والا نشعب بوده از آب هوا شریعت پرور نشود و نمایافت
 آثار کاروانی و حقیقت شناسان ایشان درین دولت ابد مدت بحکام استخوان سیده باشد و ضبط
 قوانین شریعت غر و ملت بیضا تعیین فرمایم که به نیروی قوت خدا شناسی بهای اوقات خود را
 وقف پذیرائی امور و فیصل مہام نزدیک دور نمایند و صدق انیمقال صدرت حول فلانست
 رقم بمیرا محمد حسن طبع خالص شریف حکیم و حاکم عالی الاطلاق با دشاہ و انا باستحقاق
 کہ ہرگز اصدت گوہر خاصیت و ہر شاخہ اشاعہ قافلہ کیفیت ساختہ پرواہ و دیدہ بنیایان را
 چیت پاکی چشم سبب آب تطہیر نموده و آب چشم بنیندگان از زینت پرده پالوده بجاہ حکمت کاملہ
 و مجلس علوم شاملہ اعتدال مزاج عالمگیر و رایجاد و تکوین انسان کج عالم صغیر است یہ قانون فرغ گرامی

از سائر انواع موجودات اصناف کائنات تباراقیاز متوج^{له} ساخته و نموده جان بخش و نفیض فیض
من و حی نواخته این خدای پریشان کتاب صفت اشیره تالیف از رشته حکمت عملی سلیمان
دیشان نموده ابواب گزرا سایش همیشه بهار تمدن بر چهره ایشان کشود از نیست که خواص عظیم
وسلاطین حقیقت بن بشکارت این معیشت عظمی پیوسته نبوده و عنایت کامله علاج
سوال مزاج احتیاج کافه انام نمایند و در حفظ صحت اعتقاد و اخلاص نشان عهد میفرمایند
و بحمد الله و المنة که ابواب همایون مانیز از تباشیر خورشید دولت و تنفس الفاس عیسوی
خواص صبح سلطنت تریاق اکبر عنایت از راه سموم هموم از قلوب خاضع و عوام عنایت دازین
قانون حکمت پیوسته ملاحظه نسخ بر الساعه الطاف و احسان میفرمایند و سیاحه روحی و روحی
نمانی فلان توجبات شایانه سفر از گشته بداند که چون سنت سنیه طریقه مرضیه سلاطین جمیعین
این سلسله علیان بود که در عین جلوس بر اوزنگ سلطنت والا و اشکار چار بالشت خلافت کبری
که در تحقیقت نور و ز فیروز عالمیان و بهار عالم فرور پیرو جوانست لباس نام نامی اسم سامی
مانند رخت نور و ز تجدد میفرموده اند این معجزه در خاطر والا و ضمیمه آسمان سامر کوز بود و دیرین هنگام
که آفتاب بهمانتاب برج حمل تحویل نموده و ابواب شگفتگی و انبساط بر رو خلاوت نشینان
اکنان و اکسام کشوده زمین و آسمان شگفته و خندان ایام استن از پیرو جوانست و معجزه
قران سعدین نیز اتفاق افتاده این اراده مانند شمار از با که بتدریج قدیم بدائق بروز و ظهور گذار
جلوه وقوع نموده پیرایه نامی لطیف سلیمانی سطر گردید و روس منابر و وجوه دانیس با بن نام نامی
زیب و بهابافت و رسانیدن این نوید جانفزای بعهده اسام فلان شد و سیاحه

دران از خود خود
داین اصناف
با اعتبار تکیه است
و تخصیص تکیه
بنظر قبولیت است

۹۲

از اینجا به بیست و دو

موجودہ دستور کے تحت

فی الحال
سنت سنیه
روشن
از خزان

نامہ

و خطبه
جمع کن بالکلمات شریفه
در تمام خانه "ا" کندانی
گشت اللغات ۱۲
بالکلمات با الفتح جمع کن
نور و غلافی بخوره
"المکملات گشت اللغات
شاه رؤس اعظم
که این "الله" که در جوده
و تائیدی رود به
دیار

و سیاحه قمی که به پیر عبد الرحمان فارسی نوشته

اصطلاح ب دیده بینا که هیچ غنای غنی مطوط شعاعیش شباهت که طار آسمان پرواز
 نسیم دوام راه گیر تفاع غیرین است از غوغا صد ذکر خفی صورت های انیکان صیونگار
 که نبوی سبوح قدوس و رفیع اند و لقب تو اسرار حیرت خیزه و مردک جهان نورش که در
 میدان مسالمت عرش از میا شد مانن در اصطلاح بین گیر گردیده و ماغ که دیده
 توام زاون بکار انکارش بلکه بود از زاون مریم مضمونیکه قابل تحریر مستند به تحقیق شاکستی
 تواند بود ستردن و الحسن الحسن اعضا و مقال سهر پرواز قفس و گمان بالبال بود
 چون عضاده اصطلاح الکون بے سخن است فرس طبع جواد و رسیدن فصیح بیاز و پشت
 ادا محمد زوان محمد و خورشید و ماه عقل و خود در شبستان جمل مرکب نمود که شافرو
 عقل بلند مقام را برقرار است خیال باین و در دوستی پیچ اقل از چیدن گله ها شاکستی
 سخن کتاب باشد کوتاه و بے قوت و مردم دیده مقیاس آسمان سپا اندیشه چون ثقیه لکنه
 محصور خواب گران چهار سبکو نگاه حیرت اعراض اعظم در مقام فروتنی علت است بجنب
 از پهلوی نشین ذات الکرسی حاصل و ماکیان آسمان شیان جاجه را تخم بلند پرواز
 از صد ارعظن طنة عظمت جمال ے لایزال فاسد و باطل است جز از گوهر شجره که کیا چون
 جز یوچ کو و کان بے اعتبار و عذر از شرم احتجاب بکار پیده عینش حبیب شمرناک عرق ز
 رسو و ناخوش عذر حال دل تو خیال که قماش پا انداز شنایش لولبار سپریان بال است
 چون حال اسفل ان سکر وانی سکاوه و مغز حوله پر کار و در فوج قیقه یابی بر بانیگان قصب بق
 حامل راس لعل سیکه از او یو گرفته باشد

اصطلاح ب دیده بینا که هیچ غنای غنی مطوط شعاعیش شباهت که طار آسمان پرواز
 نسیم دوام راه گیر تفاع غیرین است از غوغا صد ذکر خفی صورت های انیکان صیونگار
 که نبوی سبوح قدوس و رفیع اند و لقب تو اسرار حیرت خیزه و مردک جهان نورش که در
 میدان مسالمت عرش از میا شد مانن در اصطلاح بین گیر گردیده و ماغ که دیده
 توام زاون بکار انکارش بلکه بود از زاون مریم مضمونیکه قابل تحریر مستند به تحقیق شاکستی
 تواند بود ستردن و الحسن الحسن اعضا و مقال سهر پرواز قفس و گمان بالبال بود
 چون عضاده اصطلاح الکون بے سخن است فرس طبع جواد و رسیدن فصیح بیاز و پشت
 ادا محمد زوان محمد و خورشید و ماه عقل و خود در شبستان جمل مرکب نمود که شافرو
 عقل بلند مقام را برقرار است خیال باین و در دوستی پیچ اقل از چیدن گله ها شاکستی
 سخن کتاب باشد کوتاه و بے قوت و مردم دیده مقیاس آسمان سپا اندیشه چون ثقیه لکنه
 محصور خواب گران چهار سبکو نگاه حیرت اعراض اعظم در مقام فروتنی علت است بجنب
 از پهلوی نشین ذات الکرسی حاصل و ماکیان آسمان شیان جاجه را تخم بلند پرواز
 از صد ارعظن طنة عظمت جمال ے لایزال فاسد و باطل است جز از گوهر شجره که کیا چون
 جز یوچ کو و کان بے اعتبار و عذر از شرم احتجاب بکار پیده عینش حبیب شمرناک عرق ز
 رسو و ناخوش عذر حال دل تو خیال که قماش پا انداز شنایش لولبار سپریان بال است
 چون حال اسفل ان سکر وانی سکاوه و مغز حوله پر کار و در فوج قیقه یابی بر بانیگان قصب بق
 حامل راس لعل سیکه از او یو گرفته باشد

اصطلاح ب دیده بینا که هیچ غنای غنی مطوط شعاعیش شباهت که طار آسمان پرواز
 نسیم دوام راه گیر تفاع غیرین است از غوغا صد ذکر خفی صورت های انیکان صیونگار
 که نبوی سبوح قدوس و رفیع اند و لقب تو اسرار حیرت خیزه و مردک جهان نورش که در
 میدان مسالمت عرش از میا شد مانن در اصطلاح بین گیر گردیده و ماغ که دیده
 توام زاون بکار انکارش بلکه بود از زاون مریم مضمونیکه قابل تحریر مستند به تحقیق شاکستی
 تواند بود ستردن و الحسن الحسن اعضا و مقال سهر پرواز قفس و گمان بالبال بود
 چون عضاده اصطلاح الکون بے سخن است فرس طبع جواد و رسیدن فصیح بیاز و پشت
 ادا محمد زوان محمد و خورشید و ماه عقل و خود در شبستان جمل مرکب نمود که شافرو
 عقل بلند مقام را برقرار است خیال باین و در دوستی پیچ اقل از چیدن گله ها شاکستی
 سخن کتاب باشد کوتاه و بے قوت و مردم دیده مقیاس آسمان سپا اندیشه چون ثقیه لکنه
 محصور خواب گران چهار سبکو نگاه حیرت اعراض اعظم در مقام فروتنی علت است بجنب
 از پهلوی نشین ذات الکرسی حاصل و ماکیان آسمان شیان جاجه را تخم بلند پرواز
 از صد ارعظن طنة عظمت جمال ے لایزال فاسد و باطل است جز از گوهر شجره که کیا چون
 جز یوچ کو و کان بے اعتبار و عذر از شرم احتجاب بکار پیده عینش حبیب شمرناک عرق ز
 رسو و ناخوش عذر حال دل تو خیال که قماش پا انداز شنایش لولبار سپریان بال است
 چون حال اسفل ان سکر وانی سکاوه و مغز حوله پر کار و در فوج قیقه یابی بر بانیگان قصب بق
 حامل راس لعل سیکه از او یو گرفته باشد

در حالیکه خطای محمدرضا
 موج دریا و خیریه
 زان و پیرایه
 در حالیکه خطای محمدرضا
 موج دریا و خیریه
 زان و پیرایه
 در حالیکه خطای محمدرضا
 موج دریا و خیریه
 زان و پیرایه

استقامه الحلیه فحیوب من رویه ذوی له بصادر حسنا
 پرده است سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینا پس از آن
 من صامیت الخ ^{هم} صافیه الخطباء و بلسانیه ناطقاً و تبارک
 خاموش که خاموش کرد و بلفاس خطیبان به زبان خود در حالیکه گویند و
 الله من ناطق العجز بسیرة محجل من کان فی مضمار البیان
 گویا که عاجز کرد بسیر خود اسب دوست و پاسبان را که یکم بود و رسیدن بیان
 ثباتاً علمه الله بالقلم عند کونه قاری باللا یجاد ما لا یفکمه
 پیشه کننده اموقت از اخذ القلم وقت بودن خود خواننده بر آفرینش آنچه نمیدانستند آنرا
 الا فاضل و رسمه بالبیان ما قصر عن نیله باعراذ راک
 فضلا و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن دست دریافت
 الا و اخر و الا و ایل صا رب ید الا خدان و قخر نالرموزات القرآن
 متاخرین و متقدمین شد قاصد دوستان و جاخرانه براس اشارات قرآن مجید
 یسجد له انظاره بینه اجماعه و یبذل له سوار المعانی الطامحة
 و سجده میکنند برای آن نظر براس انکار کننده سرکش و فروغ آید بر آن و حشایان بیانی کش
 سبحان الله سلیل ابر نیسان یعنی در سلطان او حلقه صحبت و جود زهره حبیبان این
 آبرودنه کلامی سرخ منالی محیای مشتری طامعتان او در حدقه چشم دیده و ران
 این ننگ بوسکه صوت زرد رسکه خانه اعتیاز و تمام و لالی کلام ساد و از مرصع کار
 مرور بد

۹۰
 این سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینا پس از آن
 صامت الخ صافیه الخطباء و بلسانیه ناطقاً و تبارک
 خاموش که خاموش کرد و بلفاس خطیبان به زبان خود در حالیکه گویند و
 الله من ناطق العجز بسیرة محجل من کان فی مضمار البیان
 گویا که عاجز کرد بسیر خود اسب دوست و پاسبان را که یکم بود و رسیدن بیان
 ثباتاً علمه الله بالقلم عند کونه قاری باللا یجاد ما لا یفکمه
 پیشه کننده اموقت از اخذ القلم وقت بودن خود خواننده بر آفرینش آنچه نمیدانستند آنرا
 الا فاضل و رسمه بالبیان ما قصر عن نیله باعراذ راک
 فضلا و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن دست دریافت
 الا و اخر و الا و ایل صا رب ید الا خدان و قخر نالرموزات القرآن
 متاخرین و متقدمین شد قاصد دوستان و جاخرانه براس اشارات قرآن مجید
 یسجد له انظاره بینه اجماعه و یبذل له سوار المعانی الطامحة
 و سجده میکنند برای آن نظر براس انکار کننده سرکش و فروغ آید بر آن و حشایان بیانی کش
 سبحان الله سلیل ابر نیسان یعنی در سلطان او حلقه صحبت و جود زهره حبیبان این
 آبرودنه کلامی سرخ منالی محیای مشتری طامعتان او در حدقه چشم دیده و ران
 این ننگ بوسکه صوت زرد رسکه خانه اعتیاز و تمام و لالی کلام ساد و از مرصع کار
 مرور بد

این ننگ بوسکه صوت زرد رسکه خانه اعتیاز و تمام و لالی کلام ساد و از مرصع کار
 مرور بد

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

وایچه
چون بختیاری
۹۵
۱۶
دو و سه
نوع از این
بختیاری
۹۶
مفتوح
۹۷
وایچه
بختیاری
دو و سه
علامت جمع و نون
زاد بختیاری
وایچه
نیز از این
۹۸
۱۷
۱۸

درآمد فوقانی علامت
مستند شدن و شین
بجای ای لفظ گفته است
نقل بختیاری
و اعلمت من لفظ
وال علامت مستند شده ۱۸۵
کنده اند ساله ترسان تصنیف
شماره اول از قتل و اعدام علم ۱۸۶
بیخود کرده در ترسان
در میان سسته ۱۸۷

حریف اگر کسی قوی و قهار شود و جامه وجود کند و بیرون بکشد یا بشکند و سماع مستماده
 مانند یاران بفرماندگی کرده شده در پس جامه هستی در یکسایه این غرابیده اند و در سماع شنوندگان
 او غرض شاق چاق شده استماع کوچه سندن داخل کوپ کنند و زلزلن شمار سپاسه قاشکر
 در وقت در دیدن از راه شنیدن داخل شده بسیار روز در شمار سپاه آینه اندا که آن دوانر
 تشدید می که خرطیور کیے حامل بار گران غننه غنا دور سپاهی زیننی گتے که مر که گریه
 آن تشدید که مانند خرطیور برانده بار گران غنه سر و مانند زین آن سپاهی که مر که دور پشته
 سقوط طده سقط اولش او که از نماز با علمش و اشباع ثقات ایله قرات
 افتادن هلاک شده باشد با شتاب بسته اند با دراز سادات
 تصافیه و الفات واجبه علمه و با و علمه سواد غذای روحانی تمامین
 در مصاف ترادت الفنا ضروریه نیز نامی خوش آمده اند غذای طعام روحانی آن خط ارتدات
 چکامش و ظروف و وائری صف صف خوان سطور و دور کش عین فتان چشم صا و
 کشیده شده و ظرفه های دایره های آن خط قطار قطار در خوان سطر با آسته شون چشم صا و خط
 و لر بار نقده پر زاده و در و قلوب صیاده کرن چشم بصیرت شده قدر و املق طریقه یقینه
 در و لر بانی پر زاده دست دبا و کما شکار بایان در چشم بنیانی در طریق قدر وانی همه ادای در قدر دانے
 همزاد و صاحب سواد که مردم دیده همه محک غبار حسن خطوط آیه کش خطی
 برابر و لهای صیادانست و صاحب توت خواندن که مردم دیده او یعنی صیاد سواد کسوفی بصیرت خطی
 سپاه از چکاتے ننگ تعبیری کور و ر و خواب پریشانی اول حکایت
 ای سپاه پوشان حکایت آنرا اعتبار میند ای انصای انصاف سواد این خواب پریشان آن فطان حکایت را

در وقت در دیدن از راه شنیدن داخل شده بسیار روز در شمار سپاه آینه اندا که آن دوانر
 تشدید می که خرطیور کیے حامل بار گران غننه غنا دور سپاهی زیننی گتے که مر که گریه
 آن تشدید که مانند خرطیور برانده بار گران غنه سر و مانند زین آن سپاهی که مر که دور پشته
 سقوط طده سقط اولش او که از نماز با علمش و اشباع ثقات ایله قرات
 افتادن هلاک شده باشد با شتاب بسته اند با دراز سادات
 تصافیه و الفات واجبه علمه و با و علمه سواد غذای روحانی تمامین
 در مصاف ترادت الفنا ضروریه نیز نامی خوش آمده اند غذای طعام روحانی آن خط ارتدات
 چکامش و ظروف و وائری صف صف خوان سطور و دور کش عین فتان چشم صا و
 کشیده شده و ظرفه های دایره های آن خط قطار قطار در خوان سطر با آسته شون چشم صا و خط
 و لر بار نقده پر زاده و در و قلوب صیاده کرن چشم بصیرت شده قدر و املق طریقه یقینه
 در و لر بانی پر زاده دست دبا و کما شکار بایان در چشم بنیانی در طریق قدر وانی همه ادای در قدر دانے
 همزاد و صاحب سواد که مردم دیده همه محک غبار حسن خطوط آیه کش خطی
 برابر و لهای صیادانست و صاحب توت خواندن که مردم دیده او یعنی صیاد سواد کسوفی بصیرت خطی
 سپاه از چکاتے ننگ تعبیری کور و ر و خواب پریشانی اول حکایت
 ای سپاه پوشان حکایت آنرا اعتبار میند ای انصای انصاف سواد این خواب پریشان آن فطان حکایت را

2

گفتند که این کتاب است از
شاه است و اعشار
جمع آن را
بالتسبیح
آنها را
بزرگوار
مهر دانه
است که پیش حضرت
امیرالمومنین علی
که هم آمد و جهر

۱۰۲
سلمان بن مشهور
و عالا لله فی سواد
پشتون بیکه باد
مستعمل است
زین متعبدیم
صاحب محرمه
که انعام و استقامت
کندانی کشف اللغات
استاد با

[illegible]

و حکایت بقا و ثبات و رود و بان طاق است آسنا که حال گذشتگان را بعد از آنکه استخوان
شان تو تپا سے دیدہ اعتبار و خاک شان بازی گاہ کو دکان مواد و ثلیل و
نہار شدہ بد نہالہ داران این تھافکہ کہ در حقیقت بمقتضای فسرہ کس
رفقا آمدہ در پیش رو انست ^{اسے ہمراہ پس آسنا گان} این قافلہ چون سبجہ پس و پیش نہار و
پیش آسناک طائفہ دیگر آئند رسانند خرقہ نیست کہ مرغان سبک پرواز و جود الفاظ
کہ مانند جستان شرار و درخشیدن برق زود گذار و کم بقا اندر دوام قید و ضبط آورده
بتازہ روئی پاکور ہا سے بہار سے بنظر بینندگان در سے آرد و از ذر وہ شد و
و بر بان تا مضض نزل و ستان کو ناگون سخنا را چون شکار حر کہ نفع و جوق جوق
مناسب مذاق تماشا می ہر کس نگاہ سیدار دوار انجہ بر زار او لے انجہ سر بانکار کہ
عقل او دیدنش حیران سازد و کلام معجز نظام عنایب تقدس کبریا است کہ موجبہ
احسان آن دریای پیاپیان چون کو ہر بامی غلطانش بحیث و اما ان استحقاق
بینوایان کوی اسکان رنجتہ پس سیاران این بوستان و بلبلان این گلستان را
آگاہی از رسم و راہ او ضرور و ناچار و صرف التقدیر عزیز در تحصیل آن لازم و
در کارست و لہذا را قم حروف جعت اخوان روحانی و عالمی و دیار ان روحانی
و تنقیح و تشخیص آن بذل جہد نمود و یہا جہ کہ پر علم صرف نوشتہ اند
بسم اللہ و باللہ و الحمد للہ بانے بناسے والا سخن را شناسنا و ستایش و زخیر
کہ بد و خشت ازین بنا کہ عبارت از کاف و نونست مقرر نس با فلامک و مربع

باعتداسه
افغانیست
خداوند

دسگون راسه
 محله دقنون
 وایتوبسین
 محله بنای گود
 باد لده لاگویند
 ۱۳
 از چهار پهلوان
 ۱۲

کجاست از او غم است
 بد را افشائی نیست
 اسرار است
 حق بیجانان را
 آفتاب را در روز
 کجاست از او غم است
 بد را افشائی نیست
 اسرار است
 حق بیجانان را
 آفتاب را در روز

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

و اصحاب ایمان که حسن عقاوب این غریب دیار دانش بودند و داعی دریافت بران داشتند
که دو سیرگان این فن را که در استار نقاب عربی از دیده اکثر پنهانند محلی و محلل زبان
فارسی آرید و این نقاب حجاب از چهره کشاید بنابر انجلیح این مسئول و اسعاف این رسول
با کمال توزیع بال و تشنت حال ارتحال ابدان قیام نموده بتاریخ چهارم ذیحجه الحرام سنه هجری
پیرانه تمام پوشیده چشمداشت از ناظرین آنکه اگر بر خطای و قوت یابند در اصلاح آن گویند
و ذیل انعام بران پوشند و سیاحت رساله که بزبان سلطان در ادب
تعلیم و ارجح تالیف نموده دانا سے غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان
طیور که بکلیل است از رواج گلهای حمدش بال نشان نشاط و سرور و گیسو از جانش
شهر شنای او در شورست واقف است که قشر الفاظ را به لب معانست پیمان به بلوه از غوا
میباشد و چنانکه اختلاف ظروف زرین و سیمین و سفالین را در سائے نشان داده زرین
و خط نیست همچنین لغات گوناگون را در دایره حضرت بیچون پله کاف و نسبت تساویست
تازی بلفظ یا رحمان سلسله جنبان سواست و پاک بعبارت بخشاینده انس و جان
طالب نوال شاید مطلبی که در خلوت مکره عرض حال عارف پیریه یارب بر دار و فاخته اش
در لباس قدوس بصد بار و صفه اظهار می آرد و سرانیدن از باب وحدانیت و تکریم مرغ
شب بنگ فرشته یار دوست از جدول زبان عارف منبوع حق میروید و طائر شب نه دار تیر حق میگوید
در ویش نشو و لیده سو که زبانش وقف ستایش است بتکلیف احتیاج حرف شانه بر زبان آرد و بدید
تجو شعار بحر بیگانه شانه نمیدارد و زبان انان یار دانش را ده پرورده شهرستان پیش انداختند

۱۰۷
کتابخانه
بیمارستان
۱۲
صدر بالف
بیمه
کتابخانه
از سند با
۱۲
صفحه
بیمه
بیمه

وین
یوان
جدول
نم
دست
است
باید
که
مکان
فقط
چنین
۱۲

«از سر تنی که از کتب و اسناد
مکتوبه و مکتوبات

سید محمد علی
پسر میرزا حسن
چهارم و بیستم
تاریخ طره دار
۱۳۰۵ سینه باز
اساد افندار
پیشانی افندار
غیاثی افندار
۱۳۰۶

این کتاب در شهر تبریز
در سال ۱۲۰۴ هجری قمری
تألیف شد

2

۱۳۴۵

۱۰۰

2

1/2 1/2

صفویہ شاہ اسامیہ صفویہ شاہ

وعدو من استه
توفیق و بهمنده

از این گویند که این سخن را در این کتاب است از این گویند که این سخن را در این کتاب است از این گویند که این سخن را در این کتاب است

نیایش خالق را سزا است که زبان محبت سگال از کلمات نگین کسوت طاوسی در بر
 کرده که در قضای حدائق سخن سرائی بال فصاحت کشاید و دل معرفت بهشت را
 به صفت قدرت جلالت آینه گیتی نمایی داده که شاید رضا و تسلیم در مرات الهی جلوه
 ظهور نماید و بساط احتیاج اسکان را بدست بینا زری در هم پیچیده و فلک کرسی از اطلال
 غاشیه بر رو کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالم تاب فلکها به خلق کشیده که یک نگاه
 شوخ چشمان از این دوزن گذارد و کواکب سیار سگ یک وان بادیه جاه و جلال و صحائف
 لایله و ایامش بگورق از دیوان عظمت و اجلال منوی خیمه جاه و در شان زهری
 تعالی شان الله اکبر زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از بیچ و تاب کند انفس
 نار سا چون ماهی در دام مانده و دلها تجر و نشان لا مکان سیر چون اندرین دام
 افشانه و چمن سیر الفتش یا قوت را از آب و آتش کسوت رعنا پوشیده و خاصیت
 مشغولی ذکرش زبان سوسن ابر سرتاج اعتبار کشیده خواب بلبلان را از دیده بیدار
 بشوق تماشا گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیزنگ بدائم قدرت از سحر و آب بیداری
 و خواب را در هم آمیخته دست قدرتش از سر و بر فاخته تیغ عاشق نوازی کشیده و شعله طشت
 کیشم و تش سبکافات جامه صبر عند لیان حبیب گلها چمن به هم دریده منومی ساخته
 از طفت پنهان خاکیان چار حد باغچه کن فکان و دیده ام این باغ پر از رنگ و بو
 یک گل عناست شب و روز او چون قدش نسبت به کل عالم و اول از و مانده بفرنگها
 بگورق از دفتر او در گار یک گل خود دوست ز بانفش بهار قدش در ده برون بی اقباء

و ضبط است و این
 لفظ ترکیب است
 تعالی شان
 الله اکبر اکبر است
 شان او از آنکه در
 ادراک عقل در آید
 از همه
 ۱۱۲

از این گویند که این سخن را در این کتاب است از این گویند که این سخن را در این کتاب است از این گویند که این سخن را در این کتاب است

از این گویند که این سخن را در این کتاب است از این گویند که این سخن را در این کتاب است از این گویند که این سخن را در این کتاب است

خود چهل ایله و این
صیقل قدی است

این کتاب از فرموده اشعار است
 است بسوساد م ۱۲
 این کتاب از فرموده اشعار است
 است بسوساد م ۱۲
 این کتاب از فرموده اشعار است
 است بسوساد م ۱۲
 این کتاب از فرموده اشعار است
 است بسوساد م ۱۲
 این کتاب از فرموده اشعار است
 است بسوساد م ۱۲

اسرار و بهر آن آثار گردانیده از پایه ندلت و خاکسار کجاوج سعادت و حساب اعتبار
 رسانیده اجزا پریشان این غبار فرسوده را از رگ ابر حمت شیرازه جمعیت بست باشا
 انگشت علم صنع اوراق خو اس را یکدگر پیوست آن طفل چلر زده که دست پروریده قدرت
 او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و چار قب خلافت عظمی از عناصر رعبه
 در روی پوشیده زلال نبوت و رسالت را که ازین بنیوع حکمت الهی بجوش آمده بود
 در جداول عروق و اعصاب انبیاء مرسلین جاری ساخت و چون نوبت جریان این لال
 حیوان در گذار وجود انسان بدیار غریب آلازمه نبی ما شمر رسید شعب مختلفه اش
 در هم پیوسته صورت وحدانیت پذیرفت و از حوضه قلب مظهر مظهر سر بر آورد و ازین
 حوض سرشار از در جانب نیک محیط یعنی وجود گرامی و روشنی بخش دیده باریک بین
 ادراک ماحدق معنی لولا که کما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد و افتتاح
 ابواب مسدوده قلاع سبع شد و طائر بلند پرواز صدره المنتها بالادسته
 خمیر پایه سرشت وجود بلند می و پستی آفتاب جودش پیش از رسیدن صبح ایجاد
 و تکرور طلوع شریعت مقدسه اش سر شمشیر انوار متنوعه اصول و فروع شب معرجهش را
 مانند خسران از صبح علم آفتاب پیکر بر سر و از نجوم و رخشان و لعل گوهر نگار فتح و غیر ذری
 در بر گرفتار آن تنگنا حواش را بوسعت آباد خلق خوش و لیل و در سفر
 الاسکان خیال شمس بازمانده تراز جناح جبرئیل پیست آنکه چون مه دید
 خورشید جهان آرا سر او گشت اسفول در تماشای دید برضای او چشم

و فتح عین مظهر جمع
 شعبه بیست و شش
 علامه کرامت
 عبدالمطلب
 حضرت سرمد
 علی احمد علی
 طاهر
 و جمیع
 اسامی
 و جمیع
 اسامی
 و جمیع
 اسامی

این کتاب از فرموده اشعار است
 است بسوساد م ۱۲
 این کتاب از فرموده اشعار است
 است بسوساد م ۱۲
 این کتاب از فرموده اشعار است
 است بسوساد م ۱۲
 این کتاب از فرموده اشعار است
 است بسوساد م ۱۲
 این کتاب از فرموده اشعار است
 است بسوساد م ۱۲

جست قانع است
 خوش بخت است
 هر که در دنیا
 دنیا را دوست دارد
 دنیا را از دست
 می دهد
 هر که در دنیا
 دنیا را دوست دارد
 دنیا را از دست
 می دهد

[illegible]

۱۱۷
 کتاب دفت و جوت
 بر سه اعداد
 بحکم الجبرین
 از جبرین شجاعت
 در کرم اراده کرده است
 و ناشر کتب
 معجمه معنی
 و الاکن

[illegible]

از بیم سنگ سیاستش از طپیدن بر نفس اندازد بکستن جبل التین جابران از تیزی تیغ کشتن

خود بخود چون شته نفس کارگسترن نقد اخلاص از کیمیا را عقاوش کامل غبار در تحصیل
 و عا خیر روز و شب نند دل را با شوق بقیرار شاید فقر را بمقتضا الفقر نخری از لباس دولت
 نقاب بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان سر آهی بجان کوشیده با آنکه غبار سوگیش برده
 پوشش ماه و خورشید است بر دامان تجروش گرد و تعلق شسته هر چند بخت کشتاد و مور و موقوت
 بتحرک مفتاح خامه دست و بخرطفت آهی و لا حضرت شاهنشاهی آن چیری بنیسته ماه بدر
 در عهدش از بیم کج اصد در بونه گذار و خامه از فیض سستی است تسلط بر عالم در است بر سر که خضم غلنی
 افلا مش چون بنان خاصیت جانستاد و در و شکاری دیده دوستان سلیمیت سوره سلیمان منوی
 قدرت او چون کف آرد قلم بر ورق شعله کار و رقم اگر نبود خانه او تنگ شوق شسته شوق با نانی و قوت
 بالانشین کرسی چار پایه خشیان مر و مک دیده بینایی گردون گردان غلام قدیم استان خلافت نشان
 سلطان العلماء اعتماد الوله العلیه الخاقانیه ملیفه سلطان از مجد و اب پیریه وزارت اعظم ارسته چنانچه
 از او و ناس اقیار معبود شتند بمقتضا تطابق لفظ و معنی بحسب طلب هر نیز ممتاز فرمودند و این ستاق
 بتقریر خدنگاری سلک چاکران سده سینه حضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار کیمیا و قطره بدیا
 رسید و مانند سنگ بوقیمت که از حسن انظار خورشید کستو لعل بر خشان قوت ران می پوشد از زمین
 اخلاص منظر عین عنایت اطا شد و از خضیف صف تعال که در حقیقت روه فلک جاه و جلالست
 باوج مجال قریب پرواز نموده رفته رفته از نیان اخلاص از اطناف استغاث ترقی و تواد بود تا بکونی نقیوس
 از الکفایات قوت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوب سلسله وجود و عدم به پیشکار خامه عنبرین آبن بگزیده و در

از بیم سنگ سیاستش از طپیدن بر نفس اندازد بکستن جبل التین جابران از تیزی تیغ کشتن
 خود بخود چون شته نفس کارگسترن نقد اخلاص از کیمیا را عقاوش کامل غبار در تحصیل
 و عا خیر روز و شب نند دل را با شوق بقیرار شاید فقر را بمقتضا الفقر نخری از لباس دولت
 نقاب بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان سر آهی بجان کوشیده با آنکه غبار سوگیش برده
 پوشش ماه و خورشید است بر دامان تجروش گرد و تعلق شسته هر چند بخت کشتاد و مور و موقوت
 بتحرک مفتاح خامه دست و بخرطفت آهی و لا حضرت شاهنشاهی آن چیری بنیسته ماه بدر
 در عهدش از بیم کج اصد در بونه گذار و خامه از فیض سستی است تسلط بر عالم در است بر سر که خضم غلنی
 افلا مش چون بنان خاصیت جانستاد و در و شکاری دیده دوستان سلیمیت سوره سلیمان منوی
 قدرت او چون کف آرد قلم بر ورق شعله کار و رقم اگر نبود خانه او تنگ شوق شسته شوق با نانی و قوت
 بالانشین کرسی چار پایه خشیان مر و مک دیده بینایی گردون گردان غلام قدیم استان خلافت نشان
 سلطان العلماء اعتماد الوله العلیه الخاقانیه ملیفه سلطان از مجد و اب پیریه وزارت اعظم ارسته چنانچه
 از او و ناس اقیار معبود شتند بمقتضا تطابق لفظ و معنی بحسب طلب هر نیز ممتاز فرمودند و این ستاق
 بتقریر خدنگاری سلک چاکران سده سینه حضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار کیمیا و قطره بدیا
 رسید و مانند سنگ بوقیمت که از حسن انظار خورشید کستو لعل بر خشان قوت ران می پوشد از زمین
 اخلاص منظر عین عنایت اطا شد و از خضیف صف تعال که در حقیقت روه فلک جاه و جلالست
 باوج مجال قریب پرواز نموده رفته رفته از نیان اخلاص از اطناف استغاث ترقی و تواد بود تا بکونی نقیوس
 از الکفایات قوت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوب سلسله وجود و عدم به پیشکار خامه عنبرین آبن بگزیده و در

از الکفایات قوت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوب سلسله وجود و عدم به پیشکار خامه عنبرین آبن بگزیده و در

کتابت از نظر کاتبان
 که در این کتاب
 من در میان
 زمانه خلافت امیرالمومنین
 بازگشت ملک بکوه
 با وجود آنکه راه
 تاهوت وقت از آن راه
 تاهوت وقت از آن راه

و از آن سده مضار و طاسج لان منیر و تفتیق استعدت و تفتیق عبارات با وجود تبه بانندی و تفتیق و گاری
 مقتضا کوچک پرونده نوانی زادگان طبیعت اسیبیه اصلاح میوشیدند و خود بکتابان
 از عهد شکرگزارسی فلاک انجم بیرون آمدن رست که باین گردش شایسته ام رهن بنت اسد کا
 در آغاز حال که زمانه بروفق ماسول و منیر و چهار از شکایت لبریز گردانید و اصل سیکند ششم از آن راه
 از آن راه اکنون مکان بازگشت میبود که باین جوان مخدوم اجل قم عفو بزرگات و باین گزشت شد
 بجهان مدقوشن خامه که بند با داتی مانع سیر و از وطن نمیکرد حالت سرکش سبک خرامست که عنان
 سخن از دست این سالک بقیر مطلب نگاری گرفته باین صحرای بیمنت های رسانید آن به که
 بنیروی تاسید الهی عطف عنان بکوا مطلب نخست نماید حاصل این بنده نیز از آن بفقدا
 و نوازشات که از آن جناب لمحوط میگردد سایه که عدم انفکاک آن نور امرست لازم و معینی
 متختم خدمت شبان روزی را بر خود و اجبات دانسته هر وقت در بندگی میبود از آنجا که حضرت ابراهیم
 سار خداوند گاری از کلیات و جزئیات ماسور اسباب امری بے سرو و ضاع علی حضرت
 ظل الهی نمینمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع بادشاهان بنفست قلیم سوطن صاحبان
 ناز و نیم ست میبودند و چنانچه اشباح را توسط طرات صافی نوشت تا مردم دیده حال کرد
 بمیان خدمت انوار مرتبت صافی طینت مطرح اشعه از نظار کیمیا آثار حضرت
 ظل الهی گردید چون همواره خاطر شریک بمطالع کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود و خوشتر
 آن داشتند که لای واقعات زمانه از آن زمان برشته الساق و انتظام و راید
 امر واجب الاذعان و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این رفیه بقید ارکان بدو طلوع

اینجانب سبب شکایت
 کردن از زمانه بکتابان
 تفتیق میوشیدند
 مخدوم اجل کفین
 که ده سر در بزرگ
 کتابت از نظر کاتبان
 و تفتیق عبارات
 ۱۲۰
 کتابت از نظر کاتبان
 راجع بکتابخانه
 متختم بضمیمه
 حضرت ابراهیم
 در آن کتابت از نظر کاتبان
 فاعل سیر و تتبع
 با شد و باین
 با تفتیق و تفتیق

کتابت از نظر کاتبان
 که در این کتاب
 من در میان
 زمانه خلافت امیرالمومنین
 بازگشت ملک بکوه
 با وجود آنکه راه
 تاهوت وقت از آن راه
 تاهوت وقت از آن راه

۱ حجاب و عجب
دراز تر از کتاب است
۲ باز ای شاه شکره
کتاب را قاضیست
۳ یار اقامت
کشور کنایت از زرد
۴ آمدن مست
شکوهِ بینج و بیچکی
نیاید و صلابت و
زبان سبزه نیاید
صفت گویند اینند

۵ کشف اللغات
عین مملکت و تشدید
پای نام ستاره الست
روشن بر گنج الکشان
بسوگراست ۱۲، لفظ
فی کشف اللغات
۶ مبار فیافر
کنایت انخاب
است ۱۳

[illegible]

ارض و سما جامع شاکت اسکندری و علم فلاحی و فی خلیف الصدق قابل کلمه معجز طراز
 سلونی کلاب آستان امیر المومنین حیدر مروج مذہب حق ائمہ اثنا عشر شہریار
 و انادول قوی و دستگاہ شاہ عباس ماضی طاب ثراہ رانواب کیتے ستان
 فردوس بکمان شمع بر کمالات از حد و حصر افزون جلشن طراز نعم الوان انخوان
 سپہر یوقلمون دائرہ مرکز سلطنت کبری مرکز دائرہ اقبال سہارا تہ افزا
 ادراک وظیفہ خواران شعور قاصع سبانی مشیدہ فسق و فجور مخمے مراسم
 ابرائیم ادہم قسطاس عدل و انصاف و کرم واقف رموز خفے و جلے
 شاہ صفی رانواب خاقان رضوان بکمان و اعلیٰ حضرت جہانبا نے تمام
 امور سلطنت و حاکم کمالات جامع اصناف فضائل و انواع سعادت
 ثم و وفہ سلطنت و جہانبا نے مخمے مراسم ملک گیری و کشور ستانی واقف
 اسرار غیب و شہود عالم خفایاے منشور و منضود گوہر فردزان تاج سلطنت مشید
 سبانی ولایت و معدلت مطلع کو اکب صاحبقران مصقل آئینہ اعجاز نمسای
 سکندر ثانی بہین نتیجہ اشکال اربعہ ارکان بہترین ثمرہ حدیقہ غرائب شجر
 آخشینجان طراز لباس و ارا فی و ولایت جوہر تیغ جرات و جلاوت و شہامت
 شاہ عباس ثانی آثار امتد بر ہائے رانواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی ایہ فتح
 مصحف جہانگیری و کشور ستانی افتاب کتاب جہانداری و جہانبانی گوہر دریا شہامت
 و جلالت شیر اجام شجاعت و بسالت آبر و شخص رگی و برتر آخرین پایہ سعادت بالاری و سرور

۱۲۳۳
 خلیف الصدق
 قائل سلونی
 حضرت علی بیگ
 سرور شکت و مہر
 بوریان سبای
 رفته طایف کنایت
 از ان است کہ مردم
 از اولاد حضرت علی بیگ
 ۱۲۳۳
 سنایت از روزہ
 امام حسن بھوی
 بہوجب عقیدہ
 روافض
 طاب فزادہ
 خوش باد خاک او
 قاضی بھمن
 یکندہ
 قسطاس بالکسر
 بمعنی میزان و بھمن
 ۱۲۳۳
 نام ائمہ
 منشور و منضود
 برکت از کلمہ دوم
 ۱۲۳۳
 اربعہ ارکان کنایت
 ابقار نظم سن
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۳
 سن ۱۲۳۳
 بالکسر معجم بھمن
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۳

دعوتِ گنایت از دنیا
و بعضی ۱۳ رسل

مر مر عاصف بن یوسف
بادخت مر

علم معانی و بیانی

کتابخانه عمومی
ایستگاه راه آهن
تهران

۱۲۳۲

که بسبب این
شود فقط متفقاً حال
در بیان علمی است
و بان

کشفنا خند فی سبوح
البرکات معنی را حدیث طریقی
نادر و جویس

مختلفہ
ذات برائے بعض
یعنی بطوریکہ بعض
ضرباً

فصل فی بیان احوال و سیرت

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ الَّذِي اَبْدَعَ الْبَيَانَ
جمله ستایش مر خدا را که پیدا کننده آسمانها و زمین است آن خدا که پیدا کرد و بیان را و
وَاضَحَ الْمَعَانِي فِي التَّبْيَانِ وَنَصَبَ حِجَازَ الصِّرَاطِ لِتَحْقِيقِ حَقِيقَةِ
پوشیده معانی در بیان کردن و قائم کرد گذرگاه را برای اثبات حقیقت

مجله علمی و فرهنگی
پژوهش‌های علمی و فرهنگی
در زمینه‌های مختلف

نام صنایع باشد زلف و زشتمه مراعات النظر ابداع و فرد جود ابداع الح ابداع که آنرا تخفیف معطوف این هم نام صنایع است نیز نام صنایع نیز تشابه الاطراف

تأکید المذموم
باعتبار الذم و
تأکید المذموم

تأکید المذموم
صنعت است

تأکید المذموم
تأکید المذموم

تأکید المذموم
تأکید المذموم

تأکید المذموم
تأکید المذموم

تأکید المذموم
تأکید المذموم

تأکید المذموم
تأکید المذموم

إِبْقَاعُ النَّوْعِ بِالْمُزَاوَجَةِ وَمَرَامَاتِ التَّظْيِيرِ وَأَنْشَاءُ مُشْتَمِلٍ عَلَى الْفِ
بِأَمْسِ بَاقِي وَاشْتِنَ نَوْعٍ بِسَبَبِ بَاهِمِ جَفَتِ شِدْنُ رِعَايَتِ كَرُونِ شِلِ دِيَا كَرُونِ شِدْنُ رِعَايَتِ كَرُونِ شِلِ
لَا بَدَانَ فِي الْقُبُورِ وَنَشْرَهَا فِي النَّشُورِ قَدْ بَدَى حُسْنُ تَعْلِيلِهِ
بِهِنَاوَرُ كُورِ بَادِرِ كُورِ كُورِ رِدْفِ تِيَامِتِ بِرَأْمِنَةِ ظَاهِرِ شِدْنُ كَرُونِ شِلِ دِيَا كَرُونِ شِدْنُ رِعَايَتِ كَرُونِ شِلِ
مِنْ مَرَايَا الْمُغْلُوكَاتِ وَظَهَرَ جَمْعُ تَفْرِيقِ لَا بَدَانَ مَظَاهِرِ الْيَاتِ
أَزْ أَمِينَةِ بَاهِ عِلَتِ كُورِ شِدْنُ كَانِ ظَاهِرِ شِدْنُ كَرُونِ شِلِ دِيَا كَرُونِ شِدْنُ رِعَايَتِ كَرُونِ شِلِ
الْبَيِّنَاتِ عُنْفُهُ لُطْفٌ كَمَا فِي صُورَةِ تَأْكِيدِ الْمَدْحِ بِصَافِيَةِ
رُوشَنِ وَرُشْتِي أَنْ مَهْرِ بَانِيَسْتِ چِنَا نَجِيهِ وَرُصُورَتِ تَأْكِيدِ مَدْحِ بِجَسِيذَةِ كِيَةِ شَاهِ
الذَّمِّ وَنِعْمَةٍ كَتَا كِيدِ الذَّمِّ فِي صُورَةِ الْمَدْحِ يَكُونُ الْمُنَافِقِينَ
بِهَجُوسْتِ وَنِعْمَتَاهُ أَوْ چِنَا نَجِيهِ تَأْكِيدِ بَهْجُوبَاتِ وَرُصُورَتِ مَدْحِ بِرَأْمِنَةِ ظَاهِرِ شِدْنُ كَرُونِ شِلِ
عِقَابٌ وَنَقْمٌ خَامُوشَةٌ بِرُفْرَةِ زُفَرَاتِ دِرَاوَسِي شَهَادَتِ كِيَتَانِيَسْتِ كَلَامِيَسْتِ
خَالِي أَزْ تَعْقِيدِ وَضَعْفِ تَالِيَفِ وَخُطُوطِ شَعَاعِ مَهْرَبَانِ هَرَكِيَتِ بَانِيَسْتِ
مُوَافِقِ مَقْتَضَايِ حَالِ كُورِ بَادِرِ كُورِ كُورِ رِدْفِ تِيَامِتِ بِرَأْمِنَةِ ظَاهِرِ شِدْنُ كَرُونِ شِلِ
كَارِخَانَةِ جُودِشِ اسْتِعَارَةِ الْيَسْتِ وَبَرَجِسْتِكِ كُورِ كُورِ كُورِ رِدْفِ تِيَامِتِ بِرَأْمِنَةِ ظَاهِرِ شِدْنُ كَرُونِ شِلِ
شَرَرِهِ الْيَسْتِ دَرِ كِتَابِ تَالِيَفِ قَلُوبِشِ التِّيَامِ كُورِ بَادِرِ كُورِ كُورِ رِدْفِ تِيَامِتِ بِرَأْمِنَةِ ظَاهِرِ شِدْنُ كَرُونِ شِلِ
صَحِيفَةِ اِبْدَاعِ غَرَابِ اسْلُوبِشِ اِضْمَارِ خِيَايَا مِي اِجْنَهْ دَرِ اِرْحَامِ اِمْعَامَاتِ نَازِلِ مَنْزِلِ
اِرْوَاكِ بَاوَالَا تَلِي بِرُتْرَسِ پَايَةِ اِشْ عُلُوبَاتِ رَايَسْتِ مَرْتَبَةِ سَعْلِيَاتِ بِالتَّقْدِيسَاتِ

خط بوز نام خط اول
ست از بخت خط
جام جمشید و محاسن
ریش امی خط اول
ریش یغی خط اول
که در امیری خط ریش
ریش شد خط اول
خط اول خط اول
خط اول خط اول
خط اول خط اول
خط اول خط اول

و در آغاز عمر وادان مجبی و عنفوان نوبهارستان نشو و نما که هنوز خط جو محاسن بر خست
 آئینش ابنای نوع نداده بود و برهنه روی مانند تیغ عریان قطع علاقه آئینش برکشید
 اقصای سیر پامی تر و دو تکاپو دامن و باغ دلکشای دیده خواندن و نوشتن میو حسن خط
 استادان در نظر جلوه شاهان ماه سیما داشت و غار و غار طلبان هر دم گلشن
 در ریاض سینه می کاشت تا آنکه بروشتائی شمع سواد و آشنائی دیده بسیر سلیمان
 مداد محرم تماشای پری چهرگان معنی کمتومه که در حمال نقوش مخفی و محتجب بود و نگریید
 حمال ظاهراً خط را پوست آن مغز و قشر آن لب النسته و راقتمای نقود کمال ساعی
 و از خار جواهر دانش را مراقبت و مراعی شد و در همان ایام تکفل مهام رزق مقدر
 این سیار گستاخی که عبارت از والد ماجد است داعی ار جبهه اقبال
 نموده و امان نرسبت روح سطر از غبار آرایش ترکیب عنصری و پیکر بیوگان افشاند
 بهمرای رحمت و باندی مغفرت سفر و ازل و خلد حبت اختیار نمود و این نابالغ طریق
 سحاش اسامان انیکار از تحصیل کمال عاجز و دست چاره از برداشتن این روح لغو ناقض
 عاجز گشت و چند سیه نیز بعد از وقوع این ایهیه که شرح مراتش بیرون از وسعت گنجای
 عبارت است چون هنوز موسی خط کلید طلسم خلوت نشین نشده بود و بنقد غریب علم سواد
 می نمود و تا هنگامیکه چهره کسوت خط پوشیده و خاطر سبانه بوی خلیج العوار گردید و در زمره محاسن
 دیوان انتظام یافت چنانچه دنیا پرستان پیشه خود شناسان باشد ز نام خود سر
 رسا و نفس و بهی طالب تماشای گلزاران ماه سیما گشت نفس باند از حسد

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

داعی الوجود است
است سوا این که
یا ایشا النفس العظمی
البحر الساریک
ای جان از در کوفه
باز گشت کی برون
بروردگار خنده

نیل بطریق موافق
ناواقف و گمراه راه
تلاش سواد

مجلس خدیوہ

ای کسسته عثمان کنایت
ای چو ناله خوار از دامن
سبب بیرون آمدن از خلوت
چون هنوز نوی خلاص
حسینان باشد
ای بلاد سنی کنایت از موت
ای کسسته عثمان کنایت
ای چو ناله خوار از دامن
سبب بیرون آمدن از خلوت
چون هنوز نوی خلاص
حسینان باشد
ای بلاد سنی کنایت از موت

له فوال سفالی آفود

ای پیل انوسوس کن

به قوت شد لود

و نه های نادان

نا خلف پسر

تاسادند را گویند

خلافت باضم

خلافت واده

تلفیدیم

۱۳۰

آوردن و بخت

کعبینان

دومره نزد درگاه

گفتند و گویند

چو پاینده

از راه

زیر و بخت

آیات بنیاد

ان نشانیهای

خاقان

جمع زبده

از حاکمان

آه چنان رتبه طلب کم کردید و دل خواسته مندرخت اقامت از وطن با لوف سینه برون
کشید و چون بلبل قفس شکسته که بعد از عمری بجهنم گمار افتد سیار صد باغ و پروانه خد چرای
شد فوال سفالی آفودات الفرحة فی ایام الغفلة گوهر گران بهای حیات
برایگان مال میراثی که بوارث ناخلف و مخلف شده باشد تلف میگردد و بفرمود
مظلوم که در آفات افاقه در پرده شکایت می نالید نمیرسید درین اثنا با احتیاط
آنکه سبب و اوقات بالتمام تبارج بطالت رود و در سیاحت شعری و تالیف انشا سکا نشسته
بکار میرفت تا آنکه بحد درین دوشیوه پسند طبع پسندیدگان مقبول خاطر پیرو جوان
گشته بدین دو عینک در شمار و شناس و در دوستان شد رفته رفته بشرف قرب
بندگه صاحبقران زمان و محمد بساط اسن و امان عیار نقد بخش شهریار
گوهر گران بهای و بیم و آسای تاجدار و نقش خاطر خواه کعبتین اقبال قال مراد
صحف کمال شمیم از اسپر گلشن همیشه بهار جهانگیر مرآت کیتے ناصارای و روشن
ضمیر گیر که کند خصم بندی پسندیده طبع شوار قبول و مشکل پسند زلال کوثر لبند اقبال
و جوان بختی گره کشا عقائد سرور کم دشوار و سخت قوت باز و قوتی انی و نیرومند
آخرین پایه معراج برتری و ارجمندی ثمر شاداب نخل پیوند انس و شجاعت ترجمه
آیات بنیاد بسالت و جلالت مالک رقاب السلاطین مستخدم الولاة
والخواقین السلطان الاعظم مالک رقاب
خاقان بادشاه بزرگتر مالک گردنهای

از حاکمان بلوچستان
سعد محمد خان
جمع زبده

معنی سال یزد نباشد
معنی بوزنباشد
وکیل معنی سال
استوار کردن
لامعنی است
وامین موضوع علی
احاطه افراد دخول
باجنس دخول باشد
متناهی الحاکم
افراد و جنس
در متفرقات

دستور قاتل
مرج البیضین المتقیان
استاذت و دریا
سکری دوم و دوم فارس
اسلامیت از حدود نعت
ست
عباب تبارانی بسیار
موج زن سوار
بجار لجه انتصار
در یایا می کجا

و بسط این سخن را پیرایه گیرنگ در بر بست این تسلیم که اسلام اوضاع فاسدگان افتاده
 در خور است و بیاید چه که جهت مرزا محمد بخش طیب خاصه شریفه
 نوشته آمد سپاسداری و شکر گذاری شاعر خمار موجودات و غنای فقرات
 بهشتی کائنات حد بیان و کار زبان نیست چه ادای هر شکری مستلزم شکری
 مجد و راه ذهاب سلسله لا متناهی بر بر این عقل مستند است پس سبب شیه
 اندازه دانی و حد خود شناسی نیست که از ان مقام والا که پروازش از حوصله بال
 طائران ملار اعلیٰ افزونست فرو تر آمده فراخور طاقت سخن گوید و راه قریب الفهم عجز
 و ناتوانی پدید می آید چنان شد چه میگویم من که عمر با از طلسم شکسته خط که درست بزم نظاره
 شکار زلف نیکو بان میماند با قدم تو صیغ بیرون نمی آید چنان بامر و فراتر از ان
 پروازم و مطلب و شوار تر و چه بهمت سازم ز بهی سواد اعظم که ساکنان کمال خاموشی
 سخن سر و شادانش با وجود پوشیده رو و در بایند و جمع سخن طرازی این حرف
 حرفان چشم دیده در ان گوش زبان بیان از مقال خاموشی می باشد
 نه خط صیاد است که مانند چشم نکویان حلقه دامش میگرد و سر به پنهان از لباس تنها
 کله نام بر دوش جمال معانی چون کواکب در شب تار تابانست گلزار همیشه بهار است
 که آتش میانی جدول قلم از سر شمشیر حیوان جگر و گردن پرواز و شکلیج هر حرف
 پر پروان معانی را بمنزل عمارت سیر این شبستان کس را میسر است که از سوختن
 دماغ شمع سواد روشن کرده و بفروغ آن شمع بنشیند درین ظلمات راه بخشیم سار معایره

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

با الفهم اینجاست از وقت
 بودن
 با الفهم اینجاست از وقت
 بودن

عليه السلام
والله اعلم

سلام انور

خانہ کی

تایید و از

حق سبحانہ نام

خانه کس

مفتی اعظم

دوید بن یوسف

144

وینا باغ

سائنس دان

منہج

از این کتاب

...

کتابخانه

22

و ان شاء الله

10

۱۰۰
 ۹۹
 ۹۸
 ۹۷
 ۹۶
 ۹۵
 ۹۴
 ۹۳
 ۹۲
 ۹۱
 ۹۰
 ۸۹
 ۸۸
 ۸۷
 ۸۶
 ۸۵
 ۸۴
 ۸۳
 ۸۲
 ۸۱
 ۸۰
 ۷۹
 ۷۸
 ۷۷
 ۷۶
 ۷۵
 ۷۴
 ۷۳
 ۷۲
 ۷۱
 ۷۰
 ۶۹
 ۶۸
 ۶۷
 ۶۶
 ۶۵
 ۶۴
 ۶۳
 ۶۲
 ۶۱
 ۶۰
 ۵۹
 ۵۸
 ۵۷
 ۵۶
 ۵۵
 ۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

منطق باید حسن و تقصیرش را بکسب
علت ثابت شود
متغیر است و هر متغیر
عدوت عالم گویند که عالم
ثابت نمایند چنانچه
و آن قضیه

[illegible]

لاکتوم بیست
پوشید ۱۳۵
شاه معتمد کشته
۱۲۷۰
سرکش لاکه مرط
پیامی اسام حل
زندگی راطا کرده اند
بعض مردم مانده
۱۳۸۴
این حکایت است
است بسوخته
گفته اند که
جمع در یک با نظم
در سه موطع بنسبت
روشن بکند و خوب

لا مکتوب است

شماره ۱۴۵

۱۲

سرگودھا

مستحق

پروپی آکساید

دین کی راہ پر

بسم الله الرحمن الرحيم

١٠٠

۱۳۹۶

تاریخ

سید محمد

... ..

مجلس

مجلس

مکتبہ اسلامیہ

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰

نیایش و ستایش و درود و آفرین شایسته آفریننده تواند بود که بقواصی قدرت بالغه
 از بحر بیکران نیستی گوهر شاموار هستی انواع موجودات و اصناف کموات را
 برآورده برکنار نوان شهود و بساط اظهار نمود گذاشت از ترکیب اجزای پریشان
 حروف تهجی علم و الانصاحت و بلاغت که مانند شجر طوبی در ریح قلوب بر یک
 از ساکنان ریح مسکون شاخی شمیر و غصنه ز سیر دار و برافراشت به نیر و حکمت
 چندین لال معنی که در ظرف تقریر در نیاید و در قالب گفتگو گنج و آن مقدار متاع اعجوبه
 کار که مطایای افکار با نفع اندیشگان قوی نیرو از کشیدن این عاجز باشد تیرازی
 بیکفه وزبانه سخن سنجید چنانچه گوهر منشوره سیارات و اوصاف ارکان سبعة سموت
 بجوهریان رشته بنیش نمود و وصف معانی رنگین او را ساغر گردان بجوهر رشته لبان حقیق
 دریافت پیروز قصه طویل احسان بیایانش بمقرض لب بسین منکران بسط جهات
 کوتاه گردد و در یا بدیع الطاف بیکرانش بکفران مستغرقان بکار نعم لایتناس
 محسوس نشود از هر چه فیض شامل و لطف کاملش هر سیر با نر را
 رجز خوانی مسیر و قریب و بعید را از فرا یاس نوال انصافش رایت
 هر روزی مقرر پوشیده رویان و پرو گیان مضامین از تابش آفتاب
 اظهارش بانهایت احتجاب و راستار الفاظ تو بر تو عریان منشرح و کنج خانه
 و قانع نکات با وجود بستگی با قفال افلاق بر و و س نقابان زمین سنج
 سفتح از سرج خنیاگران بزم شکرش جان کوشش بر آواز آن نعمات

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰

جانبی افوی

و این کتاب از کمال کائنات
عظمی از او است
از اصفی و نفی
وزیر محمد و صاحب
جمع از حسن و حسن
کرده شده از زود و
از حاتم و قمر از کان بکورا
از اصفی و نفی
وزیر محمد و صاحب
جمع از حسن و حسن
کرده شده از زود و
از حاتم و قمر از کان بکورا

[illegible]

فرمان فراموشی خافقین قائم الانبیاء سید الاصلین مستزاد گردانیده نواسه
صیفت بلند آواز گیش را بسامع ساکنان طار اعلی رسانید از مرغی شکرشکین
مرشدش حقهای حواس را باب شاعر عنبر بود عطر انگین از طراوت گلها
حدیفه لبتش پرده چشم تماشا بیان گلستان شهود چون اوراق گلها
رنگین با آنکه پایه دون شاعر را شارع بصوب والا می جابش نیست حساب
دیوان محشر و رجوع خلایق در یوم النشور با من شفاعتش بند تر جیع محضرت رسته
مبلغ فیض از آن که در رسانیدن انعام مژده بندگی منت پذیر بود نه منت گزار
در تمهیل بار تکلیف است مطلبش سبکساری حالان اقبال معاصی و نه کرپه ناز
سبحان الله پایه رعایت رحمت و مرتبه غمخواری است ازین بالا تر نتواند بود که
ذات اقدس و نفس اسد الله الغالب غالب کل غالب مطلوب
کل طالب منظر العجائب و منظر الغرائب و منظر القرائب و منظر القربین
علی بن ابی طالب را بمضمون صدق مشحون کلمات سخن با نفس مطهره خود
پیرایه اتحاد پوشید که اطاعت پیشگان را بپذیرفتن
سرمان دوام اتم مقتضی و ازین تمهیل برضام تفسوی
خدا و رسول مرخصی باشد صلوات الله علیها و آلهما الطیبین
الطاهرین و بعد بر لوح انکسار می نگار و که محتاج عنایت بنیایت
رب مجید محمد طاهر و مهد مجلس نویسنده که از آغاز بتام صبح

که گوشت را
 یکم و سوم آن را
 که پخته شد و
 مالدش از آن
 بعد از آن با
 با سیبکه از
 و تانسیه پخته
 باشد نیز اطلاق کنند
 باک و کمال
 باک و کمال
 طریقه و کمال

تمیز و شعور و هدایت نشود و بارستان بر وز و ظهور که سنگام گرگ
 و میش انتخاب و غفلت و او ان که شش بخیر و اوقات است پسته
 خاطر از در و طلب ناتوان و سلوک سداک بیدردان به خاطر گران بود از
 ملاحظه ایت ابجد بخاطر میگذاشت که بریده و باویه و حصول با و از سولان
 قرشت در نظر داشت که رنگ نادرانی که چون بخار در یا لازم و کما ساسه عموم
 ناکرده کاران صحت از آئینه ضمیر تراشیده تا بر فروختن شمع در روشن شدن کاغذ و مانع
 و بهر رسیدن پر توشناخت شادمان این کمال با صبر و تلخ و عشق میبایست
 و مرکب و در لال و واد غایت و همین بر مطلقه میبایست بعد از آنکه شمع باطن محرم
 خلوتیان معانی گردید و محاب نابینایی از پیش دیده بصیرت بر خاست چون بلبل
 که در گلزار پر گل یا منجور که در خمده پر تل افتد بر علم جدول و در شکستن قریب
 و هر فن علمی و غارت آرام و شکایت بود و درین چشبه که گم گمان بود و قضا
 که دو چار خوان بر نعمت کردند و ترجیح هر یک بردگیری آسوده سرور تحصیل کام و
 حصول مرام در مانده خاطر اضطراب سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود بعد از تامل
 بسیار تکلیف عقل عافیت اندیش تحصیل علوم رسد که پاتیه رعب ارج ارتقاء
 مدارج کمالات است در نظر بنیش رحمان یافت نقد اوقات گرامی تبدیل
 قیمت آنجناس سامی گردید و دماغ و رسیدگی ازین نثار بخار و دبالا سید
 بریند که دل در اشتغالین امر حسن شیوه مستحسن معهود و اما حکم علیکم

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

زمان شریفین و دوشیزه و دودم بخت
 ای طاهر کنیز دگر حنا و دانه بخت
 دین معجزین دگر حنا و دانه بخت
 ای طاهر کنیز دگر حنا و دانه بخت
 ای طاهر کنیز دگر حنا و دانه بخت
 ای طاهر کنیز دگر حنا و دانه بخت

بجائے رسید که با وجود اشتغال شبانه روزی لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غم
 بر بستر آرام و راحت دل خواہشمند از احزان معانی نمی غنود و چون ارباب ثروت و اصحاب
 جاه و کنت که معشوق خاطر خواه را در پیرایہ مختلف بر خود عرض دهند و از غرائب
 اسلوب ہر دم سیر بہارستان تازہ نمایند بعضی از خراہد و اغائد مضامین لباس نظم
 و بر خے در جامہ شاعرانہ کارے اہل بینش را جلوة طور می یافت بہ مقتضای جلب
 شینا و جد فوجہ درین معنی بکام خواہش فہیدگان مطلب ساختہ شد و نقش
 ارزنگ خیال پنجامہ مومی وقت پرداختہ آمد بدین عینک دو رخا و شناس و دستا
 گردید و آوازہ گنجوری معانی با قاصی دادا نے رسید و چون علم عرض آئینہ
 بدن نامے شاہان معزول خیال ست و پر پرداخت آن نیز سگالش بعمل آمد
 درین ایام کہ زمان فرمانفرمائے صاحبقران زمان و مہمد بساط امن و امان
 قرۃ باصرہ شہر یارے و کامگارے غرۃ ناصیہ جہاندارے
 سلطان سلاطین الزمان الملتکین علی سید می پستانے
 بادشاہ بادشاہان زمانہ قدر گیرندہ بر مسند عدل
 ولا احسان آفتاب عالم تاب و سر فتناء مگانا علیا عالیقدر برج
 و لقد اطفیناہ فی الدنیا عام من مسانی اسلام ہادی مہواعد
 و بر آئینہ بر گزیدہ آقا و دو نیاز ہادی ہدیہ اسلام و دین ساز
 لصلوات کھف الثقلین ملاد البرکۃ فی الخافقین الذین
 بستان پناہ من انس و نیکان در معذب و مشرق

اہل بینش کا اس
 اس کا لکھ لکھ
 کہ دن دید و دان
 ای طاهر کنیز دگر
 بطور اس کے پسند
 ۱۳۲۰
 دین معجزین دگر
 یافت
 طلب شینا
 آفتاب عالم تاب
 سید پستانے
 بادشاہ بادشاہان
 و بر آئینہ
 لصلوات کھف
 بستان پناہ من

و تازی ۱۲
 نضارت سر بهزی
 اسلیم اوشتر
 والمیزان بدانکه
 لفظ است در اینجا
 بقدرینه فقره اینده
 بقدرست ۱۳
 مکتوبه
 پو شیده ۱۴
 در کتاب بالکسر
 شش کد و

وگره کشائے عقد سرور کم و شواری و سختی قوت بازوی قومی رانی و نیز و مندر
آخرین پایه معراج برتری و ارجمندی ثم شاداب نخل پیوندی دانش
و شجاعت ترجمه آیات بنیات بسالت و جلالت در گران بهای صدف
عظیم المثنای مصرعه رسائے فطرت بلند و همت عالی حضرت و نصرت
سپهرستان فتوت نامیه سر و بستان مردے و مروت السلطان بن السلطان
بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر شاه عباس حسینی بهادر خان
ادام الله ایام اقبال الی یوم الحشر و المیزان و بر خلافت از منته پاستانی
متاع فهمید گے رنج و جنس ناقابلی کا سدست برادران معنی آشنایان و حانی
سکلف ساختند کہ رسالہ مختصر در علم عروض و قوافی پر داختم آید کہ ہنگنان را عینک
دور نماے بینائے تماشا ہے پردہ نشینان معانی کتب و مہ بودہ باشد حسب التکلیف
احباب و اخوان ار کتاب آنرا از مستحبات دانستہ بآنکہ نسخہ مستلیم بن علم در نظر داشت
انمود جی از منقوشات صفحہ خیال بر دفتر اظهار نگاشت و بہت سہولیت دریافت
مرتب بیک تمہید و دو فصل گردانیدہ بالبدالتوفیق و سیاحہ کہ بہت
و لیوان مسیر نجات نوشتہ شدہ کتاب پیشطاق
دولت سراے سخن نام نامی سخن آفرینے تواند بود از سفتن گوہر و و حرف
کن کہ در صدف عدم کمون پوشیدہ مشرقا و مسدس جہات و مخمس حواس

و اجبات ۱۲
 با آنکه اسبابا و بود و اند
 باضم منوذج
 صاحب قاسم منوذج
 بکشف الف و ف
 و نون نوشته
 کتاب بالکتاب
 در معنی کتب
 و در بیان
 گفتار صاحب
 در سبک الفات فارسی
 نوشته است بمعنی
 از انقلبه علی
 کاغذ بابا چوپان
 نوشته باشند و از
 بنفشه آستانه
 کرمی

سید محمد و زاده العالیان
محمد علی نوید
از کتابهای گوینده
کتابت در شهر کربلا
کتابت در شهر کربلا
کتابت در شهر کربلا
کتابت در شهر کربلا
کتابت در شهر کربلا
کتابت در شهر کربلا

کتابت
المسافر فی بیان
۱۲

۱۰۰
 کتابت از حاج غفر
 و اینجور از قلم غفر
 ۱۰۱
 در کتب و کتب
 ۱۰۲
 از قلم غفر
 ۱۰۳
 غفر و غفر
 ۱۰۴
 غفر و غفر
 ۱۰۵
 غفر و غفر
 ۱۰۶
 غفر و غفر
 ۱۰۷
 غفر و غفر
 ۱۰۸
 غفر و غفر
 ۱۰۹
 غفر و غفر
 ۱۱۰
 غفر و غفر

حرف شناسان محول ساخته سبحان الله عجیب گلستان نیست که گل و لاله این بوستان
چون عندلیبان نوا سنج و خوش الحان و سرمد خور و گانش چون مرغان نیکوان حرفی حرف
هم زبانند سخنان شوخ را در قید آرمیدگی رقوم باز یکو شسته طفلان بوستان مژده آزاد
شنیده و معانیانش بے تکلفی عاشق لاله ابای معشوق رسیده شیرازه کتاب از شوخی بیان
چو رشته طاقت عشاق از نظاره معشوق خطر گسستن و نقلها بے نقل شیرین لبانرا
که ریخته شیر و حیات است با کام پسند تر یا کیان صحبت چپان حلاطی پیوستن گنیز
قصائد را و لرزای پس کوچه خیم کیسو و ^{اقیونان} مزیت حدای قطعهاراد لکشانی فاصله
خیابان ارمیدان این شبستان را هر دایره و دانیست بذکر خفی کشوده و عطر جهانگیری مشکین
لباساتش راحت تا سورد که عاشقان غالیه سوده گلستان نیست بند و بند و شکفته
رویانش بے تکلف و زود پیوند سوخته زنگانش چشم انتظار بر راه و رسیدگان که کی از راه
انتظار رسند و شیرین کارانش گوشه موش واقعت آنکه لذت شناسان این شهسوار
را انگشت پیچ زبان گردیده که چند سیر باز از تکلیف همان در کار و مانده سخن و میان تکلف
بر کنار است در ویشانه بر می چیده و بقدر سر انجام طاقت خوانی کشیده اهل مشرب را
شراب ریحانی ریاحین معا در جام ابدان با حور و علما نجات بفرماید قطره و نهد و نیت بهر جهت تحصیل
بستانند که مباد و انبگامه سخن سر و چهره پر گلیانش از غبار کسا و پر گرد و دیباچه که جبت بیان
آبدار باشی نوشته شده طبیعت که نفس بند شعر با فحانه سخن ست قماش کارے تازه
در نظر دار و وار و مخمل و خوابه فکر و خیال مردم صورته بدیده مامل می آرد

و معانی اسباب
بکلیت عاقلان و عاقلان
که به خست و خست
باشد به خست و خست
و الیاد درین ابر و خست
مقدار است
نظمها و شیرین است
نظمها حکایت میباشند
که درین کتاب است
از و شیرین است
با کلام افیونیان که با هم
صحت چسبان است
سیدار و پیوستن است
و عطر حاصلی
که از نمودن است
مثال نمی پذیرد
سوخته و خست
کنایت از خست
شده و خست

که حسن بود
دانشته باشد و این
کنایت از مضامین
سویخته و در رشته
انگشت چرخ اهل بیت
دوست آوردن و لایق
قطوف امانی از خود
میوه بهشت قرب اند
که به مشقت جبهه شوند
شربان خواجه
اسفند شربان و شمر
اسفند شربان
بالفراغ است این
شربان زینجا

گفته است این راه و خود داری سلاطین تمیز بسیار پیش عقل و در نیامده اند و از آنکه لغت است بدایت که لغت است ضروری است لا محاله یعنی ناچار تبارکی اول شب بخت غلام یعنی بموتی

از اسبجالباس موزون الفاظ در بر کرده از خیابان بان دروازه آوان بکوچه هوش و
در یافت دانا یان در می آید و گاهی در نقشه زار خطر حل قاسم اندازند آب
در طلا و پر تو چراغ در تاریکی شام جان تازه و در می مجلس صاحب غازه می گرداند
مدتی یا قوت روح یعنی نفس سیم و شبها دراز در خلوت کده پرده دل محرم بود چنین مهاله
لا محاله بعنایت گرامی و کفران نعمتش نمک حرامیست از اگر دیده بصیرت بنیاد آینه دل
صاحب جلا باشد بخت اختیار بطوف کوی سن لیلی نزاوان آید و مانند مستان لعل
ترک خود داری بنماید و از اگر غبار دیده نمیرسد راه گشته طریق تکامل بودید و او را پس که
چه گوید و بیا چه که باب اشارات خود مایل نیست نموده نوشته آید
نیایش و ستایش کریم را سزد که جامه اعمار انس و جان از تار زبان بود و انفس
در هم بافته و رشته زرین خطوط شعاعی جهت تمام طلسم گلبان سپهر بدست قدرت
تافته خامه صورت نگار سپهری را جهت خوش نشینان گلشن بود و بیشتر قابلیتها سخاوت
مفروش ساخته و در خلوتخانه مرکبات طرح احتلاط و آشنائی میان مخالفان اصداد
انداخته آب بیدار دل را پاسبان خواب سبزه های مخملی نموده و گره شرار را
بگره کشائی خار مانند فضل غنچه از هم کشوده صندوق سبز خاک لبریز گوهر بستاندوار
قدرت و مصلح هوای که انفس حیات بخش زندگانی شعبه از انست از کنم عدم بمیانجی آب
آورده آب نعل شاد آتش از انست که نان و زنی خواران او را غلغل و در گگل ابر بهاری
از ان سر پایزبانست که بقطرات باران نعمتهای توان بزم میشارد و در ساندن از انش

گشته اس سال راه
شده ۱۲
بمعنی اصل یعنی در اصل
حکیمان به پیوسته اند و گویند
که قابل جمع شود باشد
و بالفعل در وضو است
موجود میباشد ۱۲
مشترک بر وزن کرم نام
پایه ایست که در
صورتها و درختان
ساخته باشند ۱۲
طی ۱۵
بازار را که در
خاکه انکار شده
و ظاهر است که
از خار زنده و خشک
بین گریه شده
است ۱۵
شعبه از انست
کشی ۱۵
از انست ۱۵

از ان دوست
از ان دوست
از ان دوست
از ان دوست
از ان دوست

که دست قدرت خدا بر اشیاء آنست آسیا بامی سمان گرد و در این نعم حقیقی با وجود پاکاران
اعشاب اشجار و دستیاران اوراق از بار و در رسانیدن طائف مقرر و موطئین بجان نعم فروست
به نیر و فرمان امر کن یو نفس نبات که خدمتگار پر نیر و ان فوا که شیرین حرکات میباشد از تعب
خدمت ششماه در خواب ششماه بیدار و در حالت بیدار خواب این حارس مخارن نقود
ارکان دیده بانان لطف پنهان کو تو الان قلعه آسمان بنیاد خبر دار از سرور و فی برت
و دم سرورستان تنور گلها بهار بر آب بختن اثار گرم و از گرم خوبی و چسپان خلدات
تابستان در معی و لهامی سخت استخوان اثار نرم است در شبکه صیاد قدرتش دریا محیط و عمان
چون ماهی بر خاک طپان در اوامی شرح قدرتش بجان آتش بیان شعله از بیم سو
و خطا بر خود لرزان است بناتات بفرمانش خاک خور حیوان را چون
دالکان مهربان بشیر نصیج اوراق و اعصان می پرورند و دریشهای درختان
چون خدمتگاران چاکدست برای آسایش ناز پروردگان رواج حریر گلهای
بو سنان را می گسترند بفتح کشارش طیور از ریاض عدم
بقلمهای در بسته بیضه مادر می آید و غنچهای گلها ببدایت سیاحت
خضر راه نمایش با پای بدامن پیشیده از کنش مکاسن شاخها بر فراز
منظر ظهور برآمده و جلوه گر می نمایند چرخ درخشان برق را
بقتیل ارقطرات ریزان باران بر می افروزد و این رشتها که
تا بیده دست قدرت ست قبا بامی اندامی برای موز و ان

در خدمتگاه آن باده نشین
حسب است اسباب بخت
در خدمتگاه آن باده نشین
در خدمتگاه آن باده نشین
در خدمتگاه آن باده نشین

تا بستان و در
موسم گرم و سرد
نباتات و فطرت
چرخ گریه
و خاک انداز
و خاک انداز
سرد و جانوران
رنگد و شمع و سنگ
و شمع و شمع و سنگ
گرما و سرما
۱۵۱
فردا در این یک
۱۵۲
و سیاحت بلین
محل یک سواد و یای
تحتان و وقاف
اساس و مقام
در آمدن از پس
۱۵۳
بدامن و پیچیده است
آتش اسباب و صف
انکه با سواد خود
بدامن و پیچیده
بسیط طاقت و نیاز
نظاره دار و پدید
شاخص بالاس
منظر ظهور برآمده
جلوه ظهور و بیدار
۱۵۴
و التشدید و بیدار
این شتابان
قطرات باران

آتش اسباب و صف
انکه با سواد خود
بدامن و پیچیده
بسیط طاقت و نیاز
نظاره دار و پدید
شاخص بالاس
منظر ظهور برآمده
جلوه ظهور و بیدار
۱۵۴
و التشدید و بیدار
این شتابان
قطرات باران

۵۱ پیشیان در اذان انبیا
سابقہ علیہم السلام
۵۲ بعد از جس جیم
کسور یعنی خطرات نقصان
۵۳ از دلد و برون
افتعال بمعنی جلق
۵۴ از دلد و برون
۵۵ ادیان فسود
۵۶ ادیان فسود
۵۷ ادیان فسود
۵۸ ادیان فسود
۵۹ ادیان فسود
۶۰ ادیان فسود

تمامی عدد جامع فضائل پیشینیان ساخته و آگینه خاطر انورش از رنگ اینست خیال
اغیار پرداخته نور شمع ابد فروغ شریعت غرار او را در او ظلمت او یان نسوخته چون ثعبان
عصا سوسنی سراپا دمان نموده و بر تو این چراغ خورشید خیا بیتا شیره طبعان
ظلمت جهل مرکب را از سوده این آسمان خورشید نشان از دوازده برج امامت که هشتین از
با هم اثر قرآن السعدین است موجب احکام شریعت کرده و دشمنان را فروان این
گوهر والا دست بدست بخازنان او امر و نواهی ریزان سپرده صلی الله علیه
و آله و بعد بر آت اذمان باریک بنیان معارف منطبع می گردان که عند لیب
آشفته بال پریشان حال خاطر در هوا ز حقائق مختلفه کتب علمی بصبحن گزار می بلبل شارت
موسوم و در سلک مصنفات افضل فاضل وقت خود علامه را که منظم بود گذرانده و بحق
گلشن دید شکفته ریانش مانند غنچه نیم خند جلوه کرد عطر پاش و شادانش را
چهره لباس لرز و خوش قماش اتباج سیران گلستان که سیارانش از عطر گلها
کیفیت باده ریحان حاصل شود چنان اقتضا نموده که این پوشیده رویار که در
هروج الفاظ غریبه از نظر تماشایان مستور اند بجلیه پیرهن نه نامی عبارات فارسی
که حکم آئینه بدن نهادارد محل ساز و تا بعضی از ارباب فطرت را در تماشای جمال آن
دلربایان نابلدی طریق بیگانه الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه باند کمین و بیان
گلقام به تیزی پیرن جدید بریده شد و یک هفته بسوی نوک قلم در رشته پر پیچ و تاب رقم
باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر خارا علایق در پیرهن

۱۵۳
 علیہ السلام
 راجحان خان اوامر
 و نواہی یزدان
 سپردہ یغنی مطیع
 آن صلی اللہ علیہ
 و آلہ وسلم
 لا ینکسر
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸

۱۵۳۳
 علی بن ابی طالب
 را بنماز خان اوامر
 و نواهی می یزدان
 سپرده یعنی مطیع
 آن صلی الله علیه
 و آله و سلم را داخل
 لایق گردانیده

انشا الله اذ اراد شئنا بران گوهر است سلسله اعدا و معدودات از و بر پا و صورت
 حال باطن گویندگان از آئینه حسن تالیف او پیدا و پدید است کاخ مطالب و ضیاع و
 شریف از صورت کار حصول و به شاطره عذر خواهش توبه صاحبان افعال قبیحه
 مقبول است و احد را تا از خود شمرده چندان بر خود نه پیچیده که در خانه خضر کنجه
 و مقدار تا وزن قدر از ویافته چنان بلندگانه شسته که میزان بیانش سجد تا آنکه شهن
 فلک ثوابت لطیف و اطللس پوش و مسدس جبات منجمل و خوابه روز و شب بر او
 مفروش است از راه حسن معاشرت پرگار در جلد هر بیاضی خریده و چون نم در خاک
 بغور فهم افتادگان رسیده باندازه خواهش هر کس چند آنکه از و چشم سخن گزاری داشته
 حکایت و مطلب در پرده ادب با نیت او آمده که شنونده بچشم خود شنفته خط را از و
 در بافی سواد و چشم خوابان بیاض اسعجریه بیضا موسی عمران است عاشق رسیده و عشق
 رنجیده را در مجلس شش چون متضا اضمین شسته هستی بهم بسته شاه و گدا و غنی و بینوایان
 پستی و بلندی در آغوش هم شسته اند سگ لیلی را با بوی مجنون محبت مجنون با لیلی
 و طفل بدخوی گل گزاری در آتش و آیه رضامندی سرست تسلی است بر مشن را از میگی
 بهشت برین بلندی آسمان زمین غزلهای غزلیاتش و فین است هر سفینه قانده گاه
 که مسافران یار عدم با متوطنان شهرستان ستان خود در اینجا هم صحبت میباشند
 و سواد بر بیاض محکیت که عیار نقد کلام هر کس صیر فیان سخن بان می شناسند
 همزبانیت چون که با پیوسته خاموش و سیاه استیست سیرا پوش از هر کس چون هر چه کشیده

انشا الله اذ اراد شئنا بران گوهر است سلسله اعدا و معدودات از و بر پا و صورت
 حال باطن گویندگان از آئینه حسن تالیف او پیدا و پدید است کاخ مطالب و ضیاع و
 شریف از صورت کار حصول و به شاطره عذر خواهش توبه صاحبان افعال قبیحه
 مقبول است و احد را تا از خود شمرده چندان بر خود نه پیچیده که در خانه خضر کنجه
 و مقدار تا وزن قدر از ویافته چنان بلندگانه شسته که میزان بیانش سجد تا آنکه شهن

شمرده است و احد را تا از خود شمرده چندان بر خود نه پیچیده که در خانه خضر کنجه
 و مقدار تا وزن قدر از ویافته چنان بلندگانه شسته که میزان بیانش سجد تا آنکه شهن
 و احد را تا از خود شمرده چندان بر خود نه پیچیده که در خانه خضر کنجه
 و مقدار تا وزن قدر از ویافته چنان بلندگانه شسته که میزان بیانش سجد تا آنکه شهن
 و احد را تا از خود شمرده چندان بر خود نه پیچیده که در خانه خضر کنجه
 و مقدار تا وزن قدر از ویافته چنان بلندگانه شسته که میزان بیانش سجد تا آنکه شهن

انشا الله اذ اراد شئنا بران گوهر است سلسله اعدا و معدودات از و بر پا و صورت
 حال باطن گویندگان از آئینه حسن تالیف او پیدا و پدید است کاخ مطالب و ضیاع و
 شریف از صورت کار حصول و به شاطره عذر خواهش توبه صاحبان افعال قبیحه
 مقبول است و احد را تا از خود شمرده چندان بر خود نه پیچیده که در خانه خضر کنجه
 و مقدار تا وزن قدر از ویافته چنان بلندگانه شسته که میزان بیانش سجد تا آنکه شهن

از کلام شیرین میبارانند و شادمان
 از کلام شیرین میبارانند و شادمان
 از کلام شیرین میبارانند و شادمان
 از کلام شیرین میبارانند و شادمان
 از کلام شیرین میبارانند و شادمان
 از کلام شیرین میبارانند و شادمان
 از کلام شیرین میبارانند و شادمان
 از کلام شیرین میبارانند و شادمان
 از کلام شیرین میبارانند و شادمان
 از کلام شیرین میبارانند و شادمان

و در سواد جمل مرکب هر سخن نشناسی چون آب حیات ظلمات پادشاه من چسبیده
 حقیقه هر بیاضی با بیاری سحاب بارش طبع در یاد دلان سرسبز وریان گلبنهای هر گل
 این گلستان سیم انفاس مسیح و آن شکفته و خندان میباشند و آن مصاحبه چنین را
 که هم پیرین گرفتن دامن معشوق است از دست نتوان بود و داغ حرمان هم مانع باختیار
 بر جان و دل نتوان نهاد و غافل میباشند که سخن است بدیت قوت روح و قوت نیست
 سخن نیست و غیر ازین سخن نیست + حسب الامر اعلی بحیث خاتمه قرآن نوشته اند
 از آثار مبارک که قال شریعت مقدسه دنیوی و دینی و محکم احوال ملت مطهره مصطفوی
 یکی است که بادشاه زمان مالک قیام دوران بعد ازین قول و فعل اثبات
 وینداری و طاعت و انقیاد و فرامین جناب باری نماید و راه هدایت
 بر سالکان طریق رستگاری کشاید و او را سه سنن بر دست است و نشان
 واجب داند و از مصحف اعتقاد درست و غنیمت صحیح سوره غاشم اخلاص
 خواند اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ عقیده اش ثابت بگوایی شاهد حال
 باشد چشم خدا شناسی روشن و ریاض شریعت پرور گلشن که اعلی حضرت خدیو زمان فراموش
 مالک ارواح و ابدان صاحب قرآن نصرت پناه اقلیم کشامی شود و دستگاه گوهر حقیقه یابی
 و آگاهی دره التاج سلطنت پناهی حسب کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی
 نهال برومند حقیقه دولت پیخته شمشاد خورشید جهان کشانی پیرایه پوش عاقل
 واد بخشنه و ملک آرا و روشنی بخش چشم فتح و طفر منظور انظار کارکنان قضا و قدر

دوست نتوان
 داد که الخط الصفت
 الملاقات است
 سخن غیر ازین
 سخن اسما اعتبار
 نداده اند
 بعد ازین اس
 قول قاضی
 طریقی رستگاری
 ۱۵۴
 راه نجات
 شریعت از عذاب
 انچه در
 سنن
 اول و فتح نامه
 سنن
 جمع
 غایت
 جمع غایت
 جمع غایت

جمع غایت
 جمع غایت
 جمع غایت

فکر خواهم که چنانچه
و ناخن طبعی که
خواهم که چنانچه
آه معطوف است
بدانکه قوله نابینا
عید افکار است
میکنم و اب
اسفانده حاصل
عرفت بنده

دل در بر گرفته باشد من که وایافته اداهای نازکم چندین ازین اشعار طرف می بندم که باغبان
از گل و میخوار از دل نه بند و اکنون چشمه خواهم که جلوه این سیاه پوشان را از کمال معنی پیرانی
ملاحظه فرماید و ناخن طبع حدیث الفکر که بپیکر اداهای نازک را خار و پایه سخن را سندان
سید اندوید که مرا چه احتیاج گفتن حقیقتی ای بکار اشعار آن یگانه آفاق را چون او محبوب ندارد
و هر دور از تقاوت تصاعد بر مدارج کمال که است کناد بالنسب و آله الامجاد و در جواب
مکتوب حاکم ملت آن که بنده و الفت رخا حاکم ملت را
نوشته شده زلال عذب الفت و اتحاد و امر معین بود و دادا غنی
نامه محبت ختامه فلان که از سر چشمه بکتاب و لای و مینوع دوستی و یگانگی تراوش
نموده بود و مانند سحاب بهار و ابر بر درار که در حدیقه مشحون بریا حین و از بار بار که شاید
فیض و در و از زانی داشته گردن نشان طریق بیکانگی و کلفت و هم نخل طراز ریاض
القیام و الفت گردید و گوهر ابدار مراعات قرب جوار که در اصناف الفاظ آن بحر صفا و
مکنون بود و بغواصی غور اندیشه وقت پیشه بدست آمد و پسند جوهر دریافت گردید
بر واقفان و قائل عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار بعد این
عقل و نقل بر دست همت کافه امم و اصناف بنی آدم هم مواد حکام و کارکنان
تغور که این معنی ازین گروه خبرت پژوه تعدی بکافه رعایا و برایمی نماید خصوصاً واجب لازم
و پیوسته باور یافتگان این امر خیر انجام سلسله جناب ارتباط و التیام میباشد لهذا بایالت بنای
فلان که فاتح البوابان شده بود سالک طریق آشنائی گردید چون شمیم این معنی از طور انوال اجناب

زلا

لبي عبد الفتاح

عزیز

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

سایه هم به معنی آبرو

مفتی محمد رفیع

سجھیاسی

144

نور بنو

1000

برای

عبدالله بن محمد

مجلس

۱۰۰

خوارزمی

20

تفصیل الہیہ و
تفصیل حقین از کلام ربین
از اسب و امانیت
تویر اخلاق

تبرکات

پروا منیت
میرزا محمد

۱۰۰

حضرت شمس الدین
ابن ابی زید

بسم الله الرحمن الرحيم

از غایت کشف حقایق

بسم الله الرحمن الرحيم

14

بشام الحلاع و آنگاه ہی نرسیده نرسیده بود بنا بر مقتضای ظاهر در آن شیوه خود را
می نمود و الحال که آن دقیقه شناس از رقص السبق الفضل^{بلف} الممتقد نموده
بادی این امر شریف شده اند برین خیر خواه عباد الله نیز لازم است که مراعات
این امر و قیوع که منشاء رفاه حال شریف و وضع و رفع مناسد فطیعیست نماید در
باب اجناسی که فلا^ه نے باتمام آن مامورست اشعار فرموده بودند که تفصیل
آن بنظر فلان^ه رسیده تعجب فرمودند که با وجود سبق روابط سلاطین سلف
و درار^ه بر وج برتری و شرف تحصیل اجناس بطور کجود و گیر و نظر آشنایان
دیار گنگا نگر پرده بیگانگیست مناسب شیمه کریمه یکجته آن بود که خلفان از سرکار
آن^{گرفته} بنجور ستاع دقیقه شناسه طلب کرده شود دستور نخواهد بود که تجار خریدار
بهر طرف از اطراف و قطر از اقطار که روانه میکردند چون آوردن اجناس
شایسته مرآت حسن معی و وقوع آن جماعت است بعضی تفصیل از منسوبان^{گانه} و
بازیافت نمایند که باین تقریب خدمت سگالے خود را برای ستادگان پایه سر خلا^{ان تجار}
مصیر طاهر سازند و تعجب در آنست که بعد از اطلاع آن در سمار
طرز و آنی بر تفصیل مزبور ربط سوائف سلاطین حبت مکین را منظور
نداشته بفرستادن اجناس مفصله فاتح ابواب یکتا دله نگریده اند یقین
حاصل است که وقوع فلان^ه مقدمه که در نظر والا سلاطین چندان
وقع ندارد و محض^ه ب اساس دو ستم که بممارس چندین بادشاه

بسیار
۵۵ فلاںے باتمام
الفر فلاںے کنایت
از سودا اگر معبود
۵۶ فی الدین
بنظر فلان کنایت
از بابوشاه هندی
در رساله بالفیض
۵۷ جہم در بیخه شاره

۱۹۱۴
 ح. کی دیگر
 اس بطریق دیگر
 خرید و فروش
 آن کی دیگر
 بیوسا
 خلاصہ
 سب و قولہ
 نخواہد بود

[illegible]

این بهار ستاره ای

145

صاحب دست

بسیار عزیز باد
محبوب بضم ن و
بزرگ و
مستود و معجمه
و من نظم میم و
و المد اعلم
خواندگار شده باشد
و یا تحقیق این زمان
بسیار غلط

مکتوب الیه است
اس فاعل این
هم انجام این کار بنهند
سیمه شمار از وقت
سیمه شمار این
سیمه خواه سیمه

مستأثر
مستأثر
مستأثر

[illegible]

مکتوب الیه است
اس فاعل این
هم انجام این کار بنهند
سیمه شمار از وقت
سیمه شمار این
سیمه شمار این
سیمه شمار این

بشوید پادشاه عباس
 و شما که دوست است
 فیما بین پادشاه ما
 قدیم کرد و دوست است
 شورا انکه خست و دوستی
 و علم و ایمان
 شناس است
 بسبب آن حق نعمت
 بر شما ظاهر است که
 جویش اینست که
 سینه بود از کون و بون

جرات انظار افشان گاه از با
 نشان هم یک نظر در زبیده
 شمار سم تحریرت و تهنیت
 نشان از کشتن از درون
 باد بود بکشدن از کشتن
 که بعد از انتقال پدر
 بهیوست شاه عباس
 اشارت است
 جلوس و وزیر

و جلوس نواب همایون اشرف و اقدس و اعلی برادر ننگ بلند پایه جهانگشای کشورستان
 که وقوع هر یک بیگانگان اوسیله آشنائی و آشنایان را محک غیار محبت از مایست
 هرگاه لوازم تمنیت و تغریب بتقدیم نرسیده باشند بندگان خلاص آئین را کجا
 جرات انظار این معنی میتواند بود پیوسته فاتح ابواب مکه ت محبت طراز بوه بارگاه
 مهمات سرور سازند نامه که یکی از سلاطین کا سگار نوشته شده
 مرات مصفا دوستی و محبت و عینک دور نامه التیام و کلفت
 گلستان همیشه بهار الفت و واد و بوستان پرداخته از حسن خار کلفت
 فساد اعنی نامه موالا رقم فلان که در نیولا چراغ افروز محفل اتیلا و
 والتیام و نرم آراسی مجلس ارتباط و انتظام شده بود از نساکم آن نو بهار کیتا و
 از بار گلستان محبت در انتظار و عند لیب شوق مکاسمه فایانه در پر از آمد الحق
 در عالم عنصری و نشاء هیولانی باریک بینان دقیقه شناس بهتر از دوستی محبت
 امری نشان نداده اند چه چیز شریف تر ازین معنی تواند بود که نو بهار عیش صغیر و کبیر خزان
 محنت و اندوه بر نا و پیر از فیض شکر خنده این صبح صادق نفس است خوشا
 کس که بد و کاره تائید آتیه در استحکام این بنای رفیع البیان کوشش نماید
 قلم حلاوت رقم که رنگ طراز از بار گلستان صداقت و سوالات است در چمن همیشه
 یهار ناما محبت ختامه نگاشته بود که شخص را که قبل ازین بطلب خرنه کار نیز فرستاده بود
 بے نیل مقصود مراجعت نموده آمد و رفت مشا را لیه شکر نداشته بران دقیقه شناس

این هم صحت
 نفس اشارت است
 بسیدی دوستی محبت
 فیما بین بادشاهان
 ابی را گویند که رازین
 بکنند کتاب از ان
 ۱۵۰
 روان شود و ای
 دقیقه شناس
 جواب هر یک
 است که در باب کجاست
 چنین مقصود ما بقتن
 آدم کتب و کتب
 آوردن خرنه کانی
 فرستاده بود و تقب
 آمده بود

و

شاعر جز است انچه
 سواد اگر آن اول خجسته
 نامند اوصاف جبهه
 بادشاهان نینیاست
 در سبب بادشاهان بیان
 را که بگوید در هیچ شند
 دوستی فیما بین بادشاهان
 جانبین را که در سبب
 از آنکه در سبب
 و سبب از قوم خود باشد
 باید دانست که سبب
 بگفتن بلیه سبب
 را که در سبب
 خاندان بادشاه و او را
 خود نوشته بودند در صورت
 در سبب کردن آن نباشد
 در سبب بانی او را که

که واقف مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که در آن سال بنا بر وقوع آفت و منقوع
 کلفتی که فیما بین بادشاهان جماعت ابرو نموده بود خربزه کم حاصل شیرینی آن مردانها
 تلخ و ناگوار بود بدون عرض اقدام این امر از حوصله جرات این بندگان و مقدمه زبور
 از دانه قابلیت عرض سیران بود و در عقد تراخی و تعویق مانده و الاظهار است
 که این مقدمه قابل آن نبود که بتلخی مضائقه و انقضاء اهلیت را مارت آموگر و اندو باب
 آمد و رفت فواقل که در حقیقت ستاع و دوست ایشان و ضابطه و شاهان و لا قنار
 ست نه در ایاسیکه منهل غریب دوستی قدیم بتارگی بسبب شورش منفسدان با صاف
 و غبار آلوده شده بود و درین ایام بسیج وجه من الوجوه سبب صدور و ر و د
 این جماعت شده خواهد شد و شرعیکه در باب صد اقت و محبت التیام ایتلاف این حقیقه
 علمیه آن اند و دوان لایت نشان که قبله آمانی و امال جهانیاست تحریر یافته بود و بر واقفان
 مراتب گاهی مخفی نیست که بمقتضا بالود و تتم الاجتماعات از نتایج دوستی این سلسله علمیه
 که فیض آن مانند سحاب نیشان بیایانست گلشن اقبال اند و دولت قوسیه القوام
 بهتر از یافته و از آثار مودت این دودمان و الاد و حه اقبال عتبان آن دولت
 حضرت و نظارت پذیرفته در نی صورت تخریب انیقسم بنای بنا مثبت الارکان که حواش
 روزگار در فکر زلزله آن سرور گریبان و انگشت حیرت در دمان مانده بود و با فساد
 نازل اساس حق ناشناسی که وال او که رب النوع او بود و و از ده هزار وینار مرسوم
 داشته و بدان مباحات و افتخار منیم و اشتراقات انظار خورشید انوار جان

که پدید آمدن و از ده هزار وینار مرسوم
 مرسوم داشته و بدان انوار
 منیم و از ده و ششدها
 انظار خورشید انوار جان
 با نغمه مقبوله عالم رسیده
 و حق نمیشد با بالکل فراموش
 کرده ناکامی که در ان طریق
 محبت بسیار بعید می نمود
 در هر گاه که آنکس حقوق
 چندین ساله نمیت
 که بواسطه پدید آمدن
 رسیده و از ده هزار وینار
 حقوق نمیت
 انچه از ده و ششدها
 انظار خورشید انوار جان
 با نغمه مقبوله عالم رسیده
 و حق نمیشد با بالکل فراموش
 کرده ناکامی که در ان طریق
 محبت بسیار بعید می نمود
 در هر گاه که آنکس حقوق
 چندین ساله نمیت

انچه از ده و ششدها
 انظار خورشید انوار جان
 با نغمه مقبوله عالم رسیده
 و حق نمیشد با بالکل فراموش
 کرده ناکامی که در ان طریق
 محبت بسیار بعید می نمود
 در هر گاه که آنکس حقوق
 چندین ساله نمیت

سلامه اگر اعلی حضرت

اسلام آخره لا یم تانم

پیشانی که اگر

پیر بادشاه

خلافت دوست

امیر ساجد طریقی بود

شمار قید کرده بود

سیکنداشت

انچه در بار

از نجاست

از شمشاد

با پناه

سال

خجسته

و شمس

چو بادشاه

کمالات کو و آلهی واقف رسوزات سفیدی و سیاهی اعلی حضرت خاقان
گفته ستان علیین آشیانی باین مرتبه که منظور انظار جهانیاست سید و حق
نعمتهای چندین سال را سیاه و سیاه انکاشته از طریق محبت و آداب و دست
بسیار عبید نموده و هرگاه حق چندین سال نعمت را فراموش کند حقوق نعمت چندین
بطریق اولی نخواهد دانست این قسم شخصی چگونه محل اعتماد تواند بود و اگر اعلی حضرت
فرمانفرمای اقلیم و انش و بنیش منتخب مجموعه آفرینش خاقان رضوان مکان
فردوس آشیان را امر خلافت دوستی بخاطر مبارک میرسید با وجود وقوع این قسم
که هر یک از ان به تنهایی علت تمامه کلفت بی اندازه بودند آن عمده واقفان ایراد میکرد
بعنوانیکه میداند رخصت انصاف نمیفرمودند در نیصورت با وجود وقوع این قسم
قضا یا تقدیم مراسم تمنیت و تعزیت از لوازم دوستی بود و آنچه در باب خرد سالیها
آن بزرگ کرده آفریدگار باعث آرایش آرامش و زنگار و بازگشتن شانه زاده و الاتبار
و نبود چغتای در معرض ابلاغ مآدمه بود و بزرگ مستور نیست که از آغاز
این دولت مرصو صسته البنیان که میر عالم افروز جهانگیری بهرح شرف خود که عبارت از
دودمان عالی تبار این کامکار نامدار عالی مقدار است تحویل نموده خاقان بلند مکان
یکتا گوهر دریا خلافت سید سلول باز و ولایت علیین آشیانی فردوس مکان
صاحبقران و در و زده سالگی به نیروی سرچنجه استیلا و افکار رقبه فرما و ایمان
اطراف و اکناف را در رقبه اطاعت بندگی کشیده بودند بعد از آن حال آن یگانه گوهر علی
سن

با پناه و در خور
انتظار و فتح بلاد و
خیا و تفصیل آن مقوم
ست

این قسم گفتگوها
اشارات است
بسیار کلمات
طعن و تشنیع که
که بادشاه مکتوب کردند
نوشته بود
اعلی حضرت خلیفای
اشارات است
بسیار عباسی حال
قطع و فصل از
انقطاع سزاوخت
و فیصله آن
۱۷

بادشاه مایه پادشاه
 سید بندگان
 تفریت و تهنیت
 شاه نام
 اسرار گاه که
 اسرار گاه که
 اشارت است
 اسرار گاه که
 اسرار گاه که

ارکان این دولت و اعیان حضرت و سایر طوائف قریب باشم و مقام بندگی
 و اطاعت و القیاد و فرمانبرداری بیشتر از پیشتر و آمده همگی را از روی خاطر آنست که چون
 بمقتضا تقدیرات ازلی از نور عظیم جانشیاری در رکاب نواب خاقان ضوان بک خان خلد
 فروس سیر محروم مانده اند بتلافی و تدارک نقد جانزاد در راه برگزیده پزدان صرف نمایند
 که از عهد عشری از اعشار و اندک از بسیار اخلاص و اعتقاد و انی بیرون آمده باشند
 و حقیقت مصالحه بادشاه و الاجاه روم سامعه فروز شده خواهد بود که این معنی را افزون
 دانسته با وجود کثرت جوش و در نهایت اقتدار و کمال استقلال مکرر احکام بامر اسرار
 ولایت خود نوشته در تشیید سبانی صلاح و صلاح نهایت سبالغه نموده بود که سباده چنان
 نمایند که امر سبانی اسرار مصالح و پیمان باشد و وقوع باید و در این مرتب سند رج خسته بود
 که رایجی تگنه از سخن شناس قیقه یاب بجهت تقدیم لوازم تهنیت و تعزیت فرستاده خواهد شد
 و بندگان اشرف نیز که جان مایه بندگان فدای نام نامیش باد ایلی بادشاه و الاجاه نور
 رخصت انصاف از زانی و ایلی کاروان تعیین نموده با اتفاق نمودند و از هیچ رکن از امر که
 نه بروفق رضایه فدویان این دولت عظمی باشد واقع نیست نه مال جهانیان از
 فروغ خورشید مایه اقبال در نشو و نماست پیوسته ابواب مکاتبات را در حقیقت از
 مقوله مکالمات روحانیت مفتوح داشته با رجاع صمات ممنون سازند که به غیر اقبال
 بیروال صورت انجال باید که تا بیکی از آشنایان خود نوشته
 اند چون سلام دوستانه را در مجامع دید حسن عهد قدیم تاثیر

را بجهت داده ایلی
 کاروان انظر خود
 معین کرده هر دو
 با هم فرستادند
 و نقره و مس و غیره
 بشکل ماه بسم
 عام و حرم
 راست سبکینه
 زینت نشین
 سبکینه
 بایسته آنست که
 حکما کائنات چه
 اسباب تهنیت
 در میان
 از تاثیرات
 است در راه
 و با حقیقت
 در نقاشان
 بکارستان
 است در راه

اولیاست که کلام
و یکی از حقوق عبادت
تعمید است که زبان
گردد اندر دماغ
تأمل نماید و اقام
عدم عصر متناهیست
که بنابر اثبات
بشکل نموده زبان
دلیلیست نزد حکما
بر زبان

برهان سلم سلم دانشمند نیست و از اینجا است که خامه قاصر بیان در صد و تعداد
الاقاب جلیده و اوصاف جمیله بی پایان آن عظیم الشان رفیع الارکان که
از مقوله گنجیدن در یاد و جو و پیودن همچون بسبوست در نغمه آید خاموشی
در مقام بیان امری که از وسع نطاق نطق خارج باشد مناسب مناسبت طبعه اللسان
می باشد چه آنچه در طواری زبان گنجد عجز سخن طراز زبان بسز بانی ادای آن
می نماید لهذا عطف عنان از انوار و بی پایان نمود و بر آت فمیر خورشید ضیا
که از مصفل عنایات خالق ارض و سما مجلیست منقش و منطبع خواهد بود که رستن سبزه
از زمین قاصر بیان بعد از بارش بطلان باران بی پایان زبان بشکر احسان
و ادای شکر بر اتمنان ابر نیسان کشود نیست و درین صورت پوشیده نخواهد بود
که مبطوحه آن حاو لطف عمیم را هر گاه بهره سندی از دریافت حاصل نموده باشد
چه پاینده این لطف غیر مترقب خواهد بود و غریق در یک عرق خجالت را اگر فراسخ
از دست ریزد و حاصل آن بد جز بد عای بقای ذات ستوده صفات دوام دولت
قویته البهات ازین بحر لجه بر نغمه آید اسید که پیوسته و ساد و بزرگی مسند برتر و قدر دان
و مخلص بر پرک بود و سامی گرامی فرین آراسته بوده همواره محسود و امثال و اعیان باشند
و در طے نواز سنا چه سامی اظهار سے با نخران مزاج و مانج از منزع اعتدال و رفیع
غبار آن کلال بر شحات سحاب لطف لایزال شده بود و شرب بین سم ز عاق و اگر این
تریاق فرین نمی بود و طالع برگزیدگان با نواست شوار میبود و گواهی دل حقیقت منزل آن

عالیجاه که با وجود یگانگی و یکتائی که از شهادت عدلین است و تهوت و عوی غلو
عقیدت این اخلاص کیش کافیه خواهد بود چه خرید متاع خلوص عقیدت از دکان
بیرون نقتی که در گرساوی کم شده باشد ثانی اشین خارق عادات است مورد این بیان
چسان قدر آن نداند و صحت ذات شریف چنین قدر وانی را فوز عظیم شمارد
و بجه زبان از عهده شکر مرده صحت ذات کامله السجیات ملکه ملکات برین آید
صاحب بر محرمان سر اوق عصمت ظاهر است که این نج اوی نشین کنج ازوار از آید
مسوبان آن عالیشان الامکان بدرگاه معلی اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال
اخلاص نامه تقصیر شده باشد کرم عظیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را
مرده سلاست و دوستگامی آن مرکز دایره نکوئی و ملکی صفات بجای موسیائی
انسانیت توقع دارد که کوتاهی این طرقت و دین قسم امور که معلوم خاطر و یا مقادیر
ست یعفو مقرون و با استمرار رسیدن مرده جبر این کسر نموده باشند آفتاب پایه
تا نشان از آفتاب و سایه تواند بود ابدی انظلیل باد کتابت که بوزیر خراسان
نوشته اند ما معین کار نیز بنشیند که به بتقیه منقعه با و د بوزر آمد شد روان و زلال
منبوع بلاغت که از عین خاصه و دوات آمنتخب دوستان و در فور آن آمده بود
لب تشنگان وادای شوق را عذب البیان و رطب اللسان گویند
چو شمیم پیرین که بعد از سنین یوسفی موجب خصب اراضی استیلاج
یعقوبی گردد نه سال انتعاش در اهتزاز آمد اگر چه خشک سال مانع نه دران

[illegible]

گاهی برای پیدین
 بعضی بجای من
 تود و صد دوست
 است که بجز
 ۱۲

۱۰۰
برای چشم و دهان
۱۰۱ صمدی بوزن
۱۰۲ استغفار عظم از غاف
۱۰۳ ریزه مرد گلان
۱۰۴ حرطال مراد زنده
۱۰۵ ای ناگاه تلخ این گمان
۱۰۶ فاجات است
۱۰۷ مرارت عجیب
۱۰۸ دیبایی خشنیب

نیا حاکم این شهر
 میراث پادشاه و
 سوداگران اندیشه را
 سوداگران است که اینها
 باید و زیست
 تا خیالت کشید
 مضمون است
 را فخر سوداگران
 که چنین هستند
 متوجه معانی

فستق شنبه و بوم

ارادہ

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتبہ اسلامیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

من فروع دین است

۱۰۰

...

وانشاء وادب وکلمه بهشتی و گزستان بنفش مهر عجز و سکوت بر لب نشنا گستر
 و محبت سگای زده ستلاش میان اظهار شوق با فی الحال را سیل نور و نور
 حیرت داشت که درین آشنایم التفات تخته پاره نشینان تفکر را حیرت و غرتی
 اضطراب گزدانید اظهار شکر احسان را حواله بعجز از او و آنکه ثانی است
 طے اللسان است نمود و بدعا و ذات مرضیه السجیات گفتا نماید امید
 که کامران نشایین فائز امتیاز دارین باشند

خاتمة الطبع

ستایش فردان و نیایش بے پایان انشا آفرین را سزا است که انشای ایجاد
و تکوین نقطه ایست از خامه حکمت بالغه او و دفتر نشاتین حرفی است از قدرت کامله
او بعد ازین بر سر کرباب علم و هنر محتجب ننماید که چون انشای محمد طاهر و حمید
که در روش دشواری سپند و بشیوه دقیق نویسی و حید عصر و بکنتای روزگار بود لهذا
به تحشی و تنقیح مناسب مقامات و تصحیح و حل لغات زین سبق چند بار در مطبع
آفاق مرجع او ده اخبار مملوک مفتخر روزگار عالیجناب سید القاب غنشی
نولکشور حسنی آئی ای دام اقباله واقع که مشهور و نامشروع و اکنون باز حسب خواست
شائقین در شاخ مطبع موصوف واقع که پیر باده ای شاد و بار اول مطبع منشور

۵۳
عاشقانه شبنم
سحرآمیز و مستعد
از سر نو خفته بر یک
النفات شکلیان
راشتن آگاه و دین
شما فان و متخیله

طالع ثانی
۱۸۶۱
طالع ثانی
ماثل بیحد
زبانست

قطعه تاریخ طبع از ابوالحسن محمد محمد علی خان قاسمی

Acc. No. 4345

تاریخ طبع طاهر وحید

تاریخ طبع طاهر وحید

مصحح مطبع بنیاد طبع طاهر وحید

تاریخ طبع طاهر وحید

کتابخانه محمد حسین علی خان قاسمی

تحفۃ البحر النشا۔
 لکازنامہ منشی۔
 صحیفہ شہابی۔ انشا آموزی کے فقرات عربی فارسی
 جدول ہیں۔
 ریاضین عظیم۔ مکتوبات مصنفہ غیاث الدین جید الطبع
 انشائی سلطان شکر۔
 رقصات حسن۔ مسمی بہ ارتنگ فرہنگ۔
 شرح ابوالفضل۔ از مولانا غیاث الدین۔
 مجموعہ تحقیقات۔ اوستا و کامل دو جلد ہیں۔
 انشائی خروافرور۔
 انشائی مسرور۔
 انشائی ہمار بحر ان۔
 انشائی یارو کار قصری۔
 مکتوبات حسن خجہ شکستہ کاغذ سفید۔
 انشا۔ کاغذ ضالی۔
 انشائی دلریا۔
 رقصات آروو۔
 وستور الصبیان کا ترجمہ آروو۔
 عمو و ہندی۔ انشا مرزا غالب۔
 لذت الانعام۔

کتاب مجموعہ نایاب زمانہ

عجائب المخلوقات۔ بالصور و اشکال ہیں۔
 ایضاً برائے بالائے رنگ۔
 انجمنہ معنائی بدائع معروف بہ مخزن علوم

بحر قمر و لاہیت۔
 رقصات گلزار و لاہیت۔
 دنیا بازار۔ ارادت خان۔
 شرح دنیا بازار۔ صہبائی۔
 شبنم شہاداب۔
 شرح کتب شہاداب۔ صہبائی۔
 رقصات بیدل۔
 رقصات چھ میجران۔
 رقصات مان اللہ حسینی۔
 رقصات نظامیہ۔
 منشآت خاندان منشی جواہر مل۔
 رقصات گلستان حکمت۔
 رقصات فیاض لستان۔
 توقیعات کسری۔ منشی۔
 حسن عشق۔ نعمت خان عالی۔
 حسن عشق۔ منصب علی علی قلم۔
 کلیات سیر۔ مرزا غالب۔
 رقصات فیض الکلین۔
 تاج الملاح۔
 منظر العجائب۔
 مفتاح الصفات۔
 صفات کائنات۔
 منشیات برہن۔ حاشیہ شکست۔
 انشکونامہ فارسی۔
 رسالہ طہور۔ مع رقصات منشی۔

